

دختر

سیگار

نشریه حزب توده ایران



برای دانشجویان

سال دوم، شماره

۶

اتحاد، مبارزه، پیروزی

پیگار

نشریه حزب توده ایران برای دانشجویان

شماره ۱ - فروردین وارد بهشت ۱۳۵۲

دوره دوم - سال دوم

فهرست :

صفحه	
۳	درود پیشوور به دانشجویان مبارز ایران !
۵	نگاهی به مبارزات مردم ایران در مسأله‌ای که گذشت
۸	در باره طرح برنامه حزب توده ایران
۹	فراگیریم! بخواطر بسیریم ! بکار بندیم !
۱۰	حماسه ماه مه
۱۲	امپریالیسم و ارتجاع قدر قدرت نیستند
۱۷	آشنایی های آموزشی ایران (۴)
۲۵	افزایش دوران خدمت مشمولان در پیوند با سیاست نظامیگری رژیم
۲۸	پاردیگر درباره مسئله ای بنام " فرارمغزها "
۳۰	تا " سیمس دانشگاه بدست نواستعمار
۳۲	کی درس میگیرند ؟ (درباره چهاردهمین کنگره کنفدراسیون)
۳۵	ظرف های هرزه مائوئیستی
۳۸	ظفارنی جنگ
۴۲	بزرگترین نقاش قرن بیستم کمونیست بود
۴۴	از زندگی دانشجویان جهان (تحولات آموزشگاه های عالی فرانسه)
۵۰	جهان بینی بزرگترین درام نویسی عصر ما مارکسیسم - لنینیسم بود
۵۴	اتحادیه بین المللی دانشجویان در صفوف مقدم مبارزه ضد امپریالیستی
۵۸	سمینار بین المللی دانشجویان درباره دگرگونی کردن سیستم آموزش عالی
۶۲	" غیل " اندیشمند
۶۵	نان را محترم بدانید !
۶۷	چگونه میخواهند " ملت ورزشکار " بسازند
۷۰	فستیوال جهانی جوانان و دانشجویان چگونه پدید شد
۷۲	سازمان سازی در کنفدراسیون
۷۴	به يك لبخند می آرز
۷۵	پیکار با سدخ می دهد
۷۶	پیکار و خوانندگان

درون پرشور به دانشجویان مبارز ایران!

بارد بگرد دانشجویان مبارز ایران بپا خاستند. و بارد بگرد انشگاههای ایران
از طرف قزاقان رژیم بخون کشید و شدند. ولی این بار جنبش دانشجویان ایران کام
مهمی بجلو برداشت.

جنبش اخیر دانشجویان ایران با تظاهرات در دانشگاه تهران
بمناسبت ۱۶ آذر، روز شهیدان دانشجو، آغاز شد. همزمان با مضحکه جشنهای
د همن سالگرد با اصطلاح انقلاب سفید این تظاهرات گسترش یافت و به سایر
دانشگاهها سرایت کرد. با انتشار خبر خرید سه میلیارد دلار اسلحه از امریکا و بند و
بست با کنسرسیوم غارتگر نفت این تظاهرات همه دانشگاههای ایران را فرا گرفت و به
اوج خود رسید.

رژیم از همان آغاز و مانند همیشه با خشونت و وحشیگری با جنبش دانش
جویان روبرو شد. دانشگاهها توسط مأموران مملوح اشغال شدند. عدّه زیادی
از دانشجویان مضرّب و مجروح و بازداشت گردیدند. جمعی از دانشجویان بقتل
رسیدند. در يك كلمه زندگی دانشگاهی فلج شد. و همه این واکنش تبهکارانه رژیم
برای آنست که بقتل اظهاریه هیئت اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده ایران (مردم،
شماره ۹۵ - فروردین ۱۳۵۲)

" دانشجویان به انقلاب سفید باورند آرند، به دعاوی و روغ تسلیم نمی
شوند، نمیخواهند میهنشان به ماجراهای بی سرانجام نظامی کشید شود،
نمیخواهند ثروت کشورشان بچیب انحصارات نفتخوار و سوداگران اسلحه
را بکنند. برعکس خواستارند که کشورشان از سلطه سیاسی و اقتصاد د ی
امپریالیسم برهد، برای تکامل سالم گام نهد و ثروت کشورشان در راه رفاه
مردم بکار آفتد."

اینکه رژیم با خشونت و وحشیگری با جنبش دانشجویان روبرو شد و مطلب
شستنازه ای نیست. فقط گواه جدیدی است برای اینکه رژیم در میان توده های
مردم تکیه گاهی ندارد و تنها با اعمال زور میتواند خود را سر پا نگاهدارد. و یزگی
جنبش اخیر دانشجویان در جای دیگریست. در اظهاریه هیئت اجرائیه کمیته
مرکزی حزب توده ایران گفته میشود که در این جنبش

" شمارهای ضد امپریالیستی و دمکراتیک مبارزه، یعنی اعتراض به خرید
اسلحه و بند و بست با کنسرسیوم غارتگر و تأمین دمکراسی در دانشگاهها
مختلف با مطالبات تحصیلی و دانشگاهی از قبیل: لغو حق ثبت کنکور
عمومی، اعتراض به گرانی سرسام آور شهریه، طرد عوامل شناخته شده
سازمان امنیت از ساخت دانشگاه، درامیخت."

بسخن دیگر دانشجویان توانستند مطالبات صنفی خود را - که جنبه حد
و عمومی دارد - با مطالبات سیاسی - که دارای جنبه عام ضد امپریالیستی و
دمکراتیک است - ما هرانه با هم تلفیق دهند. چنین است عدّه ترین و یزگی

جنبش اخير دانشجويان ايران - و اين همان گام مهمي است كه جنبش دانشجويان ايراني پيچلو برداشته است*

گسترش و همگاني شدن جنبش اخير دانشجويان ايران را بايد تنها به همين ويژگي دانست. اين واقعيت نشان ميدهد كه دانشجويان ايران از جاذبه مبارزات گذشته درس گرفته و دريافته اند كه بهترين شيوه مبارزه در شرايط مشخص كنوني يافتن بزم ترين و عامترين شعارها و تلفيق شعارهاي صنفی و سياسي است. و فقط در چنين صورتي است كه ميتوان جنبش بمعنای واقعي بوجود آورد. فقط در چنين صورتي است كه ميتوان رژيم را برغم خشونتها و وحشيگريهايش بعمق نشيني واداشت. فقط در چنين صورتي است كه ميتوان پشيماني توده هاي وسيع مردم را جلب كرد و جنبش دانشجويي را با جنبش عومي ضد امپريالستي و دمكراتيک مردم پيوند داد.

شمايان ذكر است كه هنوز عناصری در ايران و بويژه در خارج از كشور ميكوشند از مبارزات طبقات و قشرهاي مختلف مردم ايران در راه خواستههاي صنفی و سياسي خود - و از جمله جنبش اخير دانشجويان ايراني - براي تبليغ باصطلاح راه فهراميز سو* استفاده كنند. چنين آرزيايي نه فقط با واقعيت تطبيق نميکند، ولي اگر همراه كنند، است، بلكه تحريك اميز نيز هست و در نتيجده عملا آب به آسياب رژيم ميريزد، كه در تلاش توجيه خشونتها و وحشيگريهاي خويش است. ولي اتفاقا همين جنبش اخير دانشجويان ايران دليل جدي است بر شكست نظريات و شيوه هاي چپ روانه، سكتازستي و ماجراجويانه.

ما به مبارزان دانشجو درود پرشور مي فرستيم. مادر برابر شهيدان دانشجو سرتعظيم فرود مي آوريم. ما اقدامات شهكاراته رژيم را شديداً محكوم ميكنيم. ما از همه مردم ايران و از همه نبيوهاي ضد امپريالست، دمكرات و ميهن پرست مطالبيم كه از جنبش دانشجويان ايران حمايت كنند. ما آزادي قوري همسه دانشجويان زنداني و مجازات اد مكشيان سازمان امنيت و تخليه دانشگاهها را از نبروي پليس مطالبيم. ما اميد واريم كه دانشجويان ايران از مبارزات اخير تجارب مثبت جدي ي كسب كنند و براي اساس خود را براي مبارزات آينده آماده سازند. ما همصد با بهيئت اجرائيه كمته مركزي حزب توده ايسران ميگوئيم:

زنده باد مبارزه حق طلبانه دانشجويان ما!

نگاهي به مبارزات مردم ايران در سالي كه گذشت

سال ۱۳۵۱ براي مردم كشور ما سال دشواري بود. گراني، فقر، بيكاري، فشار سازمانها پليسي، بي حقي و بي پناهي مردم فزوني يافت. در كنار ستمی كه به مردم وارد ميشد بازار دروغ، چاپلوسي و سالوسي نيز سخت رواج داشت. سال ۱۳۵۱ ما شاهد گمگوش مبارزات مطالباتي و سياسي مردم بوديم. با اينكه شهرها و روستاها همچنان در محاصره مامورين پليس، ارتش و ژاندارمري بود و سايه سرنيزه همه جا بر زندگي مردم، بردل و جان آنها سنگيني ميكرد، پرخلقي به رژيم، اعتراض به سياست ضد ملي و ضد دمكراتيک آن، مبارزه براي بهبود زندگي، بيكار براي استقلال ملي، آزادي و رفاه ادامه يافت.

در سال ۱۳۵۱ سازمان امنيت خون بسيار ريخت. طبق اخبار رسمي دولتي ۱۷ نفر در خيابانها بضرط گلوله از پا ي در آمدند، ۳۸ نفر اعدام شدند، و ده اي، كه فقط نام سه نفر آنها فاش شده است، در زندانها و شكندجه گاههاي سازمان امنيت بقتل رسيدند.

در سال ۱۳۵۱ تجاوز به حقوق و آزادي بهاي مردم از طرف پاسداران رژيم قطع نشد. يوش هاي وحشيانه، حمله به خانه هاي مردم، شبخون به كارخانه ها، مدارس و دانش گاهها، دستگيري افراد، بازپرسی هاي وحشيانه، محكمات در ستمه نظامي ادامه يافت. رژيم ايران براي حفظ موجوديت خود منموخ ترين و وحشيانه ترين شيوه هاي استبدادي را مورد استفاده قرار داد. هم كشت، هم شكندجه داد و هم صحنه هاي توبه و استغفار بوجود آورد. با اينحال مردم آگاه ما، با علم به اين حقيقت كه زندگي در مذلت هزار بار بدتر از مرگ باخاطر رهايي است، به مبارزه براي آزادي و خوشبختي ادامه دادند.

مبارزات مردم كشور ما در سال ۱۳۵۱ پرشور بود. در مبارزه با امپرياليسم و انحصارهاي نفتي، در مبارزه با استبداد حاكم، براي تا ميين نياز مند بهاي كار و زندگي، در بيكار بربراي تا ميين آزادي بهاي دمكراتيک و در مخالفت با نظاميگري شيوه هاي مختلف مبارزه مورد استفاده قرار گرفت. انصايبها، نعايشها، پرخاشهاي عومي در بسياري از موارد از چهار چوب اقتصادي خارج شد و شكل سياسي بخود گرفت. نخستين شعله خشم مردم در موقع مسافرت نيکسن به ايران زبانه كشيده. مردم كشور ما كه از ماهيت امپرياليسم هارا ميكا آگاهند و از كشتارهاي وحشيانه در هند و چين و تشديد ذ خالت امريكاد ر امورايران بخشم آمده اند در موقع

مسافرت نیکسن عدم رضایت، خشم خود را آشکار ساختند.

در سال ۱۳۵۱ وعده های دولت به کارگران رنگین بود. ولی گرانی روز افزون، امتناع و وحشیانه کارگران، کمبود دستمزدها، تشدید فقر و محنتشان، در عین به کارگران ثابت کرد که رژیم ایران نه تنها با افع حقوق آنها نیست، بلکه با حیل و فریب و باتوسل به انواع شیوه های شناخته سرمایه داری میکوشد استثمار آنها را تشدید کند. روز پنجم شهریور ۱۳۵۱ انجمن بزرگ رانندگان شرکت واحد اتوبوسرانی تهران، علیه تمایلی گردانندگان سند پکای آنان، تهران را تکان داد. کارگران شرکت واحد به کار دشوار و دستمزدهای اندک خود شدیدا اعتراض داشتند. انجمن با دخالت و وحشیانه سازمان جناحدار امنیت و شهرداری پایان یافت. روز ۲۴ مهرماه انجمن کارگران چیت سازی تهران شروع شد. کارگران این کارخانه تاکید میکردند با ۸۵ ریال دستمزدها نمیتوان زندگی کرد. روز ۲۹ تیرماه کارگران ذوب آهن اصفهان دست از کار کشیدند. کارگران به اخراج ۲۱ نفر از همکاران خود اعتراض داشتند. در مهرماه انجمن بزرگ رانندگان تاکسی ها در تبریز توسط مأمورین سازمان امنیت سرکوب شد. در سال ۱۳۵۱ مبارزه برای افزایش دستمزدها، تنظیم و اجرای قانون ترقی کار، بیمه های اجتماعی، مرخصی سالیانه با استفاده از حقوق در همه کارخانه ها و کارگاههای کوچک و بزرگ مشاهده میشد. بسیاری از این مبارزات به پیروزی رسید و بسیاری دیگر وحشیانه سرکوب شد. ولی آنچه که امروز حتی کارگران رژیم نیز با تلخی به آن اعتراف میکنند، اینست که طبقه کارگران ایران هرچه بیشتر بر آگاهی سیاسی و اجتماعی خود می افزاید و در یکار طبقه ای استوارتر موضع میگیرد.

در سال ۱۳۵۱ دهقانان نیز آرام نبودند. فقر و روستاها، فشار مأمورین دولت، بارسنگین بد حکاری هاد دهقانان میهن ما را بسته آورده است. طغیان دهقانان الیگودرز نتیجه طبیعی این فشار و وحشیانه بود.

در سال ۱۳۵۱ درد دانشگاههای ایران کانون پیکار همچنان گرم بود. سازمان امنیت با گارد با اصطلاح دانشگاهی خود، با دخالت خشن در امور تحصیلی دانشجویان، با یورش های متوالی و وحشیانه خود به کلاسهای درس، آراش دانشگاهها و مراکز آموزش عالی را مختل کرده است. دانشجویان میخواهند دست پلیس از دانشگاه کوتاه کرد، نظام آموزشی عالی، که هرچه بیشتر شکل طبقاتی بخود بگیرد، تغییر یابد، حریم دانشگاه و امنیت دانشگاهی محترم شمرده شود، دانشجویان حق داشته باشند در باره مسائل آموزشی، سیاسی و اجتماعی کشور خود آزادانه اظهار نظر کنند. در یک کلمه، دانشجویان میخواهند حاکم بر سرنوشت خود باشند. ولی سازمان امنیت با تمام قوا میکوشد صدای حق طلبانه دانشجویان را خاموش کند. در سال ۱۳۵۱ دانشگاههای ایران میدان خونین نبرد بین دانشجویان شرقی و مبارزان و

یاسدران جهل و استبداد بود. نگاهی کوتاه به اعضا بهای دانشجویان در سال ۱۳۵۱ گواه صادق این واقعیت است:

روز هشتم مهرداد دانشجویان دانشکده پزشکی دست به انجمن زدند. آنها به شکل تقسیم دروس و برنامه های زائد آموزشی اعتراض داشتند. روز ۱۶ آذر دانشگاههای کشور بخاطر سر بزرگداشت شهیدان دانشگاه در کلاسهای درس حاضر نشدند. دانشگاه جندی شاپور اهواز در این روز مورد حمله وحشیانه پلیس قرار گرفت. باز عده ای دانشجویان بخون کشیدند. انجمن در دانشسرای عالی که روز ۱۶ آذر شروع شد بود تا ۲۳ آذر ادامه یافت. روز ۲۰ آذر جوانان در تظاهرات پر شور خود خشم خویش را از دخالت مأمورین پلیس در مورد دانشگاه ابراز داشتند. در آستانه برگزاری مضحکه دهمین سال "انقلاب سفید"، دولت از ترس تظاهرات مخالفت آمیز دانشجویان سه روز قبل دانشگاهها را تعطیل کرد. مأمورین سازمان امنیت و کماندوهای پلیس روز سی ام دیماه دانشکده های پزشکی و فنی و روز سوم بهمن ماه دانشکده ادبیات را محاصره کردند. با وجود این آنها نتوانستند از ابراز خشم دانشجویان میهن پرست دانشگاه به کارگردانان مضحکه "انقلاب سفید" جلوگیری کنند. در روزهای اول نادم بهمن صدها دانشجوی به شکنجه گاههای سازمان امنیت روانه شدند. روز اول اسفند باز دیگر دانشگاه آتش خشم خود را بیرون ریخت. خبر خرید سه میلیارد دلار اسلحه از امریکادانشجویان رابه خویش آورد. دانشجویان علیه این اقدام ضد ملی رژیم بشدت اعتراض کردند. دانشجویان میگفتند: "این پول را صرف آموزش و پرورش کنید! از ماشه شریه نگیرید!" روزنامه ها و خبرگزاریهای خارجی اطلاع دادند که در جریان این تظاهرات گلوله های یاسدران جهل و استبداد باز قلب پر شور چند جوان دانشجویان را در تبریز و جندی شاپور شلیک کرد. سال ۱۳۵۱ پایان یافت، سال ۱۳۵۲ آغاز شد و ما با امید شاهد رونق جنبش ملی و تشدید مبارزات سیاسی و اجتماعی مردم میهن خود هستیم. باشد که این پیکار که از نیروی لایزال خلق سرچشمه میگردد، هرچه بیشتر گسترش یابد. باشد که این نبرد سرانجام به آزادی میهن گرامی ما از تسلط امپریالیسم و ارتجاع، به رهائی خلق ما از استثمار، فقر، جهل و بیداد منجر گردد!

نوید

طرح برنامه حزب توده ایران

با انتشار "طرح برنامه حزب توده ایران" همه اعضا و هواداران حزب و همه مبارزان رافازادی و استقلال میهن مادرعین خرسندی در برابر وظیفه و مسئولیت سنگین و حماسی قرار گرفته اند.

برنامه حزب طبقه کارگر بیان علمی استراتژی و تاکتیک حزب است. برنامه حزب طبقه کارگر انطباق اصول عام مارکسیسم - لنینیسم بر شرایط ویژه هر کشور و تعیین هدفها و وظائف دور و نزدیک حزب است. بدینسان برنامه حزب طبقه کارگر برای هر عضو حزب، برای هر فردی که به این حزب علاقه دارد، برای هر کسی که صادقانه در راه آزادی مردم میهن خود از جنگال امپریالیسم و ارتجاع و استعمار مبارزه میکند، دارای اهمیت اساسی است.

خرسندی مبارزان در آنست که حزب توده ایران، حزب طبقه کارگر ایران، با احساس مسئولیت کامل در برابر طبقه کارگر، همه زحمتکشان و همه مردم میهن پرست و آزاد یخواه ایران، نتیجه کوشش مداوم و پیگیر خود را برای انطباق خلاق اصول عام مارکسیسم - لنینیسم بر شرایط ویژه کشور ما، اینک بصورت "طرح برنامه حزب توده ایران" برای بحث و شور در اختیار رفقای حزبی، دوستداران حزب و هموطنان شایسته آزادی و استقلال ایران قرار میدهد. خرسندی مبارزان در آنست که "طرح برنامه حزب توده ایران" - چنانکه در قرار هیئت اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده ایران در باره طرح برنامه حزب توده ایران (مردم شماره ۹۶ - اردیبهشت ۱۳۵۲) گفته میشود:

"طرح مشخص حل تضادها و معضلات جامعه و راه تحول بنیادی آنرا بیان میدارد و مقابله ایست از جانب حزب طبقه کارگر ایران با دغاوی رژیم موجود. این طرح در عین حال سند معتبری است برای مبارزه بانظریات و مفسطه های رنگارنگ ماجراجویانه و سکارستی چپ و ادعاهای اپوزونیستی راست."

وظیفه و مسئولیت سنگین و حماسی مبارزان در آنست که میباید نه فقط خود "طرح برنامه حزب توده ایران" را عیقامطالع و درك کنند و آنرا راهنمای عمل سیاسی، سازمانی و تبلیغاتی خود قرار دهند، بلکه میباید با استفاده از تمام وسایل و امکانات در پخش و تبلیغ هر چه وسیعتر "طرح برنامه" بکوشند و آنرا به سلاح نیرومند و موثری برای مقابله ایدئولوژیک بانظریات مخالفان حزب و دغاوی رژیم و وسیله تجمع و اتحاد همه نیروهای ضد امپریالیسم و ضد استبداد تبدیل سازند.

باتوجه به اهمیتی که انتشار "طرح برنامه حزب توده ایران" در زندگی حزب ما و در حیات جنبش ضد امپریالیستی و دموکراتیک میهن مادارد، "پیکار" میکوشد وظیفه خود را در تبلیغ اندیشه های علمی و انقلابی "طرح برنامه حزب توده ایران" انجام دهد. "پیکار" در عین حال از همه خوانندگان خود مطالبه میکند، از امکاتی که هیئت اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده ایران برای شرکت در بحث و شور در باره "طرح برنامه حزب توده ایران" برای همه هموطنان علاقمند به شی حزب ایجاد کرده، استفاده کنند و ضمن اموتی "طرح برنامه" و تبلیغ آن، با ارسال نظریات انتقادی و اصلاحی خود بردقت، جامعیت و غنا "طرح برنامه حزب توده ایران" بیفزایند.

فراگیریم! بخاطر بسپیریم! بکار بندیم!

انقلابیگری کاذب و دست زدن به ماجراجویی بی سرانجام یا تسلیم طلبی اپوزونیستی در قبال امپریالیسم و رژیم، راه صحیح پیکارا اجتماعی نیست. راه صحیح عبارتست از ایستادگی جسورانه، سرسخت و پرحوصله در سنگرمبارزات متنوع سیاسی، ایدئولوژیک و اقتصادی بر ضد امپریالیسم و رژیم، بسود استقلال، دموکراسی، ترقی، رفاه و صلح و آماده ساختن و بسیج توده هادرجریان این مبارزات، تازمانی که شرایط انقلاب پیروزند مردم و تحول بنیادی جامعه فراهم گردد. هر راهی جز این ناچار به سراسیمه انحراف میروند و یا منجر به تسلیم و پاسیف ماندن میشوند و وظائف يك انقلاب بی آگاه در کشور ما چنین است:

فراگیری جهان بینی حزب طبقه کارگر، مارکسیسم - لنینیسم، شکل جامع؛

انطباق صحیح احکام عام این جهان بینی بر شرایط ویژه تاریخ و جامعه ما؛

استخراج رهنمود عمل از این انطباق؛

مراعات اکید انترناسیونالیسم پرلتری، که محتوی اساسی آن پشتیبانی پیگیر از مجمع کدورها های سوسیالیستی و در پیشاپیش آنها اتحاد شوروی است؛

وفاداری بی خلل به حزب طبقه کارگر ایران، حزب توده ایران، و حفظ اعتبار، وحدت و سنن و ادامه راه آن؛

کوشش پیگیر و خستگی ناپذیر در راه پخش نظریات حزب توده ایران میان توده ها و بکار بردن همه نیرو برای دوباره زنده

کردن سازمانهای حزب توده ایران؛

شرکت مستقیم و فعال در مبارزات روزمره و مشخص مردم؛

شناسایی مبارزان و برگزینی بهترین آنان برای دعوت بسسه صفوف حزب.

تا لگد کوب شود
 زیر پای سربازان گمنامی
 که تاریخ نشاند ار ملتهارا بخون خود مینویسند

و از فراز اقیانوسها
 دستهای کشیده شمارا میفرم
 تا نقش این دستهای پیوند خورده
 همچون ستاره دریائی
 بر دل دریاها شناور گردد

سرودم را
 با سرود شاهماهرنگ میکنم
 تا شراب مستی آوری بسازیم
 که گلگون کند گونه دوست را
 و زهر باشد در کام دشمن

سینه هاتان
 این سنگرهای تسخیر نشده را
 فراختر بگیرید
 سینه هائی که
 جستجوی گلوله هاهم در آن
 باجد ارهای پولادی سکوت رهرو شده است

برادران کارگر!
 کف دستهای خود را
 با همه خشونتش
 با همه پینه هایش
 بچلو بگیرید و بکشائید
 تا جادوگران استعمار
 در خطوط شکسته آن
 شکست سرنوشت شان را بخوانند

رفیق!
 درست است که من روسی نمیدانم
 راست است که من به اسپانیولی تکلم نمیکنم
 و اصلا چیزی نمیفهمم
 و یا فرانسه را بزحمت درک میکنم
 اما تو میدانی

حساسه ماه مه



قلب هایتان را
 بر سردست بگیرید
 تا در طپش و اهتزاز این پرچم های پر از زندگی
 شعر جاویدان اول ماه مه را
 حک کنم

نگاهم را
 در همه چشمهای گذارم:
 در چشمهای تنگ و موب
 در چشمهای سیاه
 در چشمهای آبی
 و حتی در چشمهای کور از انفجار باروت
 تا بهتر ببینم
 بسج سپاهی را که به پیشواز زندگی میرود

و از روی تمام خاطرات گذشته
 بالهای دلم را برمی چینم
 که براه شما افکنم

که اندوه و شادی

يك زبان بين المللی دارد که :

از تمام سیماها

و در تمام ترانه ها

شناخته خواهد شد

و من می‌شوم صداهای آشنایی را

که در یکروز ماه مه

بانگ عصیان برداشتند

و تک تیرها آنها را خاموش کرد

و اکنون می‌بینم فریاد های پوشوری را که :

بانگ طبل ها

و دندان قروچه مسلسلها و غرش توپها را خاموش کرده است .

رفقا !

یا بگذرید شمار با نام انقلابی تان بنام

پولترها !

شما که هرچه دیکته کنید

تاریخ می نویسد

گویا تر بانگ بردارید :

"رنجبران جهان متحد شوید !"

بنقل از روزنامه "نوی ظفر" ۲ خرداد ۱۳۳۱

امپریالیسم و ارتجاع قدر قدرت نیستند

يك آرزوی مقدس

همه ایرانیانی که به سرنوشت حال و آیند مهین مایلند ، آرزوی مشترکی دارند و آن اینکه : دست غارتگر و اسارتگر امپریالیسم از کشور ما کوتاه گردد و بساط رژیم استبدادی سالوس و زخیم پیشه ای که بهشتی برای اقلیت تاراجگر و ستمگر خارجی و داخلی و دوزخی برای اکثریت مطلق مردم ایجاد کرده است ، برچیده شود .

آرزوی مقدس و عادلانه ایست . در واقع با استفاده از يك سخن "نکراسف" شاعر کلاسیک و آزاد بخواه روس ، در باره وضع کنونی سیاسی و اجتماعی کشور ما باید گفت :

" روزگاری از این سخت تر وجود داشت ، ولی روزگاری از این زشت تر ———
ننگین تر وجود نداشت ."

اندیشه تحقق بخشیدن به این آرزوی مقدس عقول و قلوب همه آرزومند ان راتصرف کرده است ، ولی در طریق چاره جویی ، افکارش تلب زده و بی اغنا به قوانین عینی تکامل جامعه ، که می‌خواهند راه معجزه اساسی بیابند تا هرچه زودتر و هرچه قطعی تر پیروزی خلق را تأمین کنند ، به بیراهه میروند . به این جریان ، عوامل همان جاه طلب ، خرابکاران و تفرقه اندازان مغرض ، عناصر مشکوک ، از هر باره کمک میکنند . بهمین جهت بحث در باره آنکه چه باید کرد تا بر رژیم ضد خلقی موجود ایران غلبه یافت ، به بحث در هم و طولانی مبدل شد ما است .

تکرار مکرر نیست

حزب ما سالهاست که در باره مرحله انقلاب ایران ، راه این انقلاب ، شرایط عینی و ذهنی پیروزی انقلاب ، شعارهای استراتژیک و تاکتیکی ، اشکال مبارزات مبرم بوده ای و امثال این مسائل حد و مهم ، بر پایه آموزش لنین ، مقالات و نوشته ها و گفتارهای راد پویی متعدد منتشر ساخته و میسازد . برخی ها که در جستجوی یافتن اکسیر اعظم و فرمول معجزه آسا هستند و در این استدلال علمی و خون سردانه آن "نسخه شفابخش" را که در جستجوی آنستند ، نمی یابند ، گاه میگویند : " اینها تکرار مکرر است " . بنظر ما آنچه که حزب طی سالهای اخیر مستر گفته و تکرار کرده است ، "تکرار مکرر" بمعنائی که از این عبارت در نظر دارند ، یعنی تکرار مطالب بر همه معلوم ، تکرار مسائل کلی و بسی فایده ، تکرار احکام منسوخ و کهنه نیست . اگر آموزش لنینی انقلاب اجتماعی ، که آموزشی است سرا پا علمی ، زنده و معاصر ، و انطباق آن بر شرایط جنبش انقلابی میهن ما ، در مقیاس وسیع و بشکل عمیق ، آنطور که خواست حزب ما است

درد به طبقه کارگر ، نیروی رهبری کننده مبارزه
بخاطر صلح ، استقلال ملی ، دموکراسی و سوسیالیسم !

درواقع درك ميشد ، مابانظره بلكي تازه ای رويو ميشدیم . بدین سبب که عوامفریبان متوجه
چپ و تفرقه اندازان و عناصرمشكوك منفرد ميشدند و تجمع و سیما در زیرشماره های درسیست
مبارزه بوجود می آمد و وحدت عمل نیروهای مخالف رژیم تحقق می یافت و بدینسان عامل ذهنی
انقلابی راه تکاملی مهمی را بچلو می پیچود و برای ایراد ضربات قویتر سیاسی ، تبلیغات سیاسی و
سازمانی بر رژیم قادر تر میشد . ولی همه چیز نشان میداد که برای رخنه نظریات اصولی و انقلابی
هنوز باید مساعی مجدانه ای بکار بود و بی خستگی ، بارها و بارها مسائل حد انقلاب
ایران تشریح گرد و نظریات نادرست افشا شود . لذا این باصطلاح "تکرارگرز" کماتان
يك ضرورت حاد است .

مادراین گفتار میخواهیم بیکی از نظریات نادرستی که در مسائل مربوط به انقلاب و تحویل
بشایدی جامعه ما مطرح میشود ، توجه کنیم .

درباره يك ارزیابی نادرست

اخیراً "پیکار" از دوستی که در سابق نیز برخی نظریات خویش را درباره مشی حزب ما
مطرح کرده بود ، نامه دیگری دریافت داشته است ، در این نامه نویسنده آن ، دلایلی تولید بند
خود را در قبول نظریات حزب ما راجع به شیوه تحول انقلابی جامعه بیان میدارد و با آنکه
خود مایل است که صادقاً وی را فردی ما ، یوس یا بدبین تلقی کند ، اما "مقتد با بدبصاحت
و صداقت گفت که این نظریات ، صرف نظر از نیت دارندگان ، بطور عینی غلامت باس و بد
بینی است . از آنجاکه نظریات این دوست ، طبق تجرباتی که کرده ایم ، برای بسیاری از
افراد با حمن نیت میتواند نمونه وار باشد ، لذا ضرور میدانیم که آنرا مورد بررسی قرار دهیم .
خلاصه نظر دوست مورد بحث چنین است :

با وجود رژیمهای از نوع رژیم ایران ، که در مقابل با انقلاب و انقلاب بین چشم بازند و هم
از حربه تساوت و هم از حربه عوامفریبی ، بحد کافی و بحد اعلی ، استفاده میکنند و باتکا - تیز
پلیسی به اندک ترین تظاهرات مقاومت با میرغضی ددمنشانه ای پاسخ میدهند ، چگونه میتوان
امید داشت که "عامل ذهنی" بتواند در کشور پدید شود ، شکل گیرد ، پاتوده ها بیوند یابد ،
دست به مبارزات وسیع بزند ؟ چگونه میتوان فکر کرد که نهضت بجانب انقلاب برود ، یا شرایط
عینی "انقلاب بروز کند تا نهضت بتواند از آن برای سرنگون ساختن این غول سر پاسلح استفاده"
کند ؟ این دوست بر آنست که هیچ رژیمی مانند رژیم ایران شامه قوی ضد انقلابی ندارد . و
اینطور حواس خصمه اش را برای خفه کردن هر مقاومتی در نطفه جمع نموده و بی متحرک است
که راه پیشنهادی حزب در این محیط اختناق و وحشت کی و کجا قادر است بشمر برسد . دوست
ماعتقد است که در پشت سر این رژیم امپریالیسم ، بویژه امپریالیسم شورمنند و متفرعن و متجاوز
امریکا ایستاده است و اتحاد این دو نیروی ظلمانی گوئی دیواری سیاه و رخنه ناپذیر در
برابر خلق پدید می آورد و متنی حزب ما برای غلبه بر این دیوار نارسان نظر میرسد .

البته این دوست نمیخواهد از این تمهید نتیجه بگیرد که پس باید به روشهای حادثه -
جویانه ناشی از یاس و بشیوه قمار و بخت آزمایی دست زد . آن روشها را نیز نادرست و بی
اثر میدانند ، ولی در مقابل این سوال تلخ قرار میگیرد که پس چگونه باید راه را به پیش گشود ؟
راهی که حزب ما عرضه میکند بنظر او راهی است سخت طولانی که اگر هم بخواهد روزی پیروز شود ،
فقط در آینه بسیار دور ممکن است .
ما ملاحظه ای از نظر این دوست را ، البته بابیان خودمان ، ذکر کرده ایم ، زیرا بحث ما

بیرسریجات و الفاظ نیست ، بلکه بر سراسر فکر و اصل طرح قضیه است .

يك رژیم ضد انقلابی تمام عیار

در ابتدا باید گوئیم که این سخن و نظردوست نویسنده نامه تماماً مصاب و واقع بینانه
است که در ایران يك رژیم ضد انقلابی تمام عیار که فکرو کثیر حفظ خود در قبال نهضت خلق
است سالیان دراز نیست که با خشونت کم نظیری حکمروائی میکند . این نیز کاملاً درست است که
این رژیم پشت به صخره جهنمی امپریالیسم داده و چماق خونین ساواک را در دست دارد و از
پخش سیلی آسای عوامفریبی های سالوسانه درباره اصلاحات و حتی انقلاب ذره ای در پیسخ
نمیورزد . تسلط بريك کشور پهناورسی و يك میلیونی دارای مواد گرانبهای نفت و گاز و موقعیت
جغرافیایی حساس به رژیم مسلط امکانات عدیده ای عطا کرده است و این رژیم در طول مدت
شیوه استفاده از این امکانات را یاد گرفته و بلد شده است ، بالاخره این نیز درست است که
بحکم تجارب تاریخی در شرایط رژیمهای تروریستی از نوع رژیم ایران ، هسته بندی و شکل گیری
سازمانهای انقلابی ، بچوند گیری این سازمانها پاتوده ها ، بسط مبارزات اصلی سیاسی و حتی
اقتصادی مردم بسیار دشوار است و حفظ ادامه کاری در نهضت و گسترش آن کارسازد مایه نیست .
ولی اگر کسی تنهایی حال و تنهایی ظاهر حکم نکند و حرکت باطنی حوادث را در جهت
آینده مورد توجه قرار دهد ، آنگاه باسانی درمی یابد که این رژیم با همه هیبت ظاهری و با
همه سیطره موقتی ، غولی است گلین پای که هراندک نسیم جنبش آنرا سراپا بلرزه درمی آورد و
دچار سراسیمگی میسازد و به عریه کشی و واکنشهای ویژه رژیمهای که بخود مطمئن نیستند ،
وامید آرد .

دورشته عوامل این رژیم را از درون میچود و خورد میکند :

رشته اول عوامل داخلی یعنی تضاد های درونی خود رژیم است . ما وارد این بحث
وسیع نمی شویم و فقط با اشاره میگوئیم که روشهای ضد ملی ، ضد دمکراتیک و ضد خلقی این رژیم
در عرصه های مختلف سیاست داخلی و خارجی ، تعقیب راه رشد سرمایه داری وابسته بسه
سرمایه داری امپریالیستی ، دمدم شکاف مابین این رژیم را با خلق های کشور عمیق تسرو
اختلافات داخلی خود او را حاد تر میسازد . این نوع رژیم هادر دوران ما آینه ندارند و قادر
نیستند به توقعات مردمی که با سرعت بسوی آگاهی روشن سیاسی و اجتماعی میروند پاسخ گویند .
رشته دوم عوامل خارجی یعنی تضاد های است که در جهان امروز در کار رشد و گسترش
است و اهم آن تضاد بین سوسیالیسم و امپریالیسم ، تفسیر تناسب نیروها بسوسوسیالیسم
است . سوسیالیسم بیکار تاریخی را در دست دارد و سیاستش در حال تعرض و پیشرفت است .
امپریالیسم در چارنناقضات شدید درونی است و مشی کذائی "جنگ سرد" بیش از پیش بسسا
شکست مواجه میشود . نیروهای انقلابی عصر ما دمدم مواضع قویتری را بدست می آورند .

بچوند این دورشته عوامل کار را بر يك رژیم ضد دمکراتیک و ضد خلقی دمدم دشوار تر
میسازد . در دوران کودتای ۲۸ مرداد که این مولود عجیب الخلقه زائیده شد ، بخش عد
جهان در سیطره امپریالیسم دلا بود . در آن دوران این رژیم تا حدود زیادی فرصت و میدان
تاریخی داشت که پایگیرد و "عرض اندام" کند و با مانورها ، رفرمها و عوامفریبی ها تعادل خود
را نگاه دارد . تاریخ این عرصه را با سرعت بر رژیم و حامیان امپریالیستی آن تنگ میسازد . آن
زمان در پیکر کوهپایه های رژیمهای از نوع رژیم ایران مجبور شوند ، بدین نحو یا به

نحوه دیگر، بساط خود را برچینند و صحنه را ترک گویند و یا آنکه در برابرخواست خلق و مبارزه با به عقب نشینی های مہم در رهنه خطه های سیاست کتونی خود واد ارگردند و مجبور شوند برای مبارزه مردم میدان بکشایند و علا بنایه رژیمهای ضد خلقی ساخته و پرداخته امیرالیمم در دوران "جنگ سرد" راه نوال بیمایند.

شرایط دیدم مساعد ترمیشود

برپایه این نکات باید گفت که دیورسیاه از دون بجز از پیش پوک میشود، شمع هائی که آنرا نگاه میدارد، پیش از پیش سست میشود و ضربات مبارزه خلق خواهد توانست این دیوار را خورد کند و به فرو ریختن واد ارد. شرایط برای مبارزه مردم دیدم مساعد ترمیکرد. بانو چه به این تحول ناگزیر اوضاع است که باید مشی انقلابی دوراندیشانه ای داشت و مرعوب پدیده های مسلط روز نشد و از یامس به ماجراجویی، به پاسیف ماندن، به تسلیم شدن تسن در نداد و خونسردی و خردندی انقلابی را حفظ کرد و از جاده علمیت و اصلیت در فترت انقلابی انحراف نجست و مبارزه را با اسلحهها، اشکال، شمارهای درست، موثر و واقع بینانه ای انجام داد.

در اینجایست که به يك نكته دیگر هم پاسخ گوئیم و آن اینکه پیروزی خلق کی انجام میگردد تنها عوامفریب هامیتوانند وعده دهند که پیروزی کی انجام میگردد و با اعلام دارند که ساعت پیروزی نزد يك است. حزب ما از شمشه گری و ساحری اجتماعی بیزار است و قصد عوامفریبی ندارد و لذا میگوید: در باره روز رهایی پیغمبری نمیتوان کرد. همه چیز بستگی دارد به سیر عینی حوادث جهان و ایران، درجه انریختی مبارزات و صحت شمارها و اسلحهها، به میزان شرکت مردم در مبارزه و غیره. انقلاب بین واقعی برای پیروزی نزد يك و اصولا به طمع میوه چینی از پیروزی نیست که وارد جاده پیکار میشوند. انگیزه آنها در قبول مصائب راه نبرد، عشق رهایی خلق، عشق به حقیقت و عدالت خلقی و اجرا و وظایف انسانی است. چه تسلطها که در این راه خاراگین فدا شدند و در ظلمات استبداد از پای درآمدند و از تابشی سحرگاه رهایی دیدگانشان نوازشی نندید. شرکت در مبارزه با خطر پیروزی نزد يك و حساب پیروزی نزد يك بهر جهت يك حسابگری کاری نیستی است این بد آن معنی نیست که ما، بشیوه گل مولایان لاقید، اصلا در باره پیروزی نمی اندیشیم و به آن بی اعتنا هستیم و یامانند مرتاضان رنج دوست مبارزه رانتهابرای تشفی خاطر بی آرام خود می خواهیم و به عواقب آن کاری نداریم. نه! ما بانتمام وجود خود عتشان پیروزی هستیم و برای نیل بدان می کوشیم و از شرکت در آن سخت شادمان و مغرور میشویم، ولی ما با پیروزی نهضت حسابگری نمیکیم و برای آن رمل و اسطلاب نمی اندازیم و با عوامفریبی انرا وعده نمیدیم. تنها میکوشیم که معماران جدی و شریف این کاخ باشیم و این قید و شرط را نمیکند اریم که باید حتماساز ساکنان آن نیز بشویم. بقول حافظ:

در شمار ارچه نیاورد کسی حافظ را شکر، کان محنت بیحد و شمار آخرد
پس از همه این سخنان باید گفت که برای نمل جوان رزمند، امروز ایران همه نوع امید ی هست که پیروزی خلق را در کشور ما بچشم ببیند و حتی از طلوع خورشید سوسیالیسم در آسمان کشور خود لذت ببرد. به چنین آینه تابناکی میتوان مطمئن بود و بجاست که همین افق روشن شوق طلب و پویه رزمجویانه و امید استوار انقلابی را در همه ما برانگیزد.

۱. کوشیار

آشفستگی های آموزشی ایران

(۴)

آموزش برای زیستن

به زیستی هر جامعه، پیشرفت و ترقی آن، تکامل فکری و اجتماعی هر کشور با آموزش و پرورش، با نوع، کمیت و کیفیت آن در ارتباط است. آموزش و پرورش یکی از بخش های مهم خدمات اجتماعی است و هر چه سرمایه گذاری در آن وسیعتر انجام گیرد، به تحکیم پایگاههای مادی و معنوی جامعه، به تکامل اقتصادی، توانائی فکری و تجهیز نیروی انسانی در آن جامعه کمک میکند. تصویر این واقعیت دشوار نیست که هنگام یادگرفتنی های شگرفی که انقلاب علمی و فنی پدید میآورد، زندگی هر لحظه بفرنجتر میگردد، بازدهی کار انسان نیاموخته کاهش می پذیرد و فاصله کشورهاییکه در پیچ و خم راه تکامل مانده اند با کشورهاییکه هنگام بازمان پیش میروند، بیشتر میشود. یونسکو تأکید میکند که:

"اگر کشورهای در حال رشد نتوانند در یکی دو دهه آینده بسموادی ریشه کن کنند و راه را برای آموزش و پرورش ترقی و مدرنیک، آنچنان که تمام سطح کشور را بپوشاند و فرزند آن تمام طبقات مردم را در برگیرد، بکشایند در آینده ای نه چند آن دور فاصله بین آنها و کشورهای صنعتی دوچندان میگردد. هم اکنون دستاوردهای تازه علم و صنعت در همال در برتر به کشورهای در حال رشد میرسد و در آینده فاصله این سالها بیشتر خواهد شد."

در این میان آموزش و پرورش کشور ما چه نقشی ایفا میکند؟ خانم سناتور شمس الملوك مصاحب معتقد است:

"آموزش و پرورش ما در سطح ابتدائی نهایت ناتوان و کم بار است و در سطح بالاتر آنچنان نیست که نیازهای جامعه ما را در حال و آینده جابگو باشد." (مسائل آموزش ایران - فروردین ۱۳۵۱)

ادعائی کنیم که فاصله عیقی را که طی صد سال اخیر بین ما و کشورهای پیشرفته جهان در بر خورد اری از دستاوردهای آموزشی، علمی و فنی بوجود آمده است، یکشبه میتوان پرکرد. ولی به ایسن حقیقت باید عیقا اندیشید که ارباب تاریخ در انتظار پر کردن این فاصله نمی ایستد. رشد علمی، فنی و صنعتی جهان متوقف نمماند. جهان باگامهای بلند پیش میرود، عمقتر و بفرنجتر میشود. در کشور ما تحول آموزش و پرورش بگونه ای نیست که حتی در نیازهای دورتر فضائی دلپذیرتر از امروز ایجاد کند. در هیچ زمینه ای تغییر بنیادی بچشم نمیخورد. آموزش و پرورش حاکم نه تنها شکل طبقاتی خود را حفظ کرده است، بلکه تاروپود فرهنگ استعماری نیز همچنان بران مسلط است. در همان حال که ما هنوز نتوانسته ایم آموزش ابتدائی را در دسترس همه کودکان و جوانان

قرارد هیم، کشورهای سوسیالیستی گام در راه "آموزش اجباری متوسطه" نهاده اند. در کشورهای سوسیالیستی هم اکنون نزد یک به ۹۰ درصد کودکان و نوجوانانی که هشت کلاس آموزش اجباری را پایان میدهند، آموزش خود را در کلاسهای بالاتر ادامه میدهند. تا پایان سال ۱۹۷۵ در کشورهای سوسیالیستی آموزش متوسطه بطور کامل اجباری خواهد شد.
در این میدان مادر چه موقعیتی قرار داریم؟

تصویر آماری دبیرستانهای ایران

آمارهای دولتی نشان میدهد:

"از کمی بیش از ۷ میلیون جمعیت با سواد کشور فقط ۲۴ درصد آنها بیش از شش سال تحصیلی کرده اند و یکی از مدارک نهم متوسطه و یاد بیلم متوسطه را در دست دارند. تعداد در اندگان در بیلم کامل متوسطه کمتر از ۲۰ درصد کل با سواد آن کشور است." (مسائل آموزش ایران فروردین ۱۳۵۰)

ضمناً باید توجه داشت که آمارهایی که درباره دبیرستانهای ایران و تعداد دانش آموزان آنها انتشار می یابد مانند سایر آمارهای آموزشی منشور و تقلب آمیز است. به چند نمونه اشاره میکنیم:

ماهم اکنون در سراسر ایران ۲۲۹۸ دبیرستان و ۸۹۷۴۳۳ دانش آموز داریم.

(اطلاعات ۱۵ مرداد ۱۳۴۹)

یکماه بعد: تعداد دبیرستانها ۲۲۴۲ و تعداد دانش آموزان ۱۰۵۰۰۰ نفر است.

(وزیر آموزش و پرورش ۳ شهریور ۱۳۴۹)

در اینجا ۵۶ دبیرستان ناپدید شده، ولی تعداد دانش آموزان در عرض یکماه ناگهان بیش

از ۲۰۷ هزار نفر افزایش یافته است.

چهارماه بعد:

مادر حال حاضر ۵۰۰۰ دبیرستان و ۱۰۱۰۰۰۰ دانش آموز دبیرستانی داریم.

(ارسخان شاه چهارم بهمن ۱۳۴۹)

روزنامه ندای ایران نوین ارگان حزب دولتی در شماره ۲۷ به ماه ۱۳۵۱ خود تعداد

دبیرستانها را ۲۵۰۹ و تعداد دانش آموزان دبیرستانها را ۱۳۴۰۰۰ نفر اعلام کرده است. ولی

چهارماه قبل از آن وزارت آموزش و پرورش ناگفته کرد که:

"در ایران ۲۶۰۶ دبیرستان وجود دارد که از این تعداد ۷۵۷ دبیرستان در بخشها

و مناطق روستایی فعالیت میکنند. تهران دارای ۲۲۸ دبیرستان دولتی و ۳۱۷

دبیرستان غیر دولتی است." (اطلاعات هوایی ۳۰ شهریور ۱۳۵۱)

در جریان برگزاری مراسم "ده سالگی انقلاب سفید" ریزشهای دولتی تعداد دانش آموزان

دبیرستان ها را یکجا ۱۱۲۲۰۰، یکجا ۱۱۸۰۰۰ و جایش تا ۱۰۷۵۰۰۰ نفر بالا بردند

این آمار از وجود اشتباهی، هرج و مرج، رواج تقلب و خود ستایی، گزافه گوئی، بی مسئولیتی و عدم

درک اهمیت آمار در سازمانهای آموزشی کشور حکایت میکند.

موقعیت آموزش متوسطه

کارشناسان آموزشی ایران با تاملی به این حقیقت اعتراف میکنند که از هر ۱۰ کودکی که به دبستان راه می یابد بزحمت ۳۰ تا ۴۰ درصد آنها امکان می یابند دوره کامل ابتدائی را پایان

دهند. از این راه تنها ۱۷ تا ۲۰ درصد به دبیرستانها راه می یابند. کمبود دبیرستانها در شهرها و بویژه در روستاها، شهریه های سنگین، هزینه های گران آموزشی، کمبود دبیر، سطح نهایت نازل آموزش و دشواریهای آن، فقر جانکاه خانواده ها و نیازهای که به "دست کار" برای گرداندن چرخ زندگی احساس میکنند، علل عمده کاهش درصد دانش آموزان در کلاسهای بالاتر ابتدائی است. هنوز بد رستی معلوم نیست از آن ۱۷ تا ۲۰ درصد نوجوانانی که بعد از پایان ششم ابتدائی پای بسه دبیرستان میگردارند، چند درصد آنها موفق میشوند دوره شش ساله متوسطه را پایان دهند. ولی حتی آمارهای ناکامل دولتی کاهش آرام دانش آموزان را در سالهای نخستین دبیرستان و سپس ناپدید شدن تندتر و تندتر آنها را در سالهای بعد نشان میدهد. بعنوان نمونه در سال تحصیلی ۳۴۵-۳۴۴ تعداد کل دانش آموزان سال اول دبیرستانهای کشور کمی بیش از ۱۲۸ هزار نفر اعلام شده است. از این عدد در سال تحصیلی ۱۳۴۹-۱۳۵۰ کمتر از ۱۶ هزار نفر یعنی ۳۹ هزار نفر در رشته طبیعی، ۱۷ هزار نفر در رشته ریاضی، ۷۱۹۲ نفر در رشته ادبی و بقیه در رشته های خانه داری و فارغ التحصیل شده اند. در موقع امتحانات غربالهای آموزشی عمده بسیاری را بیرون میریزد. آمارهای رسمی وزارت آموزش و پرورش نشان میدهد: تعداد داوطلبان امتحانات نهائی ششم متوسطه هر بار دو برابر بیشتر از کسانی است که موفق میشوند بیلم بگیرند. به یک نمونه مشخص آن اشاره میکنیم: در امتحانات خرداد ماه سال ۱۳۴۵ در امتحانات نهائی ششم متوسطه ۶۴۰۶۴ دانش آموز عادی و داوطلب متفرقه شرکت کردند. از این عدد فقط ۲۰۲۸۸ نفر یعنی ۴۶ درصد قبول شدند و بقیه یا تجدیدی و یا مردود گردیدند. در سال تحصیلی ۱۳۴۹-۱۳۵۰ از مجموع بیش از ۱۱۲ هزار شرکت کننده عادی و متفرقه در امتحانات ششم متوسطه کمتر از ۶۶ هزار نفر در بیلم گرفتند. (آمار وزارت آموزش و پرورش ایران، سال ۱۳۵۱)

این واقعیت که از گروه سنی ۱۵-۱۹ سال کشور فقط ۱۴ تا ۲۰ درصد به دبیرستانها راه می یابند و سبب روستاها در این میان فقط ۲ درصد است (یعنی حتی با تئوریکتر ترکیه و پاکستان) از عدم دسترسی توده جوان کشور، بویژه جوانان خانواده های زحمتکش و کم درآمد به امسوزش متوسطه حکایت میکند.

آموزش متوسطه در چه شرایطی انجام میگردد؟

از ۲۶۰۶ دبیرستان در سراسر کشور فقط ۵۷۵ دبیرستان در بخشها و مناطق روستایی است. از مجموع ۱۰۷۵۰۰۰ دانش آموز دبیرستانی و مدارس راهنمایی کمتر از ۳۰ هزار نفر آنها را جوانان روستایی تشکیل میدهند. دبیرستانهای ایران، جز تعداد بسیار معدودی از آنها ساکن شهریه های ۳ تا چهار هزار تومانی دریافت میکنند، با کمبود دبیر و حداقل وسایلی تحصیلی و بوسه هستند. مسئولین آموزش و پرورش این واقعیت را پنهان نمیکنند که در ایران هم اکنون چهار هزار کلاس بدون آموزگار و دبیر وجود دارد. در بسیاری از مدارس خصوصی چند کلاس ابتدائی را معمولاً یک معلم با تفاق مالک مدرسه اداره میکنند که این دو خود نیز اغلب کارمند بازنشسته و یا در حال خدمت دولت اند. برای اداره دبیرستانها در این اواخر بیشتر از دانشجو یان بی بیضاعت دانشگاهها استفاده میشود. روزنامه آیندگان در شماره ۲۴ خرداد ۱۳۵۱ خود مینویسد:

"در دبیرستانهای دولتی نسبت دانش آموز به دبیر به بیش از یک به شصت رسیده است. اکثر کلاسهای درس نیز از دانش آموز درساختمانی استیجاری است که بدون دارا بودن شرایط ضروری تشکیل میشوند. کمبود دبیران علوم و پایشین بودن حقوق آنها مسائل بحرانی برای استخدام و نگاهداری آنها در بخش امسوزش

ایجاد کرده است.

آیندگان تأکید میکند :
 " بیش از ۶۰ درصد کادر آموزش متوسطه تحصیلاتی در سطح دبلیوم و با تحصیلات کمتر از دبلیوم دارند و این خود چگونگی آموزش متوسطه را روشن میسازد."
 هم اکنون برای پرکردن جای خالی هزاران دبیر در دبیرستانهای کشور از ۵۰۰ دانشجوی بی بضاعت استفاده میشود. این دانشجویان هر هفته ۵ ساعت تدریس میکنند و در برابر این کار ماهیانه ۲۰۰ تومان حق التدریس میگیرند. این افراد که خود هنوز آموزش کافی نیافته اند و یساً معمولاً در سطح شاگردان خود هستند، در رشته های فیزیک، شیمی، ریاضی که بیش از همه مورد نیاز است، تدریس میکنند. جالب توجه است که وزارت آموزش و پرورش عده ای از این " دبیران " توانائی را نیز به مدارس خصوصی هدیه کرده است. این مدارس باید برقتن چند دانش آموز باشهریه دولتی امتیاز استفاده از " دبیرجانی " را برای خود فراهم کرده اند.
 در دبیرستانهای خصوصی هیچ ضابطه ای برای دبیر و هیچ برنامه مشخصی برای تدریس وجود ندارد. روزنامه " راه مردم " احراف میکند :

" در دبیرستانهای خصوصی هر کس ساز خود را میزند. هدف اساسی صاحبان این مدارس فقط پول درآوردن است."
 و مجله تهران اکتونومیست می افزاید :
 " اکثر دبیران دبیرستانها که از میان دانشجویان، دبلمه های بیکار و کارمندان در خدمت و پایا زنتیسته دولت برگزیده شده اند، فاقد هرگونه صلاحیت علمی رفتی اند."
 این مجله شکست ۵۰ درصد دانش آموزان را در امتحانات نهائی با این امر منوط دانسته :
 " وضع در شهرستانها خرابتر است. دبیری که ریاضی درس میدهد، فیزیک هم می آموزد و گاه خوان دبیر و ورزش را هم یادک میکند."
 اگر بپذیریم که آموزش متوسطه در پرورش روح و جسمی جوانان هدفی نهایت جدیتر از آموزش ابتدائی در برابر خود دارد، اگر قبول کنیم که پیشبرد آموزش عالی در گرو چگونگی آموزش متوسطه است و آموزش جوانان با حرفه ها و فنون مختلف - آنچنان که بعد از خروج از دبیرستان، در صورت عدم موفقیت برای ادامه تحصیلی در دانشگاه، بتوانند بی کم و کاست به بازار کار جذب شوند - هدف عده دیگر آموزش متوسطه را تشکیل میدهد، آنوقت باید گفت که آموزش متوسطه در ایران از ایسن دو هدف بسی دور مانده است.
 نظام آموزشی، فشار آموزش را از سطح متوسطه به عالی منتقل کرده است، بدون اینکه توجه کند که آموزش عالی هدفهای دیگری در برابر خود دارد. مقامات رسمی کشور هر بار با تلخی احراف میکنند که آموزش متوسطه تاکنون چیزی جز " پشت میز نشین و دبلمه بیکار " تحویل کشور نداده است.

دوره راهنمائی

در مهرماه ۱۳۵۰ در نظام آموزشی ایران تغییراتی حاصل شد. بعد از ۵ سال گفتگو، مطالعه و نشست و برخاست " برای ایجاد فضای آزاد در دانشگاه و آشنانکردن جوانان با حرفه و فن " دودوره شش ساله ابتدائی و متوسطه را به سه دوره پنج ساله ابتدائی، سه ساله راهنمائی و چهارساله متوسطه تبدیل کردند. در آنوقت برنامه هریک از مراحل سه گانه آموزشی بدین ترتیب اعلام شد : در پنج سال نخست کودکان خواندن و نوشتن می آموزند و با چهار عمل اصلی آشنا میشوند. بعد از آن آموزش بدگان این دوره اگر امکان یافند " میتوانند وارد دوره دوم آموزشی شوند، در دوره دوم - دوره راهنمائی -

استعداد های آنها مورد آزمایش قرار خواهد گرفت. آنها که " استعداد امکان دارند " به دبیرستان راه خواهند یافت و آنها که " فاقد این دو کیفیت اند " دنبال کار خواهند رفت (تهران اکتونومیست ۱۶ آبان ۱۳۴۹)

قرار شد در " دوره راهنمائی " جوانان را کم و بیش با " حرفه های مختلف : باغبانی، زراعت، دامداری، صنایع روشنائی، فلزکاری، برق، صنایع چوب سازی، امور ساختمانی، بهداشت و خانه داری " آشنانکنند تا جایکه در صورت " ترک تحصیل " آسان به بازار کار جذب شوند. گفته شد :

" قبول شدگان این مرحله از تحصیل در صورتیکه بخواهند آموزش خود را ادامه دهند بر حسب استعداد و تمایلی ذاتی که در دوره سه ساله راهنمائی تحصیل از خود بیرون دادند میتوانند در دوره چهار ساله تعلیمات متوسطه نظری نام نویسی کنند. دانش آموزان دوره راهنمائی در صورتیکه بخواهند در رشته ای غیر از آنچه راهنمایان تحصیل برای آنان تعیین کرده اند ثبت نام نمایند باید در مسابقه ای که با این منظور ترتیب داده میشود شرکت ورتزند " (تهران اکتونومیست، ۱۶ آبان ۱۳۴۹)

از همان آغاز روشن بود چه " استعداد های " مورد نظر است و باید " راهنمائی " چه استعداد های شگرفی در باطلاق آموزشی خشک خواهد شد. پیدا است که شناسائی و پیمسوروش استعداد ها مستلزم بهره مندی از یک نیروی انسانی ورزیده و پایگاه مجهز و وسیع مادی است، مستلزم داشتن ابزار و وسائلی است که با کمک آن بتوان استعداد ها را پرورش داد و از ایسن استعداد ها بسود جامعه، بسود ترقی و تکامل آن استفاده کرد. در آغاز کار بسیاری از دوران پشان این حقیقت را متذکر شدند. ولی وزارت آموزش و پرورش به آن بی اعتنا ماند. این وزارتخانه با اینکه از سال ۱۳۴۵ خود را برای " تغییر نظام آموزشی " آماده میکرد، در سال تحصیلی ۱۳۵۰ - ۱۳۵۱ بجزمت توانست " مدارس راهنمائی " را بگشاید. در این سال " مدارس راهنمائی " با ۲۶۰ هزار دانش آموز گشایش یافتند.

در سال ۱۳۴۵ وزارت آموزش و پرورش اعلام کرد که " در سال اول مدارس راهنمائی ۲۵۰۰ مشاور راهنما طرح آموزشی جدید را باید گشاید " خواهند کرد. در آنوقت وزارت آموزش و پرورش حتی بی پروا ادعا کرد که " تمام تدارکات لازم را برای تربیت مشاورین راهنما و آموزگاران ویژه که بتوانند در این مدارس تدریس کنند انجام داده است. " ولی " مدارس راهنمائی " در سال ۱۳۵۰ فقط با ۴۲ مشاور راهنما شروع بکار کرد، که همه آنها نیز بیگمان موفق نشده بودند دوره کوتاه مدت " راهنمائی جوانان " را در دانشسرای عالی ببینند. برای تأمین کادر " مدارس راهنمائی " وزارت آموزش و پرورش از آموزگاران کلاس ششم مدارس ابتدائی، که کلاسهای آنها تعطیل شده بود، استفاده کرد. قرار شد آموزگاران کلاس ششم ابتدائی در تعطیلات تابستان دوره های کوتاه مدت " راهنمائی " را ببینند و سپس بعنوان آموزگاران " چند پشه ای " یا " چند ارزشی " (آنها اصطلاحاتی است که خود ساخته اند) در " مدارس راهنمائی " بکار بپردازند. آموزگار " چند ارزشی " هم باید بتواند درس بدهد و هم فسنو حرفه ای را به دانش آموز بیاموزد. آموزگاران کلاس ششم چنین وظیفه ای را بعهده گرفتند. عده ای از آنها دوره های کوتاه مدت در دانشسرای عالی را دیدند و بدون آنکه فن و حرفه ای فراگیرند هم اکنون در مدارس راهنمائی " فن و حرفه " می آموزند و عده ای دیگر از معلمین کلاسهای ششم، حسی بسیاری از آنها نیز که این دوره را گذرانده بودند، ترجیح دادند در کلاسهای پنجم دبستان درس بدهند و آموزگار " چند پشه ای " نباشند، چرا که به درد سرش نمی آریزد. با گشایش " مدارس راهنمائی " دولت در بوق و شیور خود مید که " نظام آموزشی تولدی دیگر یافت " گفتند :

" هدف نظام جدید معطوف به ایجاد تحول در نحوه آموزش است که با توسل بدان و

اجرای صحیح آن میتوان در مدت کوتاهی نیازهای مبرم جامعه را به آموختگان فنی و حرفه های مختلف ، در زمینه های صنعتی ، کشاورزی و خدمات ، اعم از اداری و بازرگانی برآورده ساخت .

روزنامه کیهان نوشت :

" این مدارس در برابر خود دو هدف عمده قرار داده اند . هدف اول اجرای برنامه های رسمی آموزشی است و هدف دوم کشف و شناخت استعدادهاست که بر موزان دقیق علمی و تربیتی صورت میگیرد تا هدایت جوانان برای انتخاب رشته تحصیلی و یا اشتغال به کار و حرفه امکان پذیر باشد ."

کلمات آراسته است ، ولی واقعیت چیست ؟ از زبان خودشان بشنوید . روزنامه " راه مردم "

در شماره ۸ خرداد ۱۳۵۱ خود مینویسد :

" مقامات دولتی ظاهر ان عنوان میکنند که اگر چه نخستین دوره آموزشی از ۶ سال به پنج سال کاهش پذیرفته است ، اما از آنجاکه ۳ سال دوره راهنمایی نیز جزو دوره ابتدایی است ، بنابراین دوره تعلیمات عمومی از ۶ سال به ۸ سال افزایش یافته است ."

تذکر این نکته ضرور بنظر میرسد که هرگاه سخن از سطح نازل آموزش ابتدائی بیمان می آید وزارت آموزش و پرورش دوره راهنمایی را جزو ابتدائی میخواند و میگوید دوره ابتدائی به ۸ سال رسیده است ، ولی وقتی از اجرای قانون تعلیمات اجباری ابتدائی سخن بیمان می آید دوره راهنمایی را از ابتدائی جدا میکند و آنرا جزو آموزش متوسطه مینماید . روزنامه " راه مردم " ادامه میدهد :

" اما حقیقت واقع آنست که بحکم بیضاعت های اندک در خانواده های عادی در حال حاضر خروج از تعلیمات عمومی و ورود جوانان به خدمت جامعه یکسال کوتاهتر از قبل شده است و فقط در شهرهای درجه یک و دو این امکان وجود دارد که نونهالان پس از عبور از مقطع تحصیلی ۵ ساله به دوره سه ساله راهنمایی قدم گذارند . بدین ترتیب یامها بیست تمام آموزشهای دوره شش ساله قدیم را طی ۵ سال فعلی پایمان داد ، یا این نتیجه نامطلوب را پذیرفت که این عدد کثیر از نونهالان مانده امکان ادامه تحصیلی در دوره راهنمایی را ندارند ، با معلوماتی کمتر قدم به جامعه گذارند . نظام جدید آموزش و پرورش ظاهرا راه حل اول را برگزیده ولی علانتهیجه دوم را بدست داده است . زیرا از یکسو وظیفه خود را در سه سال نخست دوران ظاهرا " تعلیمات عمومی " به خواندن و نوشتن و چهار عمل اصلی خلاصه کرده است و از سوی دیگر دوران راهنمایی را که گویا قسمت دوم از " تعلیمات عمومی " است از صورت اجباری و مجانی خارج کرده است و در واقع یک سد بلند مالی در پیش راه اکثریت نونهالان کشور قرار داده است . بدینگونه که در حال حاضر تعداد نوازانی که در نخستین مقطع تحصیلی از آموزش به صحنه زندگی گام میگذارند بیشتر از زمانی است که در نظام قدیم پس از طی کلاس ششم ابتدائی به خدمت جامعه درمی آمدند ، در حالیکه به سواد و معلومات عمومی کثیری مجهز هستند ."

در دوره راهنمایی " چه میگذرد ؟ روزنامه " راه مردم " در همین شماره تا میگوید :

" کسانیکه باید جوانان ما را راهنمایی کنند خود به راهنمایی نیاز دارند . پای حرفه و فن نیز بطورتا " مساف اوری می ننگد ."

" دوره راهنمایی " پولی است . شهریه ها گران است ، آنچنان که کمتر خانواده ای قادر به پرداخت آن است . در نظر است تا پایان برنامه پنجم در سال ۱۳۵۶ آموزش راهنمایی و متوسطه

بطور کامل در بخش خصوصی متمرکز گردد (آنگاه ، ۲۴ خرداد ، ۱۳۵۱) . بخش خصوصی هم اکنون بیشتر " مدارس راهنمایی " را در دست دارد . وضع این مدارس بحد غیر قابل تصویری آشفته است . مجله خواندنیها در شماره ۲۶ د ماه ۱۳۵۱ خود درباره مدارس خصوصی راهنمایی مینویسد :

" ۹۰ درصد مدارس راهنمایی غیر دولتی و غیر مجاز میباشند . یکی نیست سوال کند که اجازه کار این مدارس را چه مرجعی صادر کرده است . و چرا با وجود این همه بازرسی های کشوری تاکنون کسی از کارهای این مدارس جلوگیری نکرده است ."

برای آنکه روشن شود که در میدان آموزش و پرورش کشور چه هرج و مرج بی سابقه حکمفرما است و پایه های تبلیغات دولت پرچه واقعیتی استوار است ، چگونه مدارس در کشور دچار استیلا شده ای سرمایه داری فرصت طلب با برخورداری از حمایت دولت بنام آموزش باجه بی پروائی به غارت پرداخته اند ، از روزنامه اطلاعات ، روزنامه نیمه رسمی کشور نیز اغترافی رانقل میکنیم . اغتراف اطلاعات اغتراف به پیچ بودن تحولی است که گویا در ارکان آموزشی کشور صورت گرفته است . روزنامه اطلاعات در شماره ۷ اسفند ۱۳۵۱ خود مینویسد :

" هم اکنون تقاضاهایی برای تأسیس مدارس غیر دولتی در کمیسیون آموزشی شورای آموزش و پرورش تهران تحت رسیدگی است که از طرف گروه و باشراکتهایی داده شده که مد بر تعامل آنها غیر فرهنگی و یا اعضای شرکت " کودک " هستند . باین معنی که یک شخص با تفاق فرزند ان خرد مالش شرکی بمنظور تأسیس مدارس راهنمایی تشکیل داده است ."

بنابه نوشته این روزنامه هم اکنون ۶۲۰ هزار دانش آموز " دوره راهنمایی " در ۲۷۰۰ مدرسه راهنمایی " تحصیل میکنند . سرنوشت این توده ۶۲۰ هزار نفری را بدست ۷۰۰ مشاور راهنمایی سپرده اند تا در طول سه سال تشخیص دهند " چه کسی استعداد دارد " و " باید آموزش خود را ادامه دهد " و چه کسی " باید آهنگری ، کفاشی و زراعت کند " .

خانم شمس الملوك مصاحب در مجلس سنا گفته است :

" دوره راهنمایی که همه تغییرات را بوی آن بنانهاده اند نقاشی زیاد دارد و این تشها گفته من نیست . معلم ها ، بازرسیها ، مدیران ، اولیای دانش آموزان ، متخصصین و بالاخره همه میگویند این دوره ها جز تعداد بسیار معدودی معلم و رزیدند دارند ، ابرار کارند ازنده ، آزما یشگاه ند ازند ، کارگاه ند ازند و این خود مسلم است که از چنین شریبیری یال و دم و آشکم کاری ساخته نیست . من نمیدانم اصولا باجه حسابی و باجه تجهیزاتی یکمرتبه برای ۸۰ هزار محصل بر طبق آماوزارت آموزش و پرورش (در اینجا آمار باز تغییر کرده است) کلاسی راهنمایی باز کردند . شما باجه تجهیزاتی یکباره در سراسر کشور این کار را کردید و باجه معیاری میخواهید استعداد اطفال را بسنجید و آنها را به رشته ای مطلقا سبب هدایت کنید . " (اطلاعات ۷ اسفند ۱۳۵۱)

در همین شماره در مستون انتقاد ی روزنامه تالیوئی از یک مدرسه راهنمایی " ترسیم شده است . یکی از دانش آموزان سال دوم راهنمایی به نویسنده روزنامه اطلاعات میگوید :

" ما با اصطلاح یک آزما یشگاه داریم ولی حتی حیوه هم در آن پیدا نمیشود ... یکروز گفتند بازرسی می آید . آمدند و آزما یشگاه را فاش کردند . دو تا تلویزیون هم آوردند گذاشتند و به بچه ها هم سپردند . هر کسی چیزی از وسایل مکانیکی و برق دارد صبح فردا همراه بیاورد که کارگاه آزما یشگاه بشود . ضمنا آقای سبیلی گفتی راکه معلوم نبود کیست آوردند و گفتند اگر بازرسی برسد مشاوران راهنمایی در آید اسم این آقارا بپیرید . فردا بازرسی آمد و یاد داشت برداشت . او همه اش میگفت خوبه ، خوبه ... آقای هم که مشاور

بود همراه او بود. بارزس که رفت بساط را جمع کردند و هرکس هرچه آورده بود برداشت و بسرد. بعد یکی از بچه هامیگفت روز جمعه که به سلف سرویس رفته بودیم ناهار بخوریم آقای مشاور راهنمایی را دیدیم که پشت صندوق نشسته حساب میکند.

در این مدارس است که به جوانان ما "فن و حرفه" می آموزند و بر پایه "موازن علمی و تربیتی" استمداد های آنها را می سازند و پیورش می دهند.

یامداد

سطح آموزش و پرورش در جمهوریهای خود مختار شوروی

نام جمهوری خود مختار	تعداد افراد پیش از همالی که دارای تحصیلات عالی و تحصیلات متوسطه در تمام متوسطه در هر هزار نفر از اهالی			تعداد افراد پیش از همالی که دارای تحصیلات عالی و تحصیلات متوسطه در تمام متوسطه در هر هزار نفر از اهالی		
	۱۹۳۹	۱۹۵۹	۱۹۷۰	۱۹۳۹	۱۹۵۹	۱۹۷۰
باشقیرستان	۶۷	۳۳۲	۴۴۱	۷۵	۴۱۹	۶۳۵
بوریات	۸۶	۳۱۰	۴۴۸	۱۰۸	۳۸۵	۶۰۴
داغستان	۶۳	۲۸۱	۳۵۸	۷۲	۳۲۲	۵۰۳
کاباردین - بالکار	۸۶	۳۵۲	۴۶۹	۹۷	۴۴۰	۶۵۷
کالمیک	۵۱	۲۴۴	۳۸۱	۷۳	۳۰۴	۵۲۱
کابل	۱۳۲	۳۶۱	۴۹۳	۱۵۵	۴۲۷	۶۳۸
کومی	۹۶	۴۱۷	۵۴۰	۹۹	۴۶۷	۶۸۶
ماری	۷۳	۳۱۷	۴۳۸	۷۱	۳۸۲	۶۱۵
موردوین	۶۸	۲۹۲	۴۲۱	۷۰	۳۶۴	۵۹۵
آیستین شمالی	۱۵۰	۴۳۰	۵۱۹	۱۹۱	۵۲۰	۶۹۴
تاتارستان	۸۹	۳۵۹	۴۶۸	۱۰۰	۴۵۶	۶۶۴
تو وین	-	۲۴۶	۴۱۴	-	۲۹۱	۵۳۶
اودمور	۸۲	۳۱۸	۴۳۶	۸۸	۳۹۳	۶۳۶
چچنوینگوش	۷۱	۲۹۹	۳۶۱	۸۷	۳۸۶	۵۱۶
چوواش	۹۹	۳۶۵	۴۶۷	۹۴	۴۴۱	۶۶۵
یاکوت	۸۹	۳۴۹	۵۰۱	۱۰۴	۴۱۵	۶۵۳
فره قالیاق	۲۸	۲۷۲	۴۰۶	۳۷	۳۵۸	۶۱۱
آبخاز	۱۱۷	۴۱۷	۵۲۳	۱۳۴	۴۵۹	۶۸۷
آجار	۱۶۵	۴۲۰	۵۴۱	۱۷۷	۴۷۵	۷۰۸
تسخوان	۷۴	۳۸۳	۴۴۶	۷۸	۴۴۲	۶۶۷

افزایش دوران خدمت مشمولان

لیسانسیه و بالاتر

در پیوند با سیاست نظامیگری رژیم

افزایش مدت خدمت مشمولان لیسانسیه و بالاتر، از ۱۸ ماه به ۲ سال، عدم رضایت شدید جوانان دارای تحصیلات عالی را موجب شده است. نگرانی جوانان و ناباوری آنان به این تصمیم بهجا بود که اداره نظام وظیفه - پس از یکسال که از تصویب قانون میگذرد - مجبور به توضیح در مطبوعات شده است. از جمله روزنامه اطلاعات در شماره سوم اسفند ۱۳۵۱ خود نوشت:

"اداره نظام وظیفه عمومی یاد آور شد کلیه مشمولان لیسانسیه بالاتر که ۱۸ ماه دوره آموزش نظامی را حین تحصیل طی کرده اند، مهیاست پس از پایان دوره تحصیلات، ۱۸ ماه دیگر خدمت زنجیر خود را انجام دهند تا مدت خدمت آنها به ۲ سال برسد."

اداره نظام وظیفه عمومی تصریح میکند که مدت خدمت جوانان دارای تحصیلات عالی افزایش یافته است. وی میگوید:

"... قبل از تصویب قانون جدید خدمت نظام وظیفه برای مشمولان لیسانسیه و بالاتر ۱۸ ماه بود و چون این مشمولان ۶ ماه آموزش نظامی حین تحصیل را طی میکردند، از خدمت آنها ۱۲ ماه باقی میماند، و لیس اکنون که طبق قانون جدید خدمت وظیفه برای عموم مشمولان دو سال شده است، لیسانسیه هائی که آموزش نظامی حین تحصیل دیده اند، باید ۱۸ ماه دیگر نیز خدمت کنند."

انگیزه رژیم در افزایش خدمت نظام چیست و چرا جوانان درست در سالهایی که میخواهند زندگی و آینده خود را شکل دهند، ریزی کثیف، باید اجباراً دو سال از وقت خود را در سرانجام خانه هاتلف نمایند؟ علت را بدین هیچ تردید نباید در مجموعه سیاست نظامیگری رژیم جستجو نمود، سیاستی که در چند سال اخیر بی ریزی شده و با شتاب تمام شکل میگردد.

ایران در سالهای اخیر بشکل بیسابقه و باور نکردنی برهنه های نظامی خود افزود. است. طی دهساله ۱۳۴۰ - ۱۳۵۰ رشد هزینه های نظامی در ایران دو برابر رشد تولید ناخالص ملی بوده است. در چند سال اخیر رژیم ایران در نوبت های گوناگون به خرید اسلحه و تجهیزات نظامی اقدام کرده است، که آخرین ارقام مربوط به خرید سه

میلیارد دلار اسلحه از امریکا و ۱۵۰ میلیون لیره استرلینگ از انگلستان بوده است. مطبوعات امریکا و انگلستان اعتراف کرده اند که این هردو بزرگترین معامله اسلحه بوده است. این سلاحها برای تقویت نیروی دریایی، هوایی و زمینی ایران و بعضا تهاجمی است. رژیم ایران در همین سالها تا سیست نظامی بندر عباس و بندر خارك را بوجود آورده، به ایجاد پایگاههای نظامی دست زده و هم اکنون در کار احداث ۱۲ فرودگاه نظامی در جزایر خلیج فارس است. مسافرتهای بی دریغ شاه و برادرانش به جنوب کشور برای سرکشی و بازدید از تاسیسات نظامی در حال ساختمان است.

رژیم ایران همپای خرید اسلحه و ایجاد تاسیسات نظامی، سعی دارد سیاست نظامیگری خود را در برابر مردم توجیه کند. ابتدا شاه فقط از رسالت ایران در منطقه خلیج فارس سخن میگفت که البته معلوم نبود این رسالت راجه کسی برعهده ایران گذا رده است، زیرا اداره خلیج به همه خلقهای ساکن منطقه مربوط است و در مسئولیت مشترک آنهاست. اما بعدا شاه از اینهم فراتر رفت و از نقش ایران در دریای عمان و اقیانوس هند سخن گفت. اظهارات اخیر شاه پیوند ماهیت این "رسالت" و این "نقش" را کاملاً عریان و برملا میسازد. هویدا در مصاحبه مطبوعاتی خود در لندن اعتراف نمود که ایران به سلطان قابوس برای سرکوب جنبش ظفار کمک میکند. هویدا نوع کمک را افشا نکرد، ولی اگو تو میست لندن (مورخ ۲۱ آوریل ۱۹۷۲) صریحاً نوشت که هلیکوپترها، کشتیها و واحدهای ارتش ایران در این سرکوب شرکت دارند. اکنون بیست این واقعیت را "راز آشکار" نامیده است. طبق این اعتراف هم اکنون سربازان و افسران ایران برای دفاع از رژیم ارتجاعی و قسرون وسطائی عمان، هند و ش ارتش آن کشور تحت فرماندهی یک ژنرال اندلیسی، علیه جنبش آزادی طلبانه ظفار می جنگند. هویدا آمادگی دولت ایران را برای کمک به کویت و پاکستان نیز اعلام داشت. شاه نیز در مصاحبه اخیر خود با "سولتن برگر" روزنامه نگار امریکایی آشکارا گفته است که اگر لازم باشد ارتش ایران بلوچستان پاکستان را اشغال خواهد کرد. بدینسان نقش ایران در کمک به رژیمهای ارتجاعی و سرکوب جنبشهای آزاد بیخس خلقهای منطقه بخواهی روشن میشود. "رسالت" ایران، رسالتی است که امریالیستها برای حفظ منافع غارتگرانه خود در این منطقه به رژیم ارتجاعی ایران سپرده اند و آنرا به ژاندارمی بیسرای منافع خود بدل کرده اند. رژیم ایران نیز که هم از جنبش داخل کشور و هم از جنبشهای آزاد بیخس منطقه بیم دارد، میخواهد بابتیکه بر سر نیزه و تانک "امنیت" دلخواه خود و آنها را هم در داخل و هم در منطقه تأمین کند. افزایش خدمت نظام جوانان لیسانسیه و بالاتر، حلقه ای از زنجیر این سیاست خطرناک و ماجراجویانه است. سلاحهای خریداری شده باید بوسیله افراد تعلیم یافته و ماهر مورد استفاده قرار گیرند و ایفا نقش ژاندارم بایسد بوسیله سربازان و افسران ایرانی بمرحله اجرا درآید. باینجهت است که جوانان باید دوران طولانی تری در سربازخانه ها بمانند، تعلیم گیرند و تعلیم دهند و بدینال سودهای جنگی زمامداران ایران سرانجام نیز به گوشت دم توپ بدل شوند. همچنانکه هم اکنون عده ای از آنها در سازمانهای خود، برای دفاع از تخت و تاج سلطان قابوس می جنگند و معلوم نیست چه سرنوشت شومی در انتظار آنهاست. هویدا میگوید: "هر ایرانی باغریز، این نیرومندی را می پذیرد". اما جوانان میهن دوست و استقلال طلب ایران با مبارزه خود اثبات خواهند کرد که خواهان اینچنان نیرومندی ارتش ایران، که بزبان مصالح ملی ما و جنبشهای آزاد پخواهان ملل منطقه خلیج فارس باشد، نیستند. آنها ارتش ایران را در چارچوب دفاع از حاکمیت و استقلال کشور، نیرومند میخوانند و نه بمثابة ابزار تجاوز علیه خلقهای منطقه و

منافع غارتگرانه امریالیسم. اظهاریه هیئت اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده ایران مورخ ۱۰ اسفند ۱۳۵۱ با این جملات مردم میهن مارا به مبارزه علیه این سیاست خطرناک فرامیخواند:

"حزب توده ایران با اعتماد باینکه قاطبه مردم ایران این سیاست را طرد و محکوم میکنند، به این روش که مخالف صریح مصالح ملی ماست بشدت اعتراض دارد و از هموطنان عزیز دعوت میکند که بهر نحو که میتوانند عدم رضایت و اعتراض خود را ابراز دارند."

مبارزه برای کاهش خدمت نظام، مبارزه علیه خرید اسلحه، مبارزه برای کاهش هزینه های نظامی، مبارزه علیه دخالت دولت ایران در امور کشورهای منطقه، همه و همه میتوانند عرصه های کوبناگون مبارزه عمومی علیه سیاست نظامیگری رژیم باشند. ما اطمینان داریم که جوانان ایران به سیاست حادته جویانه و خطرناک نظامیگری رژیم گردن نخواهند نهاد.

آذین

شاه مجری دکترین نیکسن

شاه در مصاحبه خود با خبرنگار هفته نامه معروف نیوز ویک (Newsweek) مورخ ۲۱ مه ۱۹۷۲ از جمله چنین گفت:

مانه فقط مسئولیت ملی و بین المللی داریم، بلکه بعنوان حامی و حافظ ۶۰ درصد ذخیره نفتی جهان در ارای نقش جهانی هستیم.

دکترین نیکسن میگوید امریکا به کشوری کمک میکند که آن کشور به خود کمک کند. این درست آن کاری است که ما میکنیم.

ایالات متحده امریکا و ژاپن خلیج راجز لاینفک امنیت خویش میسرند، ولی امکان انرا ندارند که این امنیت را حفظ کنند. بهمین جهت ما اینکسار را برای آنها انجام میدهم.

مسئله ای بنام «فرار مغزها»

هوبد نخست وزیر در نطق خود بمناسبت طرح بودجه سال ۱۳۵۲ در مجلس شوراهای عالی به مسئله «فرار مغزها» پرداخت و گفت:

"تازه سال پیش ما تنها میتوانستیم تا سقف خود را در مورد آنچه "فرار مغزها" نامیده شده است ابراز کنیم، اما از عرضه امکانات واقعی فعالیت به دانش آمیزگان خود عاجز بودیم و ازین روی از نظر اخلاقی کمتسر حق داشتیم که از آنها بخواهیم به میهن بازگردند".

و سپس پس از تحویل مقداری لاف و کزاف در مورد وضع کنونی کشور گفت:

"بازگردید و در ایجاد و تقویت اجتماع امروزی ایران سهمی برعهده نگرفتید... مسئله التماس و تضرع در میان نیست. میگوئیم: وظیفه دارید که بازگردید و دین خود را به ایران ادا کنید".

رژیم ایران از سالها پیش ظاهراً در تلاش جلب جوانان تحصیلکرده مقیم خارج است و این تلاش از آنجا که صادقانه نبوده باشد شکست مواجه شده است. افرادی از قبیل جهانگیر تفضلی، احسان ترافی، ارد شیرزادی و نیز ما مهران سفارتخانه های ایران در کشورهای اروپا و امریکا بنامندگی رژیم سوسیالیست کردند تا با موعظه و وعده شاید جوانان تحصیل کرده مقیم خارج را به ایران بازگردانند، ولی در این کار توفیق نیافتند. آمار دقیقی از تعداد جوانانی که هم اکنون مقیم کشورهای خارج اند وجود ندارد، ولی آمارهای رسمی بین المللی فاش میکنند که طی پنج ساله ۱۹۶۲-۱۹۶۷ تعداد ۲۶۹ مهندس، ۶۵ فارغ التحصیل علوم طبیعی، ۱۸ فارغ التحصیل علوم اجتماعی، ۳۱۱ پزشک و ۱۶۱۶ متخصص حرفه های گوناگون از ایران فقط به امریکا مهاجرت کرده اند. تعداد جوانان تحصیلکرده ای که در کشورهای آلمان فدرال، فرانسه، انگلستان، سوئیس و کانادا مقیم شده و قصد مراجعت ندارند چندین هزار نفر است. تنهاده رساله های ۱۹۶۸-۱۹۶۹ از میان دانشجویان ایرانی که در امریکا تحصیلات خود را به پایان رسانده اند، ۷۱ درصد آنها به ایران بازنگشتند.

رژیم ایران بجای توجه به علل واقعی این رفتن ها و بازنگشتن ها، جوانان را متهم میسازد. شاه اخیراً علت مهاجرت جوانان تحصیلکرده را "گرفتاری خانوادگی داشتن زن خارجی"، "عدم اطلاع از پیشرفتهای کشور" و "شیفتگی به نرق و برق خارج" ذکر نمود. ولی این فقط خود گول زنی است. علل واقعی فرار جوانان روشنفکر را باید در شرایط عینی کشور، یعنی در فقدان شرایط کار، برنامه های ناهماهنگ رشد، فقدان مکرر وجود

تربوری سیاسی، فشار و بورکراسی و تبعیض درد ستگاه اداری است. جوانان دانشمند پس از چند سال تحصیل درد اخل و خارج بحض رودیسه کشور باید دو سال از بهترین سالهای زندگی خود را در محیط مختنق سبازخانه های "ارتش شاهنشاهی" بگذرانند و انواع اهانت ها را تحمل کنند؛ شرایط کار برای آنها موجود نیست؛ برای بسیاری از آنها اصولاً در رشته های تحصیلی شان کار وجود ندارد که این خود دلیل بر عقب ماندگی کشور است؛ کار به کار در آن سپرده نمیشود و پول و پارتی سپاه را سفید و شب را ریز جلوه میدهند؛ وجود بورکراسی درد ستگاه اداری، ماهها آنها را چون توپ فوتبال از این اداره به آن اداره پاس میدهد و تازه پس از گذشتن از این هفت خوان مشکلات، فکرو عقاید شان از طرف ما مهران جنایتکار سازمان امنیت تفتیش میشود و وای اگر روزی بر این یا آن اقدام رژیم معترض بوده و یا معترض باشند. اینست آن عللی که جوانان ما را از میهن خود فراری کرده و رغبت بازگشت را در آنها کشته است. گردانندگان امور بجای بررسی این علل و رفع آنها به نعل و به میخ میزنند و بجای عرضه شرایط مناسب برای بازگشت جوانان تحصیلکرده به میهن، به "واردات مغزها" اقدام میکنند.

در سالهای اخیر در حالیکه هزاران کادر علمی و فنی ایران بر اثر سیاست های ناسالم سیاسی و اقتصادی رژیم از میهن خود فراری شده اند، دولت ایران برای جلب کارشناسان خارجی بهترین شرایط را فراهم ساخته و بالاترین حقوق ها را به آنان پرداخته است تا آنجا که اخیراً حتی از پاکستان پزشک و متخصص وارد کرده است، در حالیکه شرایط کار برای صدها تحصیلکرده ایرانی درد اخل و خارج فراهم نیست.

موضع حزب ماد در مورد بازگشت جوانان تحصیلکرده روشن است و ماکرارا در این باره سخن گفته ایم: ما معتقدیم که علیرغم همه آشفتگی ها و ناسامانیهای موجود، علیرغم وجود رژیم پلیسی و ترور، جوانان تحصیلکرده خارج باید به ایران بازگردند و دانشنیها و نیروی کار و مبارزه خود را در خدمت طبقات محروم قرار دهند. رژیم موجود از جوانان تحصیلکرده مقیم خارج میخواهد که به ایران بازگردند و مدیحه سرای اقدامات ضد خلقی او باشند، اما ما از جوانان تحصیلکرده خارج میخواهیم که به ایران بازگردند و در مبارزه طبقات زحمتکش و ستمدیده میهن ما، علیه بی عدالتی ها و بخاطر استقلال و آزادی کشور، جای شایسته خویش را احراز کنند.

تأسیس دانشگاه بدست نو استعمار

خبرامضا قرارداد تأسیس يك دانشگاه توسط دولت فرانسه ، او اواخر سال گذشته در مطبوعات ایران انتشار یافت . محل دانشگاه همدان و نام آن " ابوعلی سینا " خواهد بود . دانشگاه در سال ۱۳۵۳ - ۱۳۵۴ شروع بکار خواهد کرد و دروس به دو زبان فرانسه و فارسی تدریس خواهد شد . به نقل از مطبوعات ایران ، مقامات علمی فرانسه در کارهای پژوهشی و برنامه ریزی دانشگاه همکاری خواهند داشت .

سرمایه خارجی در عرصه آموزش قبل از دبستان ، دبستان و دبیرستان از سالها قبل در ایران رخنه کرده است . کشورهای فرانسه ، امریکا و ایتالیا در این عرصه قبلا نیز فعال بوده اند ، ولی در آموزش عالی این نخستین بار است که يك کشور خارجی در ایران دانشگاه میسازد ، برای آن برنامه تهیه میکند و زبان خود را زبان اصلی تدریس قرار میدهد . نفوذ سرمایه خارجی در عرصه آموزش تاکنون در هر سطحی که وجود داشته ، نفوذ ایدئولوژی بورژوازی و مذهبی را با خود همراه آورد . است . در سطح پائین تر ، گردانندگان اینگونه مؤسسات آموزشی سعی میکنند ، معتقدات مذهبی ، شیوه زندگی ، آداب و سنن خود را به کودکان تلقین کنند ، ضمیر شفاف کودکان را تاریک سازند و آنها را به مقدسات بی اراده رسوم و آداب غرب بدل نمایند . ولی در سطح بالاتر آموزشی ، سرمایه خارجی حامل ایدئولوژی بورژوازی است و میکوشد جوانان را به مثابه ابزارهای اجرای این ایدئولوژی آموزش دهد و در جامعه رها سازد . سرمایه خارجی در این عرصه نیز مانند سایر عرصه ها ، در زیر پوشش فعالیت فرهنگی ، هدفهای سیاسی و اجتماعی معینی را دنبال میکند ، که آشکارا با منافع سیاسی و اجتماعی کشور سرمایه پذیر متضاد است . بدینجهت است که کشورهایی که دارای رژیم خلقی هستند و از يك سیاست ملی پیروی میکنند ، راه بر فعالیت عوامل استعمار و نو استعمار ، بویژه در عرصه آموزش و پرورش می بندند .

روشن است که مسئله بر سر استخدام کارشناس و استاد خارجی نیست . زیرا يك کشور عقب ماند ، با فقدان کادرهای لازم علمی و فنی نمیتواند در عصری که جهان پیشرفته در راه تکامل دانش و تکنیک مدرن ، شتابان به پیش می تازد ، در مرزهای سنتی خود باقی بماند . از کارشناس و استاد خارجی میتوان و باید استفاده کرد ، ولی مسئله بر سر آنست که رژیم ایران اولاً به کارگزاران سرمایه خارجی اجازه میدهد که کودکان دبستان و دبیرستان و اکنون نیز دانشگاه مستقل خود

را بوجود آورد ، برای آن برنامه ریزی کنند ، سرپرست و آموزگار و دبیر و استاد از کشور مربوطه و اورد نمایند ، دروس مربوطه را به زبان کشور خود تدریس کنند ، ثانیاً از استادان خارجی کمتر در رشته های علوم طبیعی و بیشتر در رشته های علوم اجتماعی استفاده میکنند ، رشته هایی که به آنها امکان میدهد ایدئولوژی بورژوازی را در مغز دانشجویان بنشانند . مضحك تر از همه آنکه رژیم حاکم ایران ، که دست استعمار تورا باز میگذارد تا از کودکان دبستان تا دانشگاه ، کودکان و جوانان ما را با زبان خود آموزش دهد ، به خلقهای ساکن ایران اجازه نمیدهد با زبان مادری خویش بیاموزند . در سراسر آذربایجان و کردستان و بلوچستان حتی يك دبستان پیدا نمیشود که در آن کودکان ایس نواحی با زبان مادری خویش درس بخوانند . فرانسویها مجازند که از آن سردنیا به ایران بیایند ، دانشگاه تأسیس کنند و مواد درسی را به زبان فرانسه تدریس نمایند ، اما در دانشگاه تیریسز ، جوانان آذربایجانی حق ندارند به زبان آذربایجانی یعنی بزبان مادری خویش تعلیم ببینند . معلوم نیست رژیمی که مدعی رده هرگونه " ایدئولوژی وارداتی " است ، این دم خروس را چگونه پنهان میکند .

پ . پرنده

اتحاد امریکا ، اسرائیل و ایران

آرنو دو بورچ گریو (Arnaud de Borchgrave) خبرنگار هفتده - نامه معروف نیوزویک (Newsweek) مورخ ۲۱ مه ۱۹۷۳ در خاورمیانه ، پس از مصاحبه با شاه ، در مقالهای درباره نقش ایران در خاورمیانه از جمله نوشته است :

صد هاتن از افسران ایرانی برای عملیات عالی نظامی به اسرائیل گسیل شده اند و بین واشنگتن و تهران و اورشلیم مبادله سه جانبه و پر فعالیت اطلاعات جاسوسی و نظامی در مقیاس تمام خلسا و مبادله وجود دارد

ایران اکنون بخش عده نفت مورد نیاز اسرائیل را تأمین میکند و ناوگان جنگی ایران در خلیج فارس از نقشهای اسرائیلی حمایت بعمل می آورد

تازمانی که سلطان ۵۳ ساله ایران زنده و تند رست است ، به نظر میرسد که ایالات متحده امریکا پریشانی سبب نیومندی سوار است

شاهنشاه عالمقام ، یازیب و زینت جنگ افزارهای پرمهابت نظامی خویش ، امکان میلان بلا وقفه منابع عظیم نفت ایران را ، صرف نظر از هر تحولی که در آب و هوای خلیج فارس رخ دهد ، برای غنای تأمین کرده است

کی درس میگیرند؟

چهاردهمین کنگره کنگره کنگره راسیون از ۱۱ تا ۱۶ ژانویه ۱۹۷۳ در فرانکفورت (آلمان غربی) تشکیل بود. جریان کنگره و قطعنامه های مصوبه حاکی از تائید دو واقعیت است: نخست آنکه مشی انحرافی مسلط بر کنگره راسیون، از جانب کسانی که این مشی را به کنگره راسیون تحمیل کرده اند، با استفاده از تمام وسائل مشروع و نامشروع، حفظ میشود. دیگر اینکه بحرانی که بر اثر پیروی از این مشی انحرافی از دستها پیش در کنگره راسیون بروز کرد، روز بروز عمیقتر میگردد.

مشی انحرافی

آن مشی انحرافی که مورد انتقاد دانشجویان آگاه و مرفی بوده و هست دو خصالت عمده دارد: نخست آنکه این مشی ضد کومنیستی است. این آنتی کومنیسم در صحنه سیاست جهانی بصورت سیاست خصمانه ضد شوروی و در صحنه سیاست ایران بشکل سیاست خصمانه ضد تودهای بروز میکند و یکی این آنتی کومنیسم در آنست که طبق مد روز در پیسته بندی چپ "نظاره میکند" گردانندگان کنگره راسیون خیلی تلاش میکنند که این آنتی کومنیسم را زیر نظاهرات "انقلابی و حتی "کومنیستی" بپوشانند. ولی زندگی پیش از پیش این تلاش را قوی میسازد و سیاست آنتی کومنیستی را - که در عمل خدمت به امپریالیسم است - از پشت نقاب "انقلابی" آشکار میکند. کنگره چهاردهم کنگره راسیون گواه جدیدی است برای مدعا.

بخش اتحاد شوروی بنا بر تصدیق همه نیروهای ضد امپریالیست جهان و قبل از همه جنبش آزادی ملی عرب و دولت های شرقی عرب بزرگترین تکیه گاه و باری دهند خلیج فارس - از جمله خلق فلسطین - در مبارزه عادلانه شان بر ضد امپریالیسم و صهیونیسم است. ولی کنگره کنگره راسیون در "قطعنامه درباره مبارزات فلسطین" اتحاد شوروی را "محکوم" میکند. چه کسی جز امپریالیستها، صهیونیستها و محافل ارتجاعی عرب از این "محکومیت" خوشحال میشوند؟ امپریالیستها بمرکز دگی امپریالیسم آمریکا و بهمدستی محافل ارتجاعی منطقه خلیج فارس - از جمله محافل حاکمه ایران - میکوشند جنبش آزاد بخش ظفار و بین راسرکوب کنند. در این میان اتحاد شوروی در پیشا پیش نیروهای ضد امپریالیستی جهان به پشتیبانی مادی و معنوی از جنبش آزاد بخش ظفار و بین برخاسته است. ولی کنگره کنگره راسیون در "قطعنامه در پشتیبانی از جنبشهای ظفار، بین" اتحاد شوروی را مورد حمله و اتهام قرار میدهد. آیا این کمک به تبلیغات امپریالیستی و ارتجاعی نیست؟

امپریالیستها و قبل از همه امپریالیستهای امریکائی و انگلیسی، بکم محافل ارتجاعی منطقه خلیج فارس - از جمله رژیم ایران - میکوشند سیاست اسارت آور و غارتگرانه، سیاست تسلیحاتی و تجاوزکارانه خود را در منطقه با پوشش "دفاع در برابر نفوذ شوروی" توجیه کنند. کنگره کنگره راسیون در "قطعنامه درباره سیاست ضد خلقی شوروی" درست با همان زبان امپریالیست

لیستها و مرتجعین "نفوذ اتحاد شوروی" را در خلیج فارس "محکوم" میکند. آیا این آب یسه آسیاب امپریالیسم و ارتجاع نمیریزد؟

سالها "کوسک"، سازمان دانشجویی ورشکسته و متلاشی شده ای که آلت دست "سیا" بود، با این سلاح که "اتحاد به بین المللی دانشجویان آلت سیاست شوروی است" با این اتحاد یه مبارزه میکرد. کنگره کنگره راسیون نیز در دست با همین سلاح زهرآلود در "قطعنامه درباره اتحاد به بین المللی دانشجویان" به مبارزه با اتحاد به بین المللی دانشجویان - این تنها سازمان بین المللی ضد امپریالیستی و دکرانیک دانشجویی برخاسته و حتی دعوت به انشعاب کرده است. کاری که "کوسک" هم بدستور "سیا" کرد.

شایان ذکر است که کنگره کنگره راسیون درباره همکاری واقعی و علی رهبران چین با امپریالیسم امریکا - که نمونه های آشکاری چون همصدائی و همکاری آنها در مسئله بنگاله در شر و مسئله خلع سلاح عمومی دارد - بکلی سکوت کرده است.

کنگره کنگره راسیون در "قطعنامه درباره کمیته مرکزی حزب توده" حزب توده ایران و "پیکار" را هم "محکوم" کرده و با این عمل همصدائی خود را با دستگاه تبلیغاتی رژیم یارک بشیوت رسانده است. آخر کنگره اینست که درست در همین لحظه شاه از "توده ایهای بیوطن" سخن میگوید و روزنامه ها و یاد یو و تلویزیون ایران - از جمله با کمک تسلیم شدگان و مزدانی چون نیکخواه و لاشائی - آتش حلات کین نوزاده خود را بر روی حزب توده ایران باز کرده اند؟ آنوقت آیا حزب ما با رژیم "سازش" کرده است یا گردانندگان کنگره راسیون با رژیم بر ضد حزب ما همصدائی و همکاری شده اند؟

آری میتوان بجزئی گفت که چهاردهمین کنگره کنگره راسیون سیاست ضد کومنیستی گردانندگان کنگره راسیون را بیشتر از پیش افشاکرد.

خصالت عمده دیگر مشی انحرافی مسلط بر کنگره راسیون سکتاریسم، چپ روی و ماجراجویی است. گردانندگان کنگره راسیون با تبدیل کنگره راسیون بیک حزب خاص یا ایدئولوژی خاص، با دفاع از "عملیات مسلحانه" و اقدامات ماجراجویانه، یک سازمان دانشجویی را که میبایست و می توانست وسیعترین توده های دانشجویی را - صرف نظر از تفاوت در عقاید سیاسی و ایدئولوژیکی - در برگیرد و به سلاح موثری برای دفاع از حقوق و منافع صنفی و ملی به هدف مشترک سیاسی دانشجویان تبدیل گردد، با بحرانی مواجه ساخته اند که علاج ناپذیر است. کنگره چهاردهم کنگره راسیون این سیاست را با زهم تسجیل کرد و در برابر بهترین مسئله سازمانی، یعنی موجودیت کنگره راسیون سکوت نمود.

مهمترین مسئله

مدهاست که برای دانشجویان آگاه و مرفی، و حتی بسیاری از دانشجویان مبارزی که گمراه شده بودند ولی اینک بیدار شده اند و در جستجوی راه صحیح هستند، این مسئله مطرح است که در شرایط تورم و اختناق - در خارج از کشور چگونه فعالیت باید کرد. در سالهای اخیر این واقعیت پیش از پیش روشن شده است که طرح مسائل سیاسی و ایدئولوژیکی در کنگره راسیون که منجر به موضع گیری آشکار دانشجویان مبارز میشود، و نظاهرات غلی ضد رژیم و نظامیان همه و همه موجب شناخته شدن دانشجویان مبارز از طرف سازمان امنیت میگردد. با توجه یسه اینکه اکثریت دانشجویان علی الاصول پس از پایان تحصیلی به ایران بر میگرددند و باید به ایران برگردند، آنوقت دانشجویان مبارز شناخته شد، در برابر دوره قرار میگیرند و با تسلیم میشوند

واضحتر مبارزه کنار میروند؛ با مقاومت میکنند و بزند ان میافتند و باز هم - بشکل دیگر - از صحنه مبارزه خارج میشوند. تجربه سالیان گذشته موید این واقعیت است. مسئولیت بوجود آوردن این دوری که هر دو به بر بنیست میرسد، گروههای مائوئیستی و غاصر چپ راجع به ناهمبستگی که باز بر آنگذاشتن وظیفه اصلی مبارزان خارج از کشور که خدمت به جنبش در ایران است و بر آید، پیشبرد مئی انحرافی و سیاست مخرب خود، کفد راسیون و در واقع د انشجویان مبارز را وسیله قرار داد ماند و با سر نوشت آنها و سر نوشت جنبش د انشجویان ایران در رخارج از کشور باز میکنند؛ این جریان تا کنون لطامت سنگینی به جنبش زده است، زیرا چه بسا مبارزانی که میتوانستند در صحنه ایران به فعالیت سیاسی و انقلابی خود ادامه دهند، ولی چون شناخته شده بودند، بی ثمر ماندند.

پس از این تجربیات تلخ اینک مسئله با حدت بیشتری مطرح است. بنظر ما در شرایط ترور و اختناق، مبارزان انقلابی در رخارج از کشور نیز باید مانند داخل کشور اساساً به فعالیت مخفی بپردازند و این فعالیت مخفی را نیز اساساً باید در خدمت جنبش در ایران قرار دهند. بسخن دیگر این فعالیت مخفی در همان حال که مبارزه را در رخارج از کشور سازمان میدهد، در جهت تد ارك و آماده شدن برای مبارزه در داخل ایران است. هرگونه فعالیت و تظاهری در رخارج از کشور، باید در رخارجوب این وظیفه انجام گیرد. روشن است که از یکطرف فعالیت مخفی باید شواریهایی زیاد ی تها م است و از طرف دیگر تظاهرات علنی برخی جنبه های مثبت دارد. ولی اولاً این جنبه های مثبت د برابر خطراتی که اینکار برای حال و آینده مبارزان دارد، ناچیز است. ثانیاً شواریهایی که در مخفی ر با رطایت ا کید اصول کار مخفی با پیگیری وفد آگاری میتوان بتدریج از پیشی پایرد ائت. گذشته از این فعالیت علنی را گروه کوچکی که شناخته شده ماند و فعلاً بازگشت آنها به ایران مطرح نیست، میتوانند بر اساس اتحاد همه نیروهای ضد امپریالیست و ضد استبداد و برای هد قهای مشترک صنفی و سیاسی سازمان دهند و بهیچوجه نیازی به شرکت علنی تود ه های وسیع د انشجو در رخشا، فعالیتها و تظاهراتی که منجر به شناخته شدن آنها از طرف سازمان امنیت میشود، نیست. بنظر ما وضع کنونی کفد راسیون از نظر سیاسی و سازمانی یک خطر جدی و دائمی برای همه اعضا است که هرچه زودتر باید برای رفع آن اقدام کرد. ما در این پتفصیل در این باره سخن خواهیم گفت و جوانب مختلف این مسئله را روشن خواهیم کرد. از همه د انشجو آگاموترقی و همملاقمتد ان به جنبش د انشجویی نیز میطلبیم که در این باره تامل نکنند و نظر خود را بیان دارند.

کی درس میگیرند ؟

کنگره ۱۴ کفد راسیون بار دیگر نشان داد که گرد اندگان کفد راسیون - آنهائی که در صحنه اند و آنهائی که در پشت صحنه - از واقعیت سرسخت گذشته و حال، که هر روز باشکست جدی برای مئی انحرافی آنها همراه است، درس نگرفته اند. آنها حتی از این واقعیت که هر روز د انشجو یان بیشتری به ماهیت انحرافی مئی مسلط بر کفد راسیون بی میرند و کفد راسیون را تارك میکنند، درس نگرفته اند. بر آنجا حرجی نیست. اکثر آنها پیش از آن متعهد شده اند و پیش از آن پلهها را پشت سر خود شکسته اند که بتوانند به راه صحیح بازگردند. ولی اگر این عناصر در زمان ناپذیر همچنان به فعالیت زبان بخش خود ادامه میدهند، اکثریت د انشجویان پیش از پیش به ماهیت انحرافی مئی مسلط بر کفد راسیون بی میرند و میگویند از آن فاصله بگیرند. برد انشجویان آگاه و مترقی است که به این د انشجویان کمک کنند تا این گرایش هرچه سریعتر و هرچه عمقتر بسود جنبش د انشجویی و بسود نهضت ضد امپریالیستی و د مکرانیک مبین مابرحله قطعی برسد. ماترید بی ند ا ریم که پیوزی نهایی مائی صحیح و اصولی است.

علف های هرزه مائوئیستی

در اواسط ماه مارس ۱۹۷۲ مطبوعات لبنان خبری انتشار دادند د اثر بر اینکه سازمان مائوئیستی، که در این اواخر خود را "اتحاد حوزه های مارکسیستی - لنینیستی" مینامید، انحلال خود را اعلام کرده است. این "اتحاد" سالها از طرف ر هبران چین نگهداری میشد و بمثابه افزار تخریب علیه جنبش کمونیستی و جنبش آزاد بخش ملی د لبنان مورد استفاده قرار میگرفت. د لائل تلاشی مفتضحانه این سازمان، که برای ادامه حیات خویش بارها نام خود را عوض کرد، فضلا در نامه صاد قانه و انتقاد آمیزی که رهبر سابق ایمن سازمان "جیمس شتیله" به کمیته مرکزی حزب کمونیست لبنان نوشته، ذکر شده است. این نامه، که در هفته نامه "الاخبار" (مورخ ۷ آوریل ۱۹۷۳) منتشر شد، هد قهسا و اسلوبهای شوم رهبران پکن را بیش از پیش آشکار ساخت.

خصلت و ماهیت سیاست مائوئیست همد تهاست که دیگر بر کس پوشیده نیست. این سیاست عبارتست از آنتی سوتیسم کین تروانه، دشمنی با نیروهای ضد امپریالیستی که نمیخواهند از تحکم و دستر سیاستمداران پکن تبعیت نمایند و همکاری عملی با امپریالیسم علیه کلیه کسانی که بنفع صلح و سوسیالیسم مبارزه میکنند.

رهبر سازمانی که مجری مائوئیستی یعنی از طرف پکن بوده، حقایق را بیان کرده است که بدین ترتیب به شناخت سیاست خدعه آمیز پکن کمک میکند. این حقایق نشان میدهد که مائوئیستها به چه بازی تنگینی در صحنه جهانی مشغولند و همکاران آنها کیستند. نامه افشاگرانه ج. شتیله بار دیگر تاید میکند که رشد و فعالیت نیروهای ملی ضد امپریالیستی در کشورهای گوناگون اساساً فقط به این قصد از طرف پکن با علاقه خاص تعقیب میشود که در صفوف آنها تفرقه اندازی کند و آنها را از یکدیگر جدا سازد. پکن به این اقدامات احتیاج دارد تا برخی عناصر از لحاظ ایدئولوژی ناپایدار، گمراه و یا بکلی بی پرستیپ را بسوی خود جلب نماید. مائوئیست هاد ر لبنان هم، مانند سایر کشورهای، از اختلافات داخلی حزب کمونیست و از جمله اختلافاتی که منشا ذهنی داشت، استفاده کرد تا تا بامکمالی پکن یک "حزب" دست آموز سرهم بندی کنند.

سفارتخانه های چین در این فعالیتهای خرابکارانه سهم مهمی دارند و برخی اوقات فعالیت آنها از مرزهای کشور محل اقامتشان فراتر میرود. مثلاً سفارت جمهوری تود ه ای چین در سوریه از سال ۱۹۶۳ برای ایجاد یک گروه مائوئیستی در لبنان تلاش میکرد. استست پس از استقرار روابط سیاسی میان لبنان و جمهوری تود ه ای جیسیسن دیپلمات های چینی در بیروت وظیفه تفرقه و تخریب را بعهده گرفتند.

مد افغان خرید اری شده مائوئیسم میگویند چه مئی سیاسی را بنا برد شتر پکن اجرا کنند؟ به نامه شتیله مراجعه کنیم. او مینویسد:

"از سال ۱۹۶۳ تمام فعالیت ما متوجه این مسئله بود که به حزب کمونیست

لبنان و رهبری آن ، که به مارکسیسم - لنینیسم وفادار است ، و نیز به اتحاد شوروی، کشور لنین بزرگ ، تمهت و افترا بزنییم . عملیات خرابکارانه به اشکال گوناگون صورت میگرفت : هم بوسیله انتشار و پخش نشریات و بروشورهای ظاهر انقلابی ولی در اصل اپورتونیستی ، و هم بوسیله تأسیس سازمانهای بیشمار با اسامی گوناگون ما با پیروی از مشی رهبری چین علیه ملی کردن نفت در عراق اقدام کردیم در این اواخر در قبال جنبش مقاومت فلسطین نیز روش خصمانه اتخاذ کردیم . ما کمینه عینی علیه نیروهای ملی و مرفی احساس میکردیم

چنین است واقعیت تبلیغات چینی ، که با بکار بردن حد اعلای نیرو و وسیله میکوشد مشی پکن را " انقلابی " و منطبق با " اندیشه های خورشید سرخ " ماثو " ترسیم کند شتیله اطلاع میدهند (و اوتاعده نباید مطلع باشد) که رهبری چین در لبنان " برای این عملیات خرابکارانه مبالغه عظیمی خرج کرده است " . " روح انقلابی " ، بد آن گونه که مائوئیست ها آنرا میفهمند ، فقط میتواند بوسیله اجیرشدگان تزیق شود و این اجیرشدگان باید دستمزد خود را نیز نقد دریافت دارند .

در نتیجه برده دری رهبر سابق گروه مائوئیستی در لبنان ، نقش اشخاصی که برای سیاست بازان پکن به اجرای وظایف گوناگون مشغولند ، بویژه زشت و کره بنظر میرسد . بدینسان تعجب آور نیست که عمال مائوئیسم و ظمایف پروکساتورهای حرفه ای را اجرا میکنند تا بدینوسیله تصفیه حساب با نیروهای مرفی را برای ارتجاع آسان سازند . در ارتباط با این موضوع میتوان از یک جاسوس عضو گروه مائوئیستی در سودان نام برد . این مرد ، که خود را بنامه کمونیست جامیزد ، در ریائیز سال ۱۹۶۵ اظهارات توهین آمیزی در باره اسلام کرد ، و این جریان بلافاصله از طرف سازمان " اخوان المسلمین " و سایر نیروهای ارتجاعی بعنوان بهانه برای تبلیغات ضد کمونیستی در سودان مورد استفاده قرار گرفت .

رهبران چین خود را بنامه حامیان منافع خلفهای کشورهای " جهان سوم " جامیزند و دائما در باره پشتیبانی خود از سیاست این کشورها داد سخن میدهند . ولی همد ف رهبران پکن اینست که بهر قیمت شده کشورهای در حال رشد را در مبارزه غیر اصولی خود علیه اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی متحد خویش سازند . در این مبارزه بیسرای سیاستداران پکن مهم نیست که چه رژیم در این یا آن کشور بر سر کار است ، مهم اینست که این رژیم برای مقاصد سوسیال شوینیستی و انتی سوسیالیسم در چارچوب عملیات خرابکارانه پکن مورد استفاده قرار گیرد . مثلا مائوئیستها در حالیکه از ملک فیصل عامل امپریالیسم پشتیبانی میکنند ، آشکارا اعلام میدارند که جمال عبدالناصر رهبر جنبش آزاد بیخشم ملی عرب عامل امپریالیسم امریکابوده است .

ملغین پکن چند رکاغذ سیاه کرده اند تا ثابت کنند که آنها در وستان جنبش مقاومت فلسطین و مدافع حقوق قانونی خلق فلسطین هستند . ولی زمانیکه نیروهای مرفی جهان برای نجات چند تن از مبارزان فلسطین ، که در آغاز سال جاری در اردن محکوم به مرگ شدند ، به اعتراض برخاستند چین ، همانطور که " شتیله مینوسد " در خارج از این کارزار ماند و روزنامه و مجلات چینی و نیز آژانس سین خوا ، که اخبار خود را بهمه زبانها منتشر میسازد ، سکوت اختیار کردند ، گوئی هیچگونه اطلاعی از این امر ندارند .

واقعیت سالهای اخیر نشان میدهد که تئوریهای مائوئیستی ، اگرچه با فعالیتهای

بازهم وسیعتر برای تبلیغ و خرابکاری توأم باشد ، قادر نیست يك جنبش توده ای بوجود آورد . در زیر تابش انوار " خورشید سرخ " مائوئیستی فقط علف هرزه میروید . هرچاکه سفارت خانه های چین موفق شدند " سازمان " دست نشاندۀ خود را سرهم بندی کنند ، ایسین سازمانها از توده های خلق متفرد شدند و میشوند . آنها برای تقسیم پولهای که از پکن میرسند بمنزله میبرد ازند و یکدیگر را میزدند . تفرقه و اختلاف آنها پایان نیافتنی است . آنها شای هم که بدلائل دیگر در لبنان به تور مائوئیست ها افتادند ، بهمین سر نوشت دچار شدند . برای اثبات این مسئله اعتراف صادقانه رهبر سابق مائوئیست ها را در لنینسان ذکر میکنیم :

" ما مطابق العمل بالعمل خط مشی رهبری چین را اجرا میکنیم . چیزی اوامر و دستورات آن بودیم . با اینهمه ما پشت سرهم شکست میخوریم و خود را در حال انفراد روز افزون میدیدیم ، زیرا ما بدلت پیوند خود با چین و اجرای مکانیکی دستورات پکن ، مارکسیست - لنینیست نبودیم ، بلکه مائوئیست و هوادار چین بودیم . تجربه تضاد بین مارکسیسم - لنینیسم را با مائوئیسم استیلا میدند . عدم موفقیت کامل مادر لبنان دلیل دیگری بر اثبات این امر و گواه دیگری بر شکست خط مشی ایدئولوژیک ، سیاسی و سازمانی رهبران چینی است ."

مائوئیستهای لبنان باید از تجارب حاصله خود به این اعتقاد رسیدند باشند که تبلیغات پکن نمیتواند این واقعیت را مستور دارد که " امپراطور " مائوئیستی لخت و عراست . تضاد فی نیست که در نامه "ج" شتیله ذکر شده است که :

" حتی اگر تمام گیاهان خوشبوی هند وستان و تمام عطرها ی پاریس را با هم در آمیزند ، قادر نیست بوی گند سیاست چین را بزداید ."

آیا موقع آن نرسیده است که آن عده از مائوئیستهای ایرانی نیز ، که گمراه شده اند ، هم از تجارب خود و هم از تجارب دیگران درس بگیرند ؟

ح . مهرروز

ظفار می جنگد



اطلاعات مورخ ۲۳ فروردین ۱۳۵۲ در خبر مربوط به مصاحبه هويد اباخيرنگاران لندن نوشت: «ارتخست وزيرسؤال شده آيا ايران سلطان نشين عمان راد رباره يا شورشيان يارى ميدهد؟ وي در پاسخ اظهار داشت: از آنجا كه مسقط خود قادر به اينكار ميشود موضوع مورد بحث اصلا صحت ندارد»

اطلاعات مورخ ۵ فروردین ۱۳۵۲ در خبر مربوط به ضیافت انجمن مطبوعات خارجی در هتل دورچستر در لندن پاسخ هويد را به سؤالی که از او شد چنین نقل کرد: «سؤال: ممکن است درباره دولت نظامی ایران در ظفار اظهار نظر فرمائید؟ جواب: دولت عمان خواستار کمک ایران برای سرکوب کردن عوامل خرابکارگر پید است و ایران نیز این کمک را عرضه میکند» در وقتگویی هويد اشکار است در مقاله زیر «پیکار» خوانندگان گرامی را با وضع عمان و جنبش توده ای ظفار، باد ستاورد هالچین جنبش و انگیزه کمک نظامی دولت ایران به رژیم قرون وسطایی قابوس آشنا میکند.

کشور سلطان نشین مسقط و عمان در شرقی ترین بخش شبه جزیره عربستان، در دهانه خلیج فارس و ساحل دریای عمان گسترده است. جمعیت این کشور بین ۱ تا ۲ میلیون نفر و وسعت خاک آن کمی بیش از ۱۵۰ هزار کیلومتر مربع است. عمان از سوئی بخاطر نفت و از سوی دیگر بدلیل موقعیت حساس جغرافیایی اثر از دیر زمان مورد توجه استعمارگران خارجی بوده است. پرتغالی ها زمانی دراز بر آن حکومت کرده اند. از قرن هجدهم نیز استعمارگران انگلیسی حاکم مطلق این سرزمین اند. عمان يك کشور بتعام معنی قرون وسطایی است. تازه وارد در این سرزمین چیزی از تمدن امسوز نمی یابد. مردم با طلوع آفتاب از خانه های خود خارج میشوند و شب در سر پناه های سنگین و تاریک خویش فرو میروند. اکثریت قاطع مردم بیسوادند. در سراسر عمان از صنعت نشانی نیست و کشاورزی و دام داری آن بشیوه هزاران سال پیش اداره میشود. حکومت عمان سلطنت استبدادی است. سلطان «خدا» است و جز حکم او هیچ قانونی بر سر نوشت مردم حاکم نیست. تا ۲۳ ژوئیه ۱۹۷۰ سلطان سعید بن تیمور، پسر سلطان کنونی، در پناه سربازان انگلیسی بر این سرزمین حکومت میکرد. با اعلام خروج سربازان انگلیسی از حوزه خلیج فارس، استعمار انگلستان

به خود آرائی خویش پرداخت و با يك کودتای سفید، قابوس را بجای تیمور نشاند. سلطان سابق از مسقط به بحرین و از آنجا به انگلستان تبعید شد. استعمارگران انگلیسی در ۲۳ ژوئیه ۱۹۷۰ حادثه ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ ایران را تجدید کردند. آنها با يك «حرکت» پسر را بجای پدر نشاندند. در آنوقت ناگهان روزنامه های ایران، انگلستان و عربستان سعودی يك آهنگ «آغاز سلطنت پادشاه متحد» را تبریک گفتند و «سراغز تحویل بزرگ» در این کشور را نوید دادند. سلطان تیمور چندی در انگلستان ماند و روز ۲۸ مهرماه ۱۳۵۱ در هتل «دورچستر» لندن بر اثر يك سکه قلبی درگذشت. پادشاه «متحد» فراولان، شیوخ، شمشیربندان، اندوخته و حرمسرای، پدر را تحویل گرفت و با پادشاه ایران و عربستان سعودی در «تحویل جوئی» و «ترقی خواهی» و «حفظ امنیت خلیج فارس» همگام شد.

تولید نفت عمان در سال ۱۹۷۱ به ۱۵ میلیون تن رسید. درآمد نفت، که ۱۰ میلیون لیبره است، تماماً به سلطان قابوس تحویل میگردد. از این پول ۶۰ درصد صرف «قشون» میشود، ۴۰ درصد خرج «رتقی و ترقی» امور میگردد و با ۳۰ درصد دیگر «سورسات» حرمسرای سلطان تأمین میشود. در عمان هم اکنون يك ارتش ۶ هزار نفری تحت فرمان افسران انگلیسی عمل میکند. درکنسار مزدوران بومی و مهاجر چند واحد از نیروهای انگلیسی نیز، که سالها در مالزی با خون مردم نفسزده میکردند، برای حفظ منافع استعمار فرتوت انگلستان خدمت میکنند. روزنامه های انگلیسی از بیان این حقیقت پروا نمی دهند. آنرا که عمان هنوز پایگاه مطمئن انگلستان در خاورمیانه است. تا بهر لندن در شماره ۱۵ فوریه ۱۹۷۱ خود تا «پید میکند» بعد از خروج سربازان انگلیسی از خلیج فارس عسان برای ایفای نقش بسیار مهمی انتخاب شده است. تا بهر پنهان نمیکند که «دولت انگلستان با سلطان نشین عمان - که سربازان ایرانی امروز برای حفظ موجودیت آن مبعوث میگردد - ۱۳ قرارداد نظامی و اقتصادی دارد، از جمله قرارداد بی دریغ و واگذاری پایگاههای مهم «مسیره» و «صلاله» که برای ۹۹ سال به انگلستان اجاره داده شده است».

ظفار کجاست ؟

این ناحیه بخشی از سلطان نشین مسقط و عمان است. ظفار در شمال با عربستان سعودی، در غرب با جمهوری دمکراتیک یمن جنوبی و در شرق با مسقط و عمان هم مرز است و از جنوب به دریای هند راه دارد.

این ناحیه کم و بیش کوهستانی است. دشتها و دره های آباد دارد و با يك حاشیه دراز به دریای عمان متصل است. مساحت خاک ظفار ۵۰ هزار کیلومتر مربع و جمعیت آن کمی بیش از ۲۵ هزار نفر است.

سرزمین عمان در گذشته نیز چون امروز هرگز خاموش نمانده است. تاریخ آن صفحات درخشانی از پیکارهای رهایی بخش ثبت کرده است. مردم عمان بارها طبع استعمارگران انگلیسی بیخاسته اند. در قلاع بیشمار آن چه بسیار مردانی که در غل و زنجیر مردند. آخرین قیام پرشور مردم عمان در سال ۱۹۵۸ صورت گرفت. این قیام توسط سربازان انگلیسی وحشیانه سرکوب شد.

بعد از سرکوب قیام کوششی در سطح کشور برای ایجاد «جبهه واحد خلق» انجام گرفت. ایمن کوشش دشوار که با قربانیهای بسیار همراه بود، سرانجام در سال ۱۹۶۵ بر سر رسید و میوه آن «جبهه رهایی بخش» توده ای ظفار» بود که از سازمانهای سربازان ظفار، انجمن خیره ظفار و جنبش ملی عرب بوجود آمد.

«جبهه رهایی بخش توده ای ظفار» برای راندن کامل استعمارگران انگلیسی از سرزمین

عمان ، قطع نفوذ سیاسی و اقتصادی بی آنها ، رهائی کامل خلق ازستم خاندان منفور قابوس ، نفوذ الهساو شمشوخ مرتجع عرب ، ایجاد اقتصاد غیروابسته ، ترقی و پیشرفت کشور ، بهبود زندگی مردم ، مبارزه با بیسوادی و عقب ماندگی ، دادن زمین به دهقانان ، آزادی زنان و تساوی حقوق همه مسرردم مبارزه میکند .

اولین تعرض مسلحانه "جبهه رهائی بخشی" توده ای ظفار روز نهم ژوئن ۱۹۶۵ صورت گرفت . در این روز آتش قیام باوارد آوردن چند ضربه هلاکتبار به پایگاههای نظامی استعمارگران انگلیسی شعله کشید . جنبش ظفار باگرمی ازطرف زحمتکشان شهر و ده استقبال شد . بانسکی دولت جمهوری توده ای دمکراتیک یمن جنوبی جنبش ظفار یک پشتیبان نزدیک بدست آورد .

اکنون دوسوم خاک ظفار در کنترل کامل نیروهای مسلح ملی است . در سرزمین های آزاد شده زمین بین دهقانان بی زمین و کم زمین برابگان تقسیم شده ، سازمانهای تعاونی بوجود آمده ، مدرسه ساخته شده و چند دهه در مانگاه ، کودکستان و کتابخانه درهای خود را بر روی روستائیان و فرزندان آنها گشوده اند . الگ بوگوشویج روزنامه نگارشوری در مجله اگانیک مینویسد :

" در کوهستانهای صعب العبور ظفار مردانی مسلح با چهره های آفتاب خورده ، جسور و سرشار از امید در رفت و آمدند . آنها می جنگند ، آنها در جنگی نابرابر پانیوهای مشترک امیرالایم شرکت دارند . . . هوا پیمانهالحظه ای آنها را آرام نمیکند . سایه مرگ همواره برخانه های کلیه های گلین آنها ، بر سر خود و کودکشانشان در گردش است . در عین حال آنها لحظه ای از ساختن خود و زادگاه خویش غافل نیستند . در غارها ، در بیسه های انبوه کودکان و بزرگ سالان درس میخوانند ، کودکائی که حتی پدرانشان ناد بیوز کتاب و کاغذ ندیده بودند . . . سر بازاران ظفار به دهقانان در جمع آوری محصول کمک میکنند . برای آنها خانه و مدرسه میسازند . حتی یک تئاتر و دو سینما ساخته اند . . . در فاصله سالهای ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۱ بیش از ۴۰ هزار کودک و بزرگسال سواد خواندن و نوشتن آموخته اند . هم اکنون در دست بسیاری از دهقانان و سر بازاران جوان کتاب دیده میشود . زمینهای زیر کشت را رایگان به دهقانان داده اند . زنان نیز از اسارت قرون وسطایی نجات یافته و با مردان در یک سطح قرار گرفته اند . . . "

در پایان سال ۱۹۷۱ تمام سازمانهای شرقی عمان در "جبهه میهنی خلق" گرد آمدند و آمادگی خود را برای مبارزه با استعمار انگلستان و محال سرمپرده ان اعلام کردند . در اعلامیه سیاسی این جبهه گفته میشود :

" امیرالایم برای ادامه اسارت مردم عمان ، برای ادامه تسلط خود بر خلیج فارس جبهه مشترکی بوجود آورده است . بر ماست تا در برابر این جبهه ، جبهه مشترک خلق را ایجاد کنیم و برای راندن استعمار سیاه انگلستان از سرزمین خود و پایان دادن به دوران استبداد موحش سلطنتی و نفوذ ایلم قرون وسطایی ، برای ایجاد عمان آزاد و دمکراتیک به پیکار برخیزیم . . . "

بانسکی "جبهه میهنی خلق" و تشدید پیکار رهائی بخشی مردم فریاد قابوس نیز برخاست که

" کمونیم امنیت خلیج فارس را تهدید میکند " ، " آزادی " بخاطر افتاده است و " حرمسرای من " تهدید میشود . این صدای امیرالایم انگلستان بود . این هراس او بود که آشکار میگردد . قلی و قال قابوس روزنامه های انگلستان را پر کرد . دلی تلگراف نوشت : " باید جنبش کومنیستی ظفار را قبل از آنکه نضج گیرد خفه کرد " . تا یز لندن سرختر نوشت : " برای حفظ امنیت چاههای نفت باید ایران و عربستان سعودی را یکمک فراخواند " آشکار بود که نیوی ضرتی انگلستان در عمان برای اجرای ایمن ماموریت کافی نیست و ضمنا لندن خود نمیخواهد " مانند امریکادریک جنگ بی سرانجام " وارد شود . در آنوقت دکترین نیکسن ، " باپول و نیوی شما واسلحه ما " بکار آمد . امیرالایم جهانی ایران ، عربستان سعودی و شمشوخ امارات خلیج رابه حمایت از قابوس و سرکوب جنبش توده ای ظفار فراخواند . ایران قبل از همه به این ندا پاسخ داد . دلی تلگراف (۱۶ نوامبر ۱۹۷۱) نوشت :

" ایران نخستین کشوری بود که یکمک سلطان قابوس شتافت . شاد به اسن تلگه شاه ایران از بسیاری جهات با قابوس وضع مشابهی دارد و خطسرا عیقر احساس میکند "

در اکتبر سال ۱۹۷۱ فاتوم های ایران در " صیره " و " صلاله " فرود آمدند و زیر فرماندهی افسران انگلیسی به کشتار مردم بدفاع پرداختند . دوماه بعد گروههای ضرتی شاه ایران وارد عمان شدند تا با " خرابکاران " بجنگند .

دولت ایران مدتهاکم نظامی خود رابه سلطان عمان پنهان میکرد تا اینکه در جریان مسافرت هویدا به لندن ، بعد از گفتگوهای که در باره لزوم " افزایش کمک به سلطان عمان " صورت گرفت ، دولت ایران دیگر لازم ندید که این بقول اگنومیسیت لندن " راز آشکار " یعنی لشکرکشی غیرقانونی خود رابه عمان نکند .

احزاب رقیب دولت ایران به این واقعیت که نیوی نظامی ایران در عمان برای حفظ رژیم فئودالی قابوس و ادامه تسلط استعمار انگلستان بر این سرزمین می جنگد ، خشم مردم کشور مارا برانگیخت . حزب توده ایران بعنوان بیان کننده احساسات و تمایلات مردم میهن ما ، در اعلامیه ای که به اسن مناسبت انتشار داد (مرد ۷م ، خرداد ۱۳۵۲) ، تاکید کرد که :

" هیئت حاکمه ایران در جاده ماجراجویی سیاسی که از مدتی پیش در آن گام گذاشته با گستاخی کامل پیش میرود . خط مشی حادثه جویانه دولت ایران ناشی از تعهدات ایمن کشور در مقابل امیرالایم امریکا و انگلیس و برای اجزای نقش ژاندام در منطقه خاورمیانه است و برخلاف ادعاهای پرسروصدای سخنگویان رژیم اید او اصلاح کوچکترین ربطی با منافع اصلی میهن ما و دفاع از آن ندارد . این خط مشی نه فقط حادثه جویانه ، بلکه عمیقاً ارتجاعی و ضد خلقی است و هدف آن حفظ رژیمهای قرون وسطایی و محافظ ارتجاعی منطقه در مقابل جنبش خلقها و مخالفت با هرگونه تحیل دمکراتیک در منطقه و حفظ و تشدید مشی اختناق و استبداد در داخل کشور است . "

در ایران دانشجویان علیه این سیاست ماجراجویانه دولت ایران به اعتراض برخاستند و جوانان ایرانی در لندن - هنگام اقامت هویدا علیه این سیاست بنظا هرات دست زدند .

دولت ایران لشکرکشی خود رابه عمان زیر نام " حفظ امنیت خلیج فارس " توجیه میکند . ولی روزنامه نیویورک تا یز (۱۳ آوریل ۱۹۷۳) بر این حقیقت که ایران در خلیج فارس نقش ژاندارم امیرالایم را ایفا میکند با یک جمله کوتاه گواهی داده است :

" لشکرکشی ایران به عمان برای آنست که جریان نفت به غرب بی خطر ادامه یابد . "



بزرگترین نقاش قرن بیستم کمونیست بود

روز ۴ آوریل ۱۹۷۳ پابلو پیکاسو، نقاش اسپانیایی، دیده از جهان فرو بست و خبر مرگ او همه دستداران هنر و تمام بشریت مترقی را در ماتم فرو برد. کثرت اتفاق می افتد که چنین نبود و وسیعی از مردم جهان در مرگ یک نقاش سوگوار باشند. دلیل آنهم اینست که پابلو پیکاسو هم یک هنرمند بزرگ و هم یک کمونیست مبارز بود. بسخن دیگر پیکاسو نبوغ هنری خود را در خدمت آزادی خالقها، در خدمت صلح و سوسیالیسم قرار داده بود.

پیکاسو، هنرمند بشر دوست، همراه با تکامل هنری خود، در شناخت خود از مناسبات ضد بشری سرمایه داری نیز عمیقتر میشد. او که در تمام مکاتب نقاشی آثار استادانه ای بوجود آورد و به تجربیات بفرنج و نواوران ای دست زد، تا جائیکه بعنوان بزرگترین نقاش قرن بیستم شناخته شد، از هنر خود بعنوان سلاحی بر ضد جنک و موجود آن امپریالیسم و بخاطر صلح و سوسیالیسم، آگاهانه و به وسیعترین و عمیقترین شکل استفاده کرد.

در سال ۱۹۳۶ که فاشیستهای ایتالیایی و آلمانی بکمک فرانکوی فاشیست آمدند و اسپانیای او را زیر آتش گرفتند، پیکاسو در کنار جمهوریخواهان قرار گرفت. وقتی فاشیستها شهر کوچک "گرنیکا" (Guernica) را وحشیانه بمباران کردند و بیش از ۲۰۰۰ نفر از مردم بیگناه را بقتل رساندند، پیکاسو تابلوی "گرنیکا" را خلق کرد که فریاد خشم، ادعای نامه یک هنرمند بر ضد جنک و فاشیسم است. و این تابلو از زمره بزرگترین آثار هنری - سیاسی عصر ما محسوب میشود.

پیکاسو پس از استقرار رژیم فاشیستی فرانکو در اسپانیا، به فرانسه مهاجرت کرد و تا پایان

عمر در آنجا بسر برد. در زمان اشغال فرانسه توسط فاشیستهای هیتلری، پیکاسو به نهضت مقاومت پیوست و دوشاد و شکمونیستهای فرانسیسی بر ضد اشغالگران جنگید. آشنائی پیکاسو با کمونیستهای فرانسه، که قد اکاران و دلیرانه بر ضد فاشیسم و بخاطر سوسیالیسم می جنگیدند، سرانجام او را به این تنها نتیجه منطقی رساند که جای هر مبارز اصیل برای آزادی بشریت از جنگال جنک و استثمار در صفوف کمونیستهاست. پیکاسو در سال ۱۹۴۴ به حزب کمونیست فرانسه پیوست و تا پایان عمر عضو و فسادار این حزب مبارز و پرافتخار بود.

پیکاسو که هنرمندی پرکار و خستگی ناپذیر بود و حتی دردوران پیری با شهروانی کار میکرد، آنجا که بیعدالتی رخ میداد، هرگز ساکت نمی نشست. او در سال ۱۹۴۷ "کیوتو صلح" را آفرید که فقط مظهری از آزادی صلح نیست، بلکه مظهر یک کار در راه صلح نیز هست. و این "کیوتو صلح" تا در افتاده ترین نقاط جهان رفت. آن میلیونها مردم ساده ای که با آثار هنری پیکاسو آشنا نمیشدند و نمیتوانند آشنا باشند، "کیوتو صلح" و در نتیجه پیکاسو را میشناسند. چه لذتی و چه افتخاری بالاتر از این برای یک هنرمند! وقتی که راهزنان امریکائی جنک کره را برافروختند، پیکاسو تابلوی "کشتار جمعی" در کره را خلق کرد و با سلاح هنری خود به جنک تجاوز امپریالیسم امریکاد کره رفت. بخاطر همین پیکاسو آشتی ناپذیر بر ضد جنک بود که پیکاسو در سال ۱۹۵۰ جایزه شورای جهانی صلح و در سال ۱۹۶۲ جایزه صلح لنین را دریافت کرد.

پیکاسو در مورد دستاورد های سوسیالیسم هم ساکت نبود. وقتی بیری گاکارین با پرواز خود به کیهان، دوران جدیدی را در تاریخ بشری آغاز کرد، در رانی که بانام اتحاد شوروی و سوسیالیسم پیوند ناگسستنی دارد، پیکاسو چهره بیری گاکارین را نقاشی کرد و بدینوسیله شادی و رضایت خود را از این پیروزی و پیوند خود را با نخستین میهن سوسیالیسم آشکار ساخت.



قلب پابلو پیکاسو، بزرگترین نقاش قرن بیستم، که کمونیست بود، از حرکت باز ایستاده است. وی آثار او، که گنجینه گرانبها و سلاح برنده همه مبارزان راه صلح، آزادی و سوسیالیسم است، زنده است و زنده خواهد ماند.

پیشرفت‌های علمی - فنی است. این پدیده تربیت هرچه بیشتر دانشجویان را بخصوص در کادر دانش - گاهی ناگزیر ساخته است. فرانسه نیز از این گرایش بری نبوده است.

بیکره های زیر افزایش شماره دانشجویان راباز میابد: در سال ۱۹۵۰ تعداد دانشجویان فرانسه از ۱۳۵۰۰۰ تجاوز نمود. در سال ۱۹۷۱ این رقم به ۷۰۸۰۰۰ رسید (۱) معمولا پذیرش در دانشگاه مستلزم اتمام دبیرستان و اخذ دیپلم متوسطه است. کنکور دانشگاهی بشکل علیحد و وجود ندارد.

در فرانسه مسئولیت آموزش عالی بمعهد و دانشگاهها، انستیتوهای فنی دانشگاه مانند "گراندد اکول" (Grandes Ecoles) هاست. فارغ التحصیلان انستیتوهای فنی پس از دو سال به "گراندد اکول" میروند. شرط پذیرش در "گراندد اکول" گذراندن کنکور است. تحصیلی در "گراندد اکول" سه یا چهار سال طول میکشد و در درجه نخست به رشته های فنی و اداری اختصاص دارد.

بهنگام بحران ۱۹۶۸ شماره دانشگاههای فرانسه بالغ بر ۲۳ بود و بیشتر آنها مراکز بسزرگ دانشجویی رانشکلی میدادند. جدیل زیر نموداری است از بافت اجتماعی - حرفه ای جامعه فرانسه و ترکیب اجتماعی دانشجویان در سال ۱۹۶۸.

بافت اجتماعی - حرفه ای جامعه فرانسه و ترکیب اجتماعی دانشجویان در سال ۱۹۶۸ (۲)

گروه	درصد جمعیت شاغلی	درصد دانشجویان موسسات دولتی آموزش عالی (۲)	درصد جوانان فارغ التحصیل در گروههای گوناگون (۳)
کشاورزان (۱)	۱۲٫۰	۵٫۷	۴٫۶
کارگران کشاورزی	۲٫۹	۰٫۷	-
دارندگان نگاه صنعتی و بازرگانی (۱)	۹٫۶	۱۴٫۳	۱۷٫۱
حرفه های آزاد، کادریهای عالی اداری و فنی	۴٫۸	۳۲٫۱	۵۷٫۰
کادریهای میان پایه اداری و فنی	۹٫۹	۱۶٫۲	۳۰٫۰
کارمندان اداری	۱۴٫۸	۸٫۸	۱۴٫۱
کارگران	۳۷٫۷	۱۰٫۲	۳٫۴
کارمندان بخش خدمات	۵٫۷	۰٫۸	-
دیگران	۲٫۶	۶٫۹	۱۴٫۰

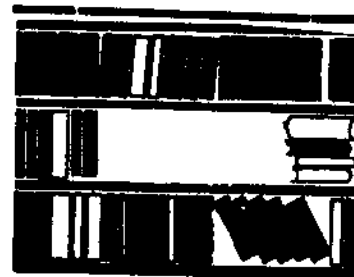
(۱) در امارت رسمی این گروه زمینداران بزرگ و خرد و مالکین راد بر میگرد. دارندگان بنگاههای صنعتی و بازرگانی نیز شامل سرمایه داران بزرگ، پیشه وران و خرد فروشان میشود.

(۲) باستانشنای "گراندد اکول" ها و انستیتوهای فنی دانشگاه مانند.

(۳) دانشکده های عده.

(۱) Le Nouvel Observateur، ایل نوامبر ۱۹۷۱، صفحه ۲۶ - ۲۷

(۲) پیشنهاد های حزب کمونیست فرانسه برای رفرم دیمکراتیک آموزش، چاپ دوم "مدرسه و ملت"، ۱۹۷۰، صفحه ۲۵ - ۲۷



از زندگی دانشجویان جهان

تحولات آموزشگاههای عالی فرانسه

مهمترین انگیزه شورشی دانشجویان در کشورهای پیشرفته سرمایه داری در سالهای گذشته ناخشنودی زرف جوانان از دستگاه غیردمکراتیک و قرتوت آموزشی بود. ستروگی و نیرومندی جنبش دانشجویی و بحث درباره مسئله "جوانان - دانشگاه - جامعه" ازبیدایش پدیده های نوینی سابقه - رسالت اجتماعی دانشگاه در جامعه پیشرفته سرمایه داری - در چارچوب سرمایه داری انحصاری دولتی و انقلاب علمی - فنی حکایت میکند.

نقش تازه دانشگاه راد راهمیت روز افزون دانش در تمدن سده بیستم باید جستجو کرد. چنانکه میدانیم، نظریه های تکنوکراتیک بر پایه گزارف گوئی درباره توان اجتماعی - اقتصاد یو سیاسی علم استوار است. بدینسان شگفت نیست که آموزشگاه عالی، این گهواره دانش، چنین مورد توجه قرار میگیرد.

در ریزتو خواستهای بفرنج اقتصاد و نیازمند یبهای روز افزون جامعه، دانشگاه دیگر نمیتواند تنها موسسه ای آموزشی باقی بماند و به پرورش دانش حرفه ای و فرهنگ عمومی بسنده کند. دانشگاه وظیفه دارد که به تربیت کادریهای آموذ و بهره آزد و بدین ترتیب احتیاجات تولید و بنای دستگاه اجتماعی بورژوازی را پاسخ گوید. بدینسان دانشگاه بیش از پیش تحلیل مناسبات و نیروهای تولیدی راتحت تا به تیر قرار میدهد و هزاران رشته آنرا باگستره های گوناگون زندگی اجتماعی مربوط میسازد. اما جای دانشگاه در این وابستگیهای بفرنج کجاست؟ وظیفه آن چیست؟ فارغ التحصیل دانشگاهی از چه پیش و جهت یابی آید مولودیک برخوردار میشود؟ اینها مسائلی است که بسبب بستگی مستقیم با بافت سنتی جامعه سرمایه داری در کشورهای باختری بشکلی بس عاجل و انفجاری نمود آرمیگرد. در این زمینه تحولات فرانسه بس آموزنده است. تناقضات دستگاه آموزش عالی در این کشور و بویژه تضاد میان لزوم خلافتیت کار و سودجویی انحصارگران فرمانروا به انفجار ناسازگاری های اجتماعی انجامیده است.

آئینه جامعه

یکی از کارهایشهای ویژه همه کشورهای اروپایی در دوران پس از جنگ افزایش جمعیت و ترمیم

این جدول از جهات گوناگون حالب توجه است. از یکسو از مکرانیزه شدن محده آموزشگاهها عالی فرانسه در دوران پس از جنگ سخن منویده. آموزشگاههای عالی در فرانسه گذشته چنان همگون نیستند. پیشتر از این، تقریباً همه دانشجویان از لایه های بالا و ریتنفکران میآمدند. ازسوی دیگر، هنوز نیز بیشتر دانشجویان (۶۲٪ درصد) ازشرهای ممتاز و کارفرمایان، صاحبان حرفه های آزاد و کاد رهای عالی و میان پایه اداری و فنی بومیخیزند، گرچه گروههای نامبرده تنها ۲۳٪ درصد جمعیت شاغل را تشکیل میدهند. تنها ۱۰٪ درصد دانشجویان از خانواده های کارگری میآیند. بنابراین از هر ۱۰۰۰ کودک طبقه کارگر تنها ۳۹ نفر از آموزش دانشگاهی برخوردار میشوند، در حالیکه رقم مشابه برای اطفال صاحبان حرفه آزاد ۵۷۰ یعنی ۱۷ بار بیشتر است.

بدینسان بافت اجتماعی دانشجویان با جمعیت شاغل بهیچ روی متناسب نیست و با ناسنگ اعتراض جوانان طبقه سرشت طبقاتی دانشنا و سیستم گزینش دانشجویان قابل فهم است. مانند همه کشورهای پیشرفته صنعتی که در آنها انقلاب علمی - فنی در جریان است، فرانسه نیز هرچه بیشتر به کاد رهای آرموده فنی، اداری و علمی نیازمند است. لکن این نیازمندی یادشواری - های فراوان همراه است. برای نمونه، بیشتر جوانانی که از لایه های غیررئساری بومیخیزند، و اکثریت دانشجویان را تشکیل میدهند، مایل به تحصیل در رشته های علوم انسانی هستند. سبب این امر را باید در عوامل گوناگون از جمله سنت و معلومات عمومی جستجو کرد.

ظلت در یکترتیبی جوانان به تحصیل در رشته های علوم انسانی آنست که علوم اجتماعی چگونگی برخورد با مسائل مبهم اجتماعی و سیاسی روز ربه آنها میآموزد. جوانان در فلسفه و دکترین های گوناگون اجتماعی ظلم شکست جامعه قالبی، بورکراتیزه و سودجوی سرمایه داری انحصاری دولتی رامی بینند. برتری عددی دانشجویان رشته های علوم انسانی در مقایسه با علوم طبیعی و فنی نه تنها نمود انرا سائیهایی دستگاه فرهنگی سرمایه داری است، بلکه از افزایش آگاهی اجتماعی بخش مهمی از جوانان سخن میگوید.

بدین ترتیب آرزوی گروه بزرگی از جوانان با خواستههای سودجویانه اقتصاد سرمایه داری و سیستم سرمایه داری انحصاری دولتی تضاد مییابد. تضاد فی نیست که توزیع جوانان در رشته های گوناگون به سطره ای اجتماعی تبدیلی شده است.

در سال ۱۹۶۷، ۲۳٪ درصد دانشجویان فرانسه در رشته زیانشناسی، نزدیک به ۲۰ درصد در پزشکی، ۲۲ درصد در رشته های حقوق و اقتصاد، ۲۲٪ درصد در علوم طبیعی و تنها ۱۰ درصد در انستیتوهای فنی دانشگاه مسانند تحصیل میگردند. جالب است که مطابق "برنامه پنجم" ۴۰ درصد از دانشجویان میبایست به تحصیل علوم طبیعی بپردازند. بگفته ادگار فر (Edgar Faure) وزیر فرهنگ فرانسه در سال ۱۹۶۸: "این واقعیت نه تضاد فی است و نه از بی اطلاعی از آینده ناسانی میشود، بلکه از بحران یک فرهنگ قسیل شده در جهان متغیر حکایت میکند".

ظلت در یکترشورشی دانشجویان را باید در محیط تحصیل، برنامه آموزشی و رابطه دانشگاهیان با استادان و دیگر دانشگاهیان جستجو کرد.

بافت جامد سیستم آموزشی - برنامه فرهنگی و سازمان دولتی آن - مانع تکامل جوانان شده و بد آنها را محدود ساخت و ایشان را "به بحث تحریک کرد". "بحث" در باره بافت دانشگاه حامل اعتراضی نیرومندتر و دامنه دارتر طبقه بافت اجتماع بود، زیرا که دانشگاه از دیدگان جوانان مدل میناتوروی جامعه کنونی است.

شعار "از نوسازی دانشگاه تا نوسازی جامعه" در دوران شورشی دانشجویان پدید شد. این شعار دیدی نو از نقش اجتماعی دانشگاه را باز میآید و به تعبیر، طرح ها و واکنشهای گوناگون

می انجامد؛ گذشته گزایان راهبرای می اندازد و در سرفراطیون دکترین های پنداری رامی پیوراند. ایدئولوژی بخش بزرگی از جوانان آمیزه ای از غاصواقع بینانه و پنداری است. این پدیده ایست که بهیچ روی منحصر به دانشجویان افراطی فرانسه نیست و در دیگر کشورهای پیشرو سرمایه داری نیز پدید می شود. بدین ترتیب، مسئله نامبرده از نظر سیاسی اهمیت فراوان می یابد.

مدل های پنداری

در مه ۱۹۶۸ دانشجویان فرانسه به تدوین "مدل" های گوناگون و چه بسا متضاد برای پنداشنا آئنده پرداختند. از جمله این "مدل" ها دو مدل "دانشگاه نقاد" و "دانشگاه وحشی" (Université Sauvage) یا غیرمقیسد رامیتوان نام برد که بحثی دامنه دار و حد پیرامون آنها درگفت و آفرینندگان هر دو "مدل" دانشجویان چپ افراطی بودند.

اندیشه "دانشگاه نقاد" که برپایه "انتقاد" یا "بحث" باید استوار است، زیرغوذ جنبش - های دانشجویی دیگر، بویژه در آلمان باختری، جان گرفت. این "مدل" در واقع واکنش شدیدی و افراطی در برابر وجود، فرسودگی و موازین غیردمکراتیک آموزشگاههای عالی بود و از تضاد های جامعه بورژوازی معاصر سرچشمه میگرفت. یکی از تشریحات "کانون اطلاعات دانشجویی" در سال ۱۹۶۸ وظایف "دانشگاه نقاد" را چنین تعیین میکند:

"وظیفه دانشگاه است که نظام فرمانروایی مبارزه طلبد. دانشگاه در یک فقط کانون کسب دانش و پرورشگاه کاد رهای آئنده جامعه نیست، بلکه بوسیله انتقاد و سنجش بدل شده است. دانشگاه باید به جستجو و نوسازی کمک کند. دانشگاه پایان روشنفکر سنتی فرانسه را نریند میدهد. وی باید جهان کوچک خود را ترک گوید و از خواب رویا آمیز خویش بیدار شود. فرهنگ باید برای درهم شکستن امتدادگی جهان اجتماعسی، اقتصادی و سیاسی به جستجوی بافضهای نو و افکار نو بپردازد. اینست شرط لازم انتقاد آکادمیک اصلی و موثر و تنها وسیله برقراری تماس میان جامعه و دانشگاه (۳)".

بگمان سازندگان این "مدل" دانشگاه باید به کانون انتقاد باید از جامعه سرمایه داری بدل شود. جالب آنکه اینان از ارائه هرگونه برنامه مثبتی آبا وریزه اند.

"مدل" دوم دانشجویان شورشی "دانشگاه وحشی" یا غیرمقیسد نام دارد. تئورسین های این "مدل" اصل و وظیفه عمده "دانشگاه وحشی" را درگمترش کیفی و کمی دانش می بینند. گمترش کیفی دانش برانداخت شرایط ناخوشایند و در نتیجه بیدارگر راناکر بزمی سازد. منفی تسرین آنها نقش "انوریزه" است. بدین ترتیب شعار الغای وظیفه شد ریس مطرح میشود. تئورسین های جوان بران بودند که:

"نه "استاد" باقی خواهد ماند و نه "دانشجو". همه آنها به "دانشگاهسی" بدل خواهند شد. که گاه به عنوان آموزگار و دیگران را در دانش خود سهیم میکنند و گاه در نقش شاگرد در توسعه و تعمیق معلومات خود میکوشند. علاوه بر این دانشگاه وحشی وظیفه دارد که با هرگونه سازمان معدنانه و اتوریزه دارد دانش به پکار برخیزد. این بمعنای فقدان هرگونه بافت استوار است. در عوض، بافضهای خود بخودی پدیدار خواهد شد و در معرض انتقاد باید قرار خواهد گرفت. ۰۰۰ سمینار برگزار میشود و تغیر

(۳) Quelle Université? Quelle Société?, پاریس، ۱۹۶۸، صفحه ۷۰

(Louis Althusier) در سال ۱۹۶۴ نوشت :

" محیط آموزش بر پایه نابرابری دانش و نادانی استوار است... غلط بودن شعار برابری دانش آموز و آموزگار در آنست که با واقعیت وظیفه آموزش و پرورش مطابقت ندارد" (۷)

شعارتبدیلی دانشگاه در جهان سرمایه داری به کانون "انتقاد پایدار" و "ضد جامعه" شعارست پنداری. دانشگاه، هرچند از دولت بظاهر مستقل باشد و هراندازه بانک "انفجاری" از دیوارهای آن برخیزد، نمیتواند بند های اقتصادی و ایدئولوژیک جامعه طبقاتی را بگسلد. آزمایش آموزشگاههای عالی فرانسه بار دیگر این حقیقت را آشکار میسازد.

پیکار در راه دمکراتیزه کردن آموزش و پرورش

طیرقم تلاش بورژوازی برای تبدیلی آموزشگاههای عالی به جزئی از مجتمع (کمپلکس) صنعتی، رسالت اجتماعی آنها پیوسته در حال تغییر است. این آموزشگاهها از کانون پرورش برگزیدگان به مرکز آموزش روشنفکران زحمتکش تبدیل میشوند و همین روشنفکران اندک متحد طبقه کارگر در پیکار برای دگرگونی دمکراتیک و سوسیالیستی جامعه هستند. آغاز دمکراتیزاسیون در دانشگاه از دست آورد های طبقه کارگر بشمار میروود و رنگهداشت و گسترش آن باید کوشا بود.

ترجمه و تلخیص از نشریه اتحادیه بین المللی دانشجویان در باره دمکراتیزاسیون و رفرفم آموزش و پرورش شماره ۲ سال ۱۹۷۲

می یابد، با دانه هرجهت میوزد ۰۰۰ هرکس حق آنرا دارده درگشترش دانش شرکت ورزده. دانشگاه وحشی" درهای خود را بروی همگان میگشاید" (۸)

مقایسه این دو "مدل" همانندی آنها را ثابت میکند. هدف هر دو تبدیل دانشگاه به وسیله انتقاد اجتماعی بیرون از جامعه بورژوازی و در عین حال در جهت نفوذ در این جامعه است. انگیزه سازندگان این دو "مدل" رابخوبی میتوان درک کرد. بانک اعتراض آنها واکنشی است توفانی در برابر واماندگی و بافت سلسله مراتبی و بورکراتیک آموزشگاههای عالی بعنوان بخشی از سیستم اجتماعی و "محیط تحصیلی آزاد" خویشتن رابه سطح نیپلیست های هرج و مرج طلب تنزل میدهند. باید یاد آور شد که کارل مارکس به وابستگی فرهنگ و نوسازی جامعه اشاره کرده است. وی در سخنرانی خود در "شورای عمومی بین المللی اول" تأکید کرده :

" برای پایه گذاری سیستم فرهنگی صحیح باید از یکسو شرایط اجتماعی را تغییر داد و همیوم از سوی دیگر برای تغییر شرایط اجتماعی خواستار بی ریزی سیستم فرهنگی شایسته باشیم."

دانشجویان حق داشتند که "دانشگاه طبقاتی" را مورد حمله قرار دهند و وظیفه عده دانشگاه را در جامعه بورژوازی پرورش "عوامل بورژوازی" ببینند. با آنها باید هم آوا بود که دانشگاه یکی از موثرترین سلاح های سرمایه داری در قلمرو معنوی است. لیکن آنها فراموش کرده اند که وظیفه اصلی دانشگاه گسترش دانش است. کلود پروست (Claude Prévost) در آثارش نوشته که همه تظاهرات فراموشی این واقعیت میکنند که هر سیستم فرهنگی نه تنها حامل ایدئولوژی، بلکه حامل دانش نیز میباشد. ولی نمیتوان دانش را با تحریفات ایدئولوژیک شرادف شمرده. دانش حاصل حقیقت عینی است و نوسازی جامعه شناخت حقیقت را ایجاب میکند (۵).

مارکسیست های فرانسه هیچگاه از تصریح مهترین نقش آموزش خود داری نورزیده اند و پیوسته با هرگونه ترداف مکانیکی دانش و ایدئولوژی بمخالفت برخاسته اند. در "پیشنهاد های حزب کمونیست فرانسه برای اصلاح دمکراتیک فرهنگ"، که در سال ۱۹۶۶ نشر یافت و در سال ۱۹۶۸ پس از تجدید نظر مختصری تجدید چاپ شد، میخوانیم :

"تنزل دادن آموزش عالی در کشورهای سرمایه داری تنها به وظیفه ایدئولوژیک و یارد این وظیفه امریست غیرواقعی. بیانه ۰۰۰ در رشته های که مبارزه طبقاتی در آنها تا "شیرستقیم" دارد، مانند فلسفه، علوم اجتماعی و غیره، محتوای ایدئولوژیک آشکار است. لکن دانشگاه بورژوازی دارای وظائف دیگری نیز هست، از جمله پژوهش علمی، نشر دانش و آموزش حرفه ای، که هم دارای محتوی عینی است و هم حاصل ویژگیهای طبقاتی (دانش بورژوازی و علم پرلنری وجود خارجی ندارد)" (۶)

مارکسیست هانظریه برابری آموزگار و دانش آموز را غلط میدانند. برای نمونه، "لوی آلتوزیه"

(۸) همانجا، صفحات ۱۳۴ - ۱۳۶

(۶) Les Etudiants et le Gauchisme (دانشجویان و چپ روی)، پاریس،

۱۹۶۹، صفحه ۷۰

(۱) L'Ecole et la Nation (مدرسه و ملت)، ژانویه - فوریه ۱۹۷۰، صفحه ۱۳۰

طبقه کارگر د یگرا مکان پذیر نیست ، و در پرتو همین واقعیت بود که استعداد هنری برتولت برشت در پناه جهان بینی مارکسیسم - لنینیسم ابعاد جدیدی کسب کرد که در غیر اینصورت محقق - پذیر نبود .

برتولت برشت که جهان بینی مارکسیسم - لنینیسم را پایه تفکر سیاسی و هنری خود قرار داد ، مبلغ پرشور صلح ، دموکراسی ، سوسیالیسم و کمونیسم و مبارز خستگی ناپذیر برضد جنگ ، امپریالیسم و فاشیسم گردید . و سلاح او در این نبرد تاریخ هنر بزرگ او بود . برتولت برشت که بسراش تسلط فاشیسم در آلمان مجبور به مهاجرت شد ، پس از سرکوب فاشیسم بدست ارتش نجات - بخش شوروی و در شرایطی که امپریالیستها آلمان را برای مقاصد آزمندانه و تجاوزکارانه خود تجزیه کرده بودند ، لحظه ای درانتخاب میهن واقعی خود تردید نکرد . او جمهوری دمکراتیک آلمان ، نخستین دولت کارگری - دهقانی آلمان را برای سکونت برگزید و تمام نیرو و همه نبوغ و خلاقیت هنری خود را در خدمت ساختمان سوسیالیسم در جمهوری دمکراتیک آلمان ، در خدمت ایجاد ، گسترش و تکامل هنر سوسیالیستی قرار داد .

برتولت برشت نمونه هنرمندی است که با قبول جهان بینی مارکسیسم - لنینیسم هم به شکفتگی استعداد و خلاقیت هنری خود کمک کرد و هم این استعداد و خلاقیت هنری را در خدمت کمونیسم قرار داد . ماست . علت سکوت و تحریف منتقدان بورژوا را در باره جهان بینی وی در اینجا باید جستجو کرد .

آنها که واقعا دوستدار برشت و آثار هنری او هستند ، اگر میخواهند برشت را بفهمند ، از آثار او لذت ببرند و کسب فیض کنند ، میباید مارکسیسم - لنینیسم را فراراه خود قرار دهند .

برتولت برشت

لالائی

هنگامیکه ترازائیدم ، برادرانت
برای نانی فریاد می کشیدند و من برای آنها نانی نداشتم
هنگامیکه ترازائیدم ، بهای برق را نمیتوانستم پرداخت
لذا تو در جهان از نور کمی نصیب داشتی .
در ماههای آبیستی
باید رت در باره تو سخن می گفتیم ؛
پولی نداشتم که به پیشکش بدهم ،
تنها آنقدر بود که قاتقی برای نان بشود .
همینکه تو پای در این جهان گذاشتی
همه امید خود را برای بدست آوردن نان و کار از دست دادیم
تنها در نوشته های "مارکس" و "لنین" می خواندیم
که ما کارگران چگونه میتوانیم آینده خود را ساخت .
هنگامیکه در پیکرم جای داشتی
روزگار ما پریشان بود

بعنا سبت هفتاد و پنجمین سال تولد برتولت برشت

Bertolt Brecht (1898-1956)



جهان بینی بزرگترین

درام نویس عصر ما

مارکسیسم - لنینیسم بون

دهم فوریه ۱۹۷۳ دوستداران هنر در سراسر جهان مراسم هفتاد و پنجمین سالروز تولد برتولت برشت درام نویس ، نویسنده ، شاعر و کارگردان آلمانی را برگزار کردند .

شخصیت هنرمند و متفکری که به اندازه شکسپیر نمایشنامه نوشت ، هفت جلد شعر و هفت جلد نقد برتئاتر و مقادیر زیادی داستان ، سناریوی فیلم و نوشته در باره هنر ، ادبیات ، فلسفه و سیاست از خود بیادگار گذاشت و تئاتری را بنیاد گذارد که در زمان خود بی نظیر بود و سرمشقی آینه گان گردید ، ۱۷ سال پس از مرگش چنان آشکار و شناخته شده است که وی را بزرگترین درام نویس نیمه اول این قرن مینامند .

ولی منتقدان بورژوا ، که نمیتوانند شخصیت هنری او را ندید و بگیرند و یا حتی کوچک کنند ، و حتی برخی از آنها که میل دارند "مترقی" هم باشند ، یک نکته را در زندگی برتولت برشت بسکوت میگذرانند و یا تحریف میکنند ، نکته ای که پایه تفکر و تبلور استعداد هنری او بود و آن اینکه : جهان بینی برتولت برشت مارکسیسم - لنینیسم بود .

هنر نویسند و هنرمندی که در قرن مازندگی میکند ، اگرچه منشا طبقاتی بورژوائی هم داشته باشد روزی با مارکسیسم برخورد پیدا میکند ، بطوریکه انتخاب یکی از دو راه ضروری میگردد . برشت هم در سر این دو راهی قرار گرفت ، و بدون تأمل راه خدمت به پرلتر را براد ریش گرفت . چیزی که برشت دریافت تنها این نبود که مبارزه طبقه کارگر برای نیل به سوسیالیسم بحق است و نیاز به پشتیبانی و همبستگی دارد و هنرمند موظف است با تمام نیروی خود به این مبارزه طبقه کارگر خدمت نماید ، بلکه درک این واقعیت نیز بود که هنر بزرگ خارج از مارکسیسم و برون از مبارزه

ومن غالباً باخویش می‌گفتم : کسی که در وجود من است
در جهان ناجوری پای خواهد گذاشت *

نزد خود می‌گفتم : کاری کنم
تا در زندگی خویش گمراه نشود ،
کسی که اکنون در من است باید بکوشد
تا این جهان بهتر از این شود *

کوهساز غال سنگ رامید یدم
که نرود ای یگرد آن بود * بخود می‌گفتم :
غم نخور ! آنکه در من است خواهد کوشید
تا این ذغالها امثال او را گرم کنند *

تا نهاد ریشت همیشه می‌دیدم
که گرمسگان را از آن بهره ای نبود
بخود می‌گفتم : آنکه در من است خواهد کوشید
تا این نان گرسنه را مسیری بپوشد *

آنها پدرش را به میدان جنگ کشاندند
و او دیگر بخانه باز نگشت
بخود می‌گفتم : آنکه در من است خواهد کوشید
که دیگر به چنین سرنوشتی دچار نیاید *

آنگاه که در پی‌گرم جای داشتی
آهسته به خویش می‌گفتم :
ای آنکه در من نهان هستی
باید بکوشی تا بسوی آوج بروی *

تراد را بیکر خویش می‌پروردم
و همین پیکاری بود توان فرسا
ز آنید رتو، آری شجاعت میخواست
باخویش داشتن تو، آری طاقت می‌طلبید *

آنجا که چند جل و قنداق
پیروزی بزرگی بشماراست ،
در آن عرصه "مولتکه" و "بلوشر"
قابل نیستند که پیروز شوند *

کسب نان و جرعه ای شیر - اینست پیروزی !
ولی از اطاق گرم درجبهه پیروز میشوند ،
آری ، پیش از آنکه ترا بیمار آورم
مجبور بودم شب و روز مبارزه کنم *

زیرا برای آنکه يك نغمه نان بدست آورم
بسیار در پاسگاه احتصاب بایستم
و بر سر لشکرها پیروز شوم
و با تانکها بجنگم *

من در پیکار بودم که تو ،
کودک نازنین را بیمار آوردم
یعنی کسی را بدست آوردم که همراه من
مبارزه کند تا پیروز شوم *

فرزندم ، تو در آینده هرچه که بشوی
آنها ، هم اکنون با چماق ایستاده اند
زیرا ، جای تو در این جهان
تنها ویرانه است که آنهم اشغال است *

فرزندم ، بگذار مادرت آشکار بگوید :
يك زندگی در وزخی چشم براه توست ،
ولی من ترا در رخود برای آن نپروردم
که لایقید آنه یا چنین زندگی رو برو شوی *

ترا چیزی نیست که از دست بدهی
ولی بشنو ، آنچه را که نمی‌دهند باید بستانی *

من ، مادرت ، ترا بدین جهان
نمی‌آورم تا در سایه پلها بخواب روی *

شاید تو تافته جدا بافته ای نیستی
من برای تونه پول دارم و نه دعای مستجاب *

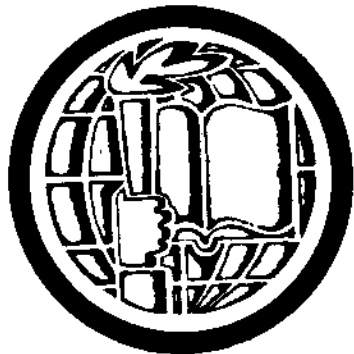
امید من تنها بخود توست تا
در صف بیکاران پرسمه نرنی ، وقت را بیاد ندهی *

شبهای بیخواب که در کنار توام
دستهای کوچک را در دست می‌گیرم *

آنها بحساب تو درتد ارك میکنند
اکنون چکنم که بد روغ پلید آنها باور نکنی ؟
فرزندم ، مادرتو بتو دروغ نگفت
که تو باید آدم باشی از نوعی خاص
ولی او ترا با این قصد نیز نپرورد
که زخمدار به سیم خاردار ، بهر جرعه آبی بسوزی *

فرزندم ، پس بیاری یاران بشتاب
تا نیروی آنان گسترش یابد *

تو ای فرزندم و من و همه همصنفان ما
باید مبارزه کنیم تا بد اینجا برسیم که :
در این جهان دو نوع انسان وجود نداشته باشد *



اتحادیه بین المللی دانشجویان در صفوف مقدم مبارزه ضد امپریالیستی

اتحاد به بین المللی دانشجویان بشهادت تصمیمات، ابتکارات و فعالیتهای خود همواره در صفوف مقدم مبارزه ضد امپریالیستی قرار داشته است. در پیکار خلقها بسر ضد امپریالیسم طبیعتا هر جا مبارزه حادث می شود، متناسب با آن کارزار پشتیبانی و همدردی بین المللی نیز وسیعتر و قویتر میگردد. لذا تصادفی نیست که بعد از هند و چین، ۱۰۰ ب. د. توجه خاصی به مبارزات مردم خاورمیانه و در درجه اول کشورهای عربی و خلق فلسطین دارد. ۱۰۰ ب. د. قویات تجاوز امپریالیستی اسرائیل را در پنجم ژوئن ۱۹۶۷ علیه کشور - های عربی و همچنین پشتیبانی داعی امپریالیسم، بخصوص امپریالیسم امریکارا از این تجاوز و از سیاست توسعه طلبانه دولت اسرائیل محکوم کرده است. در تمام جلسات و کنفرانسها و سمینارهای بین المللی که توسط "۱۰۰ ب. د." و یا پشتیبانی و همکاری او تشکیل میشود، "۱۰۰ ب. د." سیاست امتناع دولت اسرائیل از حل سیاسی مسئله، ادامه سیاست توسعه طلبانه و الحاق سرزمینهای عرب، ترور و کشتار اعراب را محکوم کرده و پشتیبانی کامل خود را از مبارزات دانشجویان و مردم این کشورها علیه امپریالیسم و صهیونیسم، برای عقب نشاندن نیروهای اشغالگر اسرائیل از سرزمینهای عربی اعلام نموده است.

کنگره دهم "۱۰۰ ب. د." در مورد خاورمیانه و مسئله فلسطین قطعنامه جامعی باتفاق آراء تصویب نمود که در آن از جمله چنین قید شده است:

"... خاورمیانه بطور عام و منطقه عربی بطور خاص در حال حاضر صحنه مقابله جدی بین نیروهای مترقی، دموکراسی و آزادی ملی از طرفی و نیروهای امپریالیستی، ارتجاعی و صهیونیستی از طرف دیگر است. نمونه برجسته سیاست تعرضی امپریالیستی، تجاوز اسرائیل در ۱۹۶۷ علیه جمهوری متحد عربی، سوریه و اردن بود که از طرف امپریالیسم پشتیبانی شد. هدف این تجاوز سرنگون ساختن رژیم های شرقی کشورهای عربی، نابودی جنبش های آزادی ملی عربها - از جمله فلسطین - و بدست آوردن موفقیت از دست رفته امپریالیسم در منطقه بود..."

"کنگره پشتیبانی بدون قید و شرط و کامل خود را از خلقهای عرب در مبارزات آنها علیه تجاوز اسرائیل - پشتیبانی شده از جانب امپریالیسم -، برای از بین بردن عواقب تجاوز ۱۹۶۷ و برای تأمین حق ملی انفکاک ناپذیر خلق فلسطین ابراز میدارد. ۱۰۰ کنگره پشتیبانی و همدردی کامل خود را با مبارزه قهرمانانه خلق و دانشجویان فلسطین و بخصوص با مبارزه مسلحانه آنها برای تسامین حق تعیین سرنوشت سرزمین شان ابراز میدارد و جنبش آنها را بخششی از جنبش آزادی ملی و ضد امپریالیستی عربها، که خود جز "لا یجزی جنبش آزادی ملی جهانی است، میشمارد."

در قطعنامه خاص دیگری تحت عنوان "طرح برای فعالیت و پشتیبانی از مبارزات مردم فلسطین و اعراب علیه امپریالیسم، صهیونیسم، استعمار و استعمار نوین" در باره پیش از ۱۵ اعل (آکسیون) تصمیم گرفته شده است. از جمله این تصمیمات تشکیلی سمینار بین المللی دانشجویی برای افشا ماهیت توسعه طلبانه دولت اسرائیل در ارتباط با امپریالیسم جهانی، کمک و تأمین مالی دلگاسیونهای مختلفی از دانشجویان فلسطین برای مسافرت به کشورهای مختلف قاره های امریکای لاتین، آفریقا و آسیا، تشکیلی سمینارها در کشورهای مختلف برای توضیح مسئله فلسطین، برگزاری جهانی مراسم در ۱۵ - ۲۵ ماه مه بصورت هفته همدردی با مبارزات دانشجویان و مردم فلسطین، تهیه فیلم، تشکیلی کنفرانسها، نمایشگاههای عکس و غیره، انتشار مجله ماهیانه مخص به مسئله اعراب و فلسطین، جمع آوری پول و کسارازا جمع آوری خون، وسائل طبی و غیره و غیره می باشد.

کارزارهای همدردی و پشتیبانی فراوانی با سازمانهای دانشجویی کشورهای آسیا و آفریقا و امریکای لاتین از جانب "۱۰۰ ب. د." در مدت حیات و فعالیت آن تشکیلی و سازمان داده شده است که حقیقتا ذکر فهرست و ارائه نام در این صفحات غیر ممکن است. کارزار بین المللی علیه کشتار و جنس و فشار علیه دانشجویان و جوانان دمکرات و مترقی سودان، اعتراض جهانی علیه سیاست تبعیض نژادی در آفریقای جنوبی، رودزیا و ایالات متحده امریکا، کارزارهای پشتیبانی از مبارزات دانشجویان برای استقلال مستعمرات پرتغال در آفریقا، تشکیلی کنفرانس بین المللی در دفاع از جنبشهای استقلال ملی در خارطوم، سمینار بین المللی در ریاض، کنفرانس بین المللی دانشجویان در هلمسینگی، فرستادن دلگاسیون به مناطق آزاد شده در مستعمرات پرتغال، کارزارهای پشتیبانی از دانشجویان برزیل، ونزوئلا، یونان و غیره فقط نمونه هایی از اقدامات جهانی "۱۰۰ ب. د." در دو سه سال اخیر است.

این نکته را لازمست تذکر داد که سازمانهای عضو "۱۰۰ ب. د." در ابتکار این کارزارها، طرح و سازمان دادن آنها، نقش اولیه و تعیین کننده دارند. "۱۰۰ ب. د." بر مبنای اساسنامه خود اصولا اینکه کارزارها را بر اساس طرح و تقاضای سازمان های عضو انجام میدهد و نه مستقلا و یا غیرمتم آنها. از طرف دیگر ایجاد محیط تفاهم و صمیمیت در داخل خانواده بزرگ "۱۰۰ ب. د." و برای جلب پشتیبانی تعداد وسیع تری از سازمانهای عضو آن (که در آخرین تحلیلی تصمیم گیرنده نهایی هستند) و برای استفاده کامل و همه جانبه از امکانات فوق العاده وسیع "۱۰۰ ب. د." از شرایط لازم و ضروری میباشند.

فعالیت "۱۰۰ ب. د." در چهارچوب مبارزات ضد استعماری - ضد امپریالیستی محدود نمیشود. "۱۰۰ ب. د." بقناسبت ترکیب بسیار وسیع سازمانهای عضو و وفاداری به خصلت

جهانی و بین المللی لیس بجهات دیگر فعالیت های دانشجویی در زمینه صلح ، فعالیت های فرهنگی ، ورزشی ، یادله دانشجویان ، بورس تحصیلی و انتشارات نیز توجه جسدی دارد . در واقع امر این فعالیت های گوناگون بدون ارتباط و یا متناقض باهم نیستند ، بلکه ترکیبی از اجزاء متشکله جنبش بین المللی دانشجویی هستند ، وحدت در تنوع از خصوصیات برجسته " ۱۰ ب ۰ د " است .

از طرف دیگر مثلا مبارزه برای صلح ، برخلاف ارزیابیهای نادرستی که گاهی درباره آن میکنند ، نه فقط در تضاد با مبارزات ضد استعماری و ضد امپریالیستی نیست ، بلکه برعکس ، این دو نوع مبارزه مکمل هم و دو روی يك سکه هستند . آنچه که بخصوص اهمیت دارد - کاری که " ۱۰ ب ۰ د " آگاهانه انرا دنبال میکند - کوشش برای دادن محتوی و جهت مشخص به مبارزات در راه صلح جهانی و منطقه ای است . اینکار را " ۱۰ ب ۰ د " در مورد جنگ کره ، جنگ استعماری الجزایر ، جنگ امپریالیستی هندو چین باظرافت پیاده کرد . تمام برخورد های بین المللی درد همسال اخیر ، مپتنگها ، کنفرانسهای بین المللی صلح ، سمینارهای تشکیل شده ، از تظاهرات انتزاعی جو انان صلحدوست به تظاهرات مشخص ضد استعماری و ضد امپریالیستی و علیه جنگهای تجاوزکارانه مبدل شدند . چنانکه در مقاله قبلی هم متذکر شدیم مثلا نهمین فستیوال جهانی جوانان و دانشجویان برای صلح و دوستی در صوفیه ، زیر شعار مرکزی : دفاع از مبارزات مردم هندو چین ، علیه جنگ تجاوزکارانه امپریالیستی برگزار شد .

فعالیتهای فرهنگی ، ورزشی و سمینارهای دانشکده ای همین وظایف را منتهی بصورت دیگری و در مقیاس نسبتا وسیعتری انجام میدهند . مثلا سمینار برای دمکراتیزه کردن تعلیمات در سال ۱۹۶۹ و یا سمینار بین المللی دانشجویان علیه دانشگاه طبقاتی و برای دانشگاه آزاد در پاریس ، سمینار برای رفرم تعلیمات در امریکای لاتین ، علا به مجامعی برای افشای فرهنگ استعماری در افریقا و امریکای لاتین ، دفاع از استقلال و مصونیت دانشگاهها و علیه فرهنگ طبقاتی در اروپا و نتیجتا به نوعی تجمع مبارزه جویانه دانشجویان کشورهای مختلف علیه امپریالیسم ، ارتجاع ، استبداد و طبقات ممتاز تبدیل شدند . سمینارها و برخوردهای فرهنگی و دانشکده ای در عین حال به ایجاد تفاهم بین دانشجویان از ملیت های مختلف کمک میکند و امکانات تازه ای برای طرح مسائلی مبتلا به سازمانهای دانشجویی ایجاد میکند و از این راه جبهه مبارزه را برای دانشجویان شرقی و دمکرات جهان - که " ۱۰ ب ۰ د " سخن گوی آنانست - هرچه وسیعتر و متشکل تر میسازد . تنهاکنگره دم تشکیل پیش از ۱۵ سمینار برخورد و کنفرانس در زمینه انرژی هسته ای ، طب ، معماری ، کشاورزی ، رفرم تعلیمات و غیره را تصویب کرده است . در تاریخ ۲۶ ساله " ۱۰ ب ۰ د " تعداد این ملاقات ها و جلسات به بیش از صد میرسد . شعبه فرهنگی و توریسم " ۱۰ ب ۰ د " از راه سازمان دادن صد ها مسافرت دسته جمعی دانشجویی ، در شناسائی متقابل دانشجویان ملیت های مختلف ، تبادل تجربه بین آنها ، معرفی مسائلی مبتلا به کشور خودی به دانشجویان معالک دیگر نقش بسیار مهمی داشته است .

" ۱۰ ب ۰ د " ذاتا يك سازمان جهانی و بین المللی دانشجویان است . علاوه بر این به علت روابط وسیعی که با سازمانها ، بین المللی دیگر دارد ، افق تازه تری را برای گسترش تعاسهای سازمانهای ملی دانشجویی در مقیاس جهانی باز میکند . " ۱۰ ب ۰ د " بانزد يك به ۱۵ سازمان بین المللی ارتباط و همکاری نزد يك دارد . از جمله فدراسیون جهانی جوانان

دمکرات ، شورای جهانی صلح ، سازمان بین المللی حقوقدانان دمکرات ، فدراسیون جهانی معلمین ، سازمان همبستگی خلقهای آسیا و افریقا ، سازمان همبستگی خلقهای آسیا و افریقا و امریکای لاتین ، سند یکی جهانی کارگران ، سازمان همبستگی کشورهای امریکای لاتین ، یونکو و غیره را میتوان ذکر کرد . تمام این فعالیت ها بیان زنده ای از مبارزات پیگیر " ۱۰ ب ۰ د " برای وحدت نیروها و سازمانهای ترقی جهانی است .

جمع بندی و نتیجه کلی : ۲۶ سال پیش ، در ۱۹۴۶ ، " ۱۰ ب ۰ د " متاثر از جنگ جهانی دوم ، بعنوان تنها سازمان بین المللی دانشجویان با يك منشور دمکراتیک و شرقی ، ضد استعماری و ضد امپریالیستی ، برای دفاع از حقوق و منافع دانشجویان و تأمین يك آینده آزاد و خوشبخت برای دانشجویان تشکیل شد .

در تمام مدت حیات خود ، علیرغم مشکلات بزرگ ناشی از جنگ سرد ، کارشکنی ها و تبلیغات مضرتکنرانس بین المللی دانشجویان (کوسک) ، " ۱۰ ب ۰ د " به راه و هدفهای تعیین شده در منشور ۱۹۴۶ وفادار ماند و لحظه ای در دفاع از حقوق و منافع دانشجویان سراسر جهان ، بخصوص دانشجویان سه قاره آسیا و افریقا و امریکای لاتین غافل نماند . در همانحال بالاخره ماسک کنفرانس بین المللی دانشجویان (کوسک) برداشته شد و بدنیال اقتضاح و رسوائی ، که در اثر فاش شدن ارتباط آن از نظر مالی و سیاسی با سازمان جاسوسی امریکا " سیا " برپا شد ، این سازمان ارتجاعی بکلی ورشکست شد و منحل گردید .

اینک " ۱۰ ب ۰ د " دوباره بصورت تنها سازمان بین المللی دانشجویان با عضویت بیش از ۷ میلیون دانشجو از ۸۵ کشور جهان ، منتهی بانسوی بیشتر و امکانات وسیعتر ، از کوره آزمایش يك ربع قرن مبارزه خستگی ناپذیر و پرافتخار سر برآورده است .

آخرین کنگره " ۱۰ ب ۰ د " زیر شعار " برای وحدت دانشجویی علیه امپریالیسم و برای يك دانشگاه آزاد " تشکیل شده . این شعار نه تنها بیان وظایف اساسی است که جنبش بین المللی دانشجویی با آن روبروست ، بلکه در عین حال بیان کننده آن خط اساسی است که از ۱۹۴۶ به اینطرف " ۱۰ ب ۰ د " را به ثابته يك وسیله موثر مبارزات دانشجویی که خود را جز لا یتجزی خلقهای خود میدانند ، برجسته مینماید .

امید ما آنست که دانشجویان ایرانی با آشنائی بیشتر و عمیق تر با ماهیت شرقی و دمکراتیک و ضد امپریالیستی اتحاد به بین المللی دانشجویان و بانکیه به سنت شایسته خود در حفظ پیوند دوستانه با جنبش بین المللی دانشجویان و تنها سازمان جهانی آن اتحاد به بین المللی دانشجویان ، تبلیغات اقترامیز ، تفرقه جویانه و مخرب علیه اتحاد به بین المللی دانشجویان را - که در جنبش دانشجویان ایرانی نیز توسط افراد و گروههای معینی انجام میگردد - افشاکنند و در راه تحکیم و تعمیق پیوند دوستانه بین جنبش دانشجویان ایرانی و اتحاد به بین المللی دانشجویان بکوشند .

بایک

سپینار بین المللی دانشجویان

در بارهٔ دمگراتیزه کردن سیستم آموزش عالی

از تاریخ ۲۷ فوریه تا اول مارس ۱۹۷۳ سپینار بین المللی دانشجویان تحت عنوان "نقش دانشجویان سازمانهای دانشجویی در تعیین سیاست آموزش عالی" در صوفیه تشکیل بود. در این سپینار نمایندگان ۴۵ کشور و همچنین نمایندگان اتحادیه بین المللی دانشجویان و فدراسیون جهانی جوانان دمکرات شرکت داشتند. در سپینار صوفیه نمایندگان دانشجویان جهان فرصت یافتند تا در اطراف مسأله‌ای که بسیار شدت و حدت تمام در ده سال اخیر در مقابل آنها قرار گرفته بود بحث و مذاکره بپردازند. نمایندگان ضمن تجزیه و تحلیل گزارش اصلی و همچنین گزارش مربوط به "شرکت دانشجویان و سازمانهای دانشجویی در اداره امور دانشگاهها" امکان یافتند تا تجارب گرانبهایی را که در این زمینه هادرمقیاس ملی و با منطقه ای کسب کرده بودند رد و بدل نمایند و قدمهای مشخصی نیز برای تعیین برنامه عمل و تأمین شرکت هرچه بیشتر شود. دانشجویان در بارهٔ بخاطر دمکراتیزه کردن تحصیلات عالی بردارند در عین حال سخنرانان بحق به محتوی سیاسی مبارزه دانشجویان برای دمکراتیزه کردن سیستم آموزشی توجه مخصوص نمودند. در سندی که در خاتمه سپینار با اتفاق آرا تصویب رسید تأکید شد که فقط در جوامعی که عدالت اجتماعی حاکم است آموزش و پرورش میتواند دارای اساس و ابعاد مکرانیک باشد. این بیان معنی است که مبارزه دانشجویان در کشورهای سرمایه داری برای انجام رفورم در دانشگاهها و ایجاد دانشگاهها و افعال ملی باید با مبارزات توده های زحمتکش برای ترقی و عدالت اجتماعی رابطه ناگسستنی داشته باشد.

یکی از جالبترین قسمت برنامه سپینار تشکیل میتینگ همدردی با ویتنام بود. میتینگ با حضور نمایندگان سفارت جمهوری دمکراتیک ویتنام، دولت انقلابی ویتنام جنوبی و عدالتگری از دانشجویان بلغاری و خارجی برگزار شد. "چنان و آن" عضو اتحادیه ملی دانشجویان برای آزادی ویتنام جنوبی از دانشجویان سراسر جهان و اتحادیه بین المللی دانشجویان بخاطر کمک و پشتیبانی از مبارزه عادلانه مردم ویتنام علیه تجاوزین امریکائی تشکر نمود. او همچنین از کمک کشورهای سوسیالیستی و همه نیروهای ترقی خواه جهان قدر دانی نمود. "دوشان اولچاک" رئیس اتحادیه بین المللی دانشجویان در سخنرانی خود خاطرنشان ساخت که همدردی با ملت قهرمان ویتنام در شرایط برقراری صلح باید باشکال جدید انجام گیرد و پیش از پیش تقویت گردد.

در جریان کار سپینار هیئت های نمایندگی فرصت یافتند تا با دانشجویان بلغاری

و شرایط کاروندگی آنها آشنا شوند. در این ملاقاتها نمایندگان تأکید میکردند که شرایط کاروندگی و حقوق و اختیارات دانشجویان بلغاری در اداره امور موسسات آموزش عالی بر اساس اصل "خودگردانی" و همچنین دستاورد های فرهنگی و علمی جمهوری توده های بلغارستان، در شرایطی که سیستم آموزشی در کشورهای سرمایه داری دچار بحران عمیق است، میتواند الهام بخش مبارزات دانشجویان در این کشورها باشد.



سالهاست که بحران در سیستم آموزش یکی از بحث انگیزترین موضوعات جهان سرمایه داری بویژه کشورهای غرب است. در برنامه انتخاباتی اکثر احزاب سیاسی به این موضوع جای برجسته ای اختصاص داده میشود. ماجراجویان سیاسی نیز کوشش میکنند تا از آن بعنوان يك وسیله جلب اعتماد اجتماعی بهره برداری نمایند.

علت توجه دولتها و احزاب سیاسی به این امر ناشی از این واقعیت است که در دانشگاهها و مدارس عالی روشنفکرانی پرورش می یابند که از یکطرف نقش آنان در تولید ادعا و بویژه افزایش است و از طرفی جوش و خروش جنبش اجتماعی و سیاسی در آنها هرچه بیشتر گسترش می یابد و تقویت میگردد.

در ده سال اخیر در مقام و نقش روشنفکران در تولید و امور اجتماعی و سیاسی تغییرات جدی پدید آمده است. روشنفکران که در گذشته از عناصر "رومانتیک" و "محافظة کار" محسوب میشدند، امروز به عناصر "تاراحت" بدل شده اند. این پیروم در بیزمانی است که آغاز گشته.

پیروم ای که در رفاصله دو جنگ جهانی در این جهت شروع شد، بطور عمد به علت عوامل زیر بود: پیروزی انقلاب کبیراکتبر و تحکیم و گسترش جنبش بین المللی کمونیستی و کارگری، دمکراتیزه شدن نسبی زندگی اجتماعی و سیاسی در یک سری از کشورهای غربی مثل سوئیس، فرانسه، چکسلواکی، لهستان و غیره که این خود تا درجه زیادی به عامل اولی بستگی دارد، رونق اقتصاد سرمایه داری در سالهای ۳۰ که باعث افزایش نسبی تعداد دانشجویانی که از خانواده های متوسط و کارگری بودند، گردید و بالاخره بحران عمیق اجتماعی و سیاسی در اواخر سالهای ۳۰ میلادی و اوج این بحران در سالهای جنگ دوم جهانی، که در واقع دنیای سرمایه داری را زیر و رو کرد.

تکامل بعدی این پیروم در سالهای بعد از جنگ دوم جهانی منطبق است با تغییرات اجتماعی و اقتصادی که در مقیاس جهانی روی داده بود: پیروزی برفاشیسم، ایجاد سیستم جهانی سوسیالیستی، تکامل جنبشهای آزاد بخش ملی و فروریختگی سیستم مستعمراتی امپریالیسم. بدون تردید همه اینها نمیتوانست در توسعه آتی جنبش دانشجویی و فعالیت شدن توده های دانشجویان تأثیر مثبت نگذارد. نمونه برجسته این تأثیر پذیری گسترش بیمابغه جنبشهای دانشجویی در سالهای ۶۰ است.

یکی دیگر از صفات مشخصه جنبشهای دانشجویی در سالهای اخیر عبارتست از تعالی انواع سازمانهای دانشجویی به مبارزه مشترک و وحدت عمل. میدانیم که جوانان دانشجویان دارای منشأ طبقاتی گوناگون هستند. بهمین جهت هر دانشجوی حامل شعور طبقاتی، حامل خواسته ها و تعالیات "بستراجتماعی" خود میباشد. با در نظر گرفتن این مسئله مهم کاملاً روشن میشود که چرا تاکنون قشر بندی در میان دانشجویان، بویژه در کشورهای سرمایه داری رشد یافته، نسبتاً بزرگ بوده است. اما امروز، در مرحله کنونی بحران عمومی جامعه سرمایه داری، يك پیروم نسبتاً جدیدی پدیدار گشته

است؛ تمرکز و تجمع بیش از پیش سرمایه ها، بالا رفتن درجه استثمار، پرلتریزه شدن آن عده از روشنفکران که مستقیماً با تولید سروکار دارند، منافع زحمتکشان و اکثریت روشنفکران این کشورها را هر چه بیشتر بهم نزد یک کرده است. در عین حال شعور اجتماعی در بین روشنفکران بسط می یابد و عمیق می شود. در واقع نیز تمایلی در ابعاد رحال افزایش سازمانهای مختلف دانشجویی به وحدت عمل و مبارزه مشترک علیه انحصارها و علیه سرمایه داری و بخاطر دگرگونی مکرانیزه کردن آموزش و پرورش در این کشورها تا درجه زیادی بستگی به این تغییرات دارد.

از طرف دیگر در کشورهای سرمایه داری رشد یافته و کشورهای "جهان سوم" بین مبارزات دانشجویی با مبارزات کارگران و سایر زحمتکشان برای آزادی، ترقی و عدالت اجتماعی رابطه ناگسستی برقرار شده است. قابل ذکر است که در حالیکه در کشورهای "جهان سوم" بحال یک سری عوامل عینی و ذهنی چنین رابطه ای تقریباً همیشه وجود داشته است، در کشورهای سرمایه داری رشد یافته پیوسته نزد یک شدن جنبشهای دانشجویی با جنبشهای کارگران و زحمتکشان، بویژه در اواخر سالهای ۶۰ و اوایل سالهای ۷۰ وارد مرحله جدیدی از رشد و تکامل خود شده است.

زمانی جامعه شناسان بویژا ادعا میکردند که میان جوانان دانشجویی و کارگران جوان تضاد اساسی وجود دارد. آنها برای اثبات نظریه خود نمونه هایی از قبیل اعتصاب عمومی سال ۱۹۲۶ در انگلستان را ارائه میدادند. و در حقیقت هم در آن زمان دولت انگلستان موفق شده بود از دانشجویان برای سرکوب اعتصاب استفاده کند. دانشجویان بنام "نجات ملت" اتیوپسیا و لوکوموتیوها را میزدند و بعنوان بانیرو و غیره کار میکردند. اما امروز شرایط عوض شده است. نمونه آن مبارزات مشترک کارگران و دانشجویان در فرانسه است. و یاملا دانشگاه گلا سگو که همیشه از جنبش های کارگری کسنار میماند در سال ۱۹۷۲ جیمی رید (Jimmy Reid) را (نماینده کارگران مؤسسه کشتی سازی "آپرکلاید شیب بیلدرز" (Upper Clyde Shipbuilders) که در جریان بدست گرفتن اداره کارخانه توسط کارگران جز" یکی از سازمان دهندگان آن بود) بعنوان رهبر این دانشگاه انتخاب کردند. نمونه دیگر اینکه از سال ۱۹۷۱ رئیس اتحادیه ملی دانشجویان در انگلستان کمونیست ۲۵ ساله Digby Jacks میباشد.

نزد یک شدن دانشجویان به کارگران البته نه اتفاقی است و نه یک پدیده گذرا و موقتی. این پدیده زائیده سیستم سرمایه داریست. امروز دانشجویان پیش از هر وقت با مسائل غیر قابل حل سیستم سرمایه داری روبرو هستند. اکثریت قابل ملاحظه ای از دانشجویان بحالت مشکلات مالی، گرانی هزینه زندگی و مخارج سرسام آور تحصیلی مجبورند ضمن تحصیل کارکنند (در فرانسه طبق آمار رسمی این رقم ۸۰ درصد دانشجویان را در برمیگیرد). هزاران دانشجو برای تأمین مخارج زندگی و تحصیلی به کارخانه ها رو میآورند. دانشجویان که بعنوان کارگر غیرمخصص و فصلی وارد کارخانه میشوند، کار سنگین و آهنگ سریع کار آنها را به تعجب وامیدارد. استبداد مد بیت کارخانه، خشونت استادکاران، تفاوت در رمزه ها، استثمار شدید کارگران و غیره و غیره آنها را با زندگی سخت کارگران و "آب و هوای تازه" آشنایم سازد. کم کم مسائل مربوط به پرلترایا مسائل آنها نیز میشود. آنها یاد بگیرد لایه مشخصی برای مبارزه کردن دارند. با این ترتیب پس از طی "دانشکده زندگی" و مراجعت به محیط دانشگاه این قبیلی دانشجویان در سطح بالاتری از نظر شعور اجتماعی و سیاسی قرار دارند و معمولاً جز" فعالترین مبارزان جنبش دانشجویی هستند.

همراه با توسعه و گسترش مبارزات دانشجویی، تحکیم یافتن هر چه بیشتر وحدت عمل بین سازمانهای مختلف دانشجویی و تحکیم تدریجی همبستگی و مبارزات مشترک دانشجویان و کارگران و سایر زحمتکشان، در محتوی مبارزات دانشجویی نیز تغییراتی حاصل گشته است.

تاریخ رشد و تکامل جنبشهای دانشجویی نشان میدهد که اولین جنبشهای دانشجویی دارای انگیزه های اقتصادی است. مبارزه برای هزینه تحصیلی، ارزان شدن کتابهای درسی، تقلیل شهریه تحصیلی، تأمین کار پس از خاتمه تحصیلی و غیره (کمی بعد آگاهی اجتماعی دانشجویان به آن درجه از رشد میرسد که آنها اشکارا علیه جنگ و زور و خشونت به اعتراضات جمعی دست میزنند. در سالهای ۶۰ مطالبات تازه ای در دستور روز قرار میگیرد: انجام رفیق واقعی در تمام شئون سیستم آموزشی، اجرای اصل "خودگردانی" دانشجویی، تبلیغ و آموختن آزادانه مارکسیسم - لنینیسم، کنار گذاشتن عناصر فاشیستی از محیط دانشگاهها و غیره. طبیعی است که همه اینها هرگز به آن معنی نیست که امروز مبارزات دانشجویان دارای انگیزه های اقتصادی نیست و یا آنکه در زمینه خواستهای که در سالهای ۶۰ مطرح میشود، قبلاً در این جا و یا آنجا مبارزاتی وجود نداشته است. صحبت بر سر اینست که از سالهای ۶۰ یا بنظر یک مبارزه وسیع و ارگانیزه بخاطر دگرگونی آموزش و سیستم تعلیماتی شروع شده است و ما شاهد چنین جنبشهایی در بعضی از بزرگترین مراکز دانشجویی از قبیل دانشگاه کالیفرنیا، سربن پاریس، دانشگاههای برلن غربی، استکهلم، رم و بسیاری از دانشگاههای کشورهای مختلف هستیم.

البته محافل حاکمه و احزاب بورژوازی نسبت به مبارزات صنفی و سیاسی دانشجویان و توسعه داعی آن نه تنهایی تفاوت نیستند، بلکه آنها از رشد و تکامل مبارزات دانشجویی در بیم و هراس میباشند. یکی از سوسیال - دمکرات های معروف آلمان فدرال "پتر گلوئس" در روزنامه "فر و رترز" (Vorwärts) ارگان حزب سوسیال - دمکرات آلمان غربی، شماره اول سال ۱۹۷۲ نوشت:

سوسیال - دمکراسی آلمان غربی مرتکب اشتباه میشود که به مدارس و دانشگاهها بحثیه یک مسئله فرعی نگاه میکند و باندازه کافی به آن توجه نمی نماید. اگر ما بخواهیم بهمین ترتیب ادامه بدیم بعد از ۶ سال با یک اکثریتی از روزنامه نگاران، مهندسان و معلمین جوان تضاد پیدا خواهیم کرد.

و برای اینکه چنین وضعی پیش نیاید محافل حاکمه این کشورها در جستجوی راه حل موثر برای خروج این بحران میباشند. غیر از تدابیر سنتی، یعنی فشار و زور و خشونت، امروز آنها از روشهای جدید نیز استفاده میکنند. تا همین محیط مساعد برای تبلیغات ضد کمونیستی، بویژه در لیامس "چپ"، عقب نشینی هایی در مقابل مطالبات دانشجویان و غیره. دولت فرانسه سیاست عدم تمرکز در "سربن" را اجرا میکند، جمهوری آلمان فدرال با استفاده از قانون تعلیمات عالی استادان و دانشجویان را تحت تعقیب قرار میدهد و در عین حال به دانشجویان قول میدهد که شرکت آنها را در راه امور موسسه آموزشی عالی تأمین خواهد نمود و رژیم هایی از قبیل رژیم ایران نیز سالهاست که در صد در صد دانشجویی "راه حل" برای خروج این بحران سیستم آموزشی و از آن جمله آموزش عالی هستند. رژیم ایران با برقراری حکومت زور و سلب هرگونه آزادیهای دموکراتیک از مردم البته ترجیح میدهد که برای سرکوب جنبشهای دانشجویی و ایجاد محیط سالم در دانشگاهها قبل از همه از روشهای سنتی و کهنه مانند حبس، شکنجه و کشتار و اخراج دانشجویان از دانشگاهها استفاده کند و بطور وسیع هم از این وسائل استفاده میکند. اما بحالت موثر نبودن اینگونه شیوه ها مقامات دولتی میکوشند تا ضمن استفاده از روشهای سنتی طرق تازه ای نیز برای جلوگیری از گسترش مبارزات دانشجویی و ایجاد "محیط آرام" در دانشگاهها و مدارس آموزش عالی "کشف" کنند. این کوشش ها را میتوان از جمله در بحثهای سمینارهای مختلف و بویژه در کنفرانسهای سالانه که توسط مقامات دولتی و دانشگاهی برای ارزیابی اصطلاح "انفلساب آموزشی" (ولی در واقع برای ایجاد "محیط آرام در دانشگاهها") تشکیل میشود بخوبی مشاهده نمود. مسئولین امر در این جلسات از جمله از لزوم شرکت دانشجویان در اموریکه به آنها مربوط میشود و یا در مورد انجمنهای دانشجویی صحبت میکنند. اما اموری که به دانشجویان مربوط میشود و همچنین

وظایفی را که انجمنهای دانشجویی باید انجام بدهند در فرهنگ رژیم معنی خاصی پیدا میکنند که در حقیقت با خواست های صنفی و سیاسی دانشجویان یکی مغایر است.
 اقدامات و شیوه های مختلفی که محافل حاکمه کشورهای سرمایه داری علیه مبارزات صنفی و سیاسی دانشجویان بکار میبرند، قاعدتاً نیست که از جنبشهای دانشجویی و مبارزات آنان برای دموکراتیزه کردن سیستم آموزش عالی و مبارزه متحد و مشترک آنها با حاکمیتان این کشورها در راه دموکراسی، ترقی و عدالت اجتماعی جلوگیری نماید.
 م. آشنا



«غول» اندیشمند

۱۹ فوریه ۱۹۷۳ پانصد سال از تولد نیکلای کپرنیک (۱۴۷۳-۱۵۴۳) گذشت.
 بمناسبت این سالگرد، امسال بشریت شرقی از ستاره شناس، طبیعت پژوه، پزشک، سیاستمدار و اقتصاددان بزرگ لهستانی یاد میکند. «یونسکو» نیز ۱۹۷۳ را بعنوان «سال کپرنیک» اعلام داشته است. برای درک اهمیت شخصیت و آثار کپرنیک شایسته است که نگاهی هر چند گریزان، به ویژگی های دوران او بیافزاییم.
 کپرنیک در روزگاری میزیست آکنده از ناسازیمهای اجتماعی و دگرگونیهای بنیادی. رنسانس، جنبش انساندوستی، فرماسیون و شیوه بورژوازی علیه نظام منحن فئودال، برخی از جلوه های برجسته این عصر تضاد آلود و پراشوب است. در این زمان بود که مناسبات تولیدی سرمایه داری رفته رفته در نقاط گوناگون اروپا منبج میگرفت، مبادلات در روابط بازرگانی گسترش می یافت و پیکاری آتشی ناپذیر میان اربابان فئودال از یکسو و توده دهقانان، شهرنشینان و بورژوازی نوپا از سوی دیگر در میگرفت. تحولات بنیادی ناصبرده پایه معنوی فئودالیسم رانیز بلرزه انداخت. بگفته انگلس:
 «این بزرگترین انقلاب ترقیخواهانه کلیه ادوار پیشین جامعه بشری و دورانی بود که به غل هانیاز داشت و در عرصه تفکر، شوروشوق و سجا یا، جامعیت و تبحر طعی (فی الواقع نیز) چنین غولهای پدید آورد... شایستگی ویژه آنهاست که تقریباً همگی در کانون گردش زمان و میدان نبرد زندگی میکنند، جانب میگیرند، میزنند، برخی با سلاح قلم، بعضی با شمشیر و دستهای نیز بیاوردند. اینست راز سرگی و مردانگی آنها»
 کپرنیک یکی از این غل هابود.

اکتشافات نجومی کپرنیک بمعنای راستین کلمه رویدادی تاریخی بود، سهم بزرگی در پیشرفت این دانش در سده های آینده داشت و شرایط نخستین بسیاری از ستاردهای چشمگیر کیهان پیمانی را در روزگار ما فراهم آورد.
 کپرنیک پیوسته با جریانهای فکری زمان خود در تماس بود. وی با بسیاری از اندیشمندان

سطح آموزش در جمهوریهای متحد شوروی

نام جمهوری متحد	تعداد افراد بیشتر از دهسالی که دارای تحصیلات عالی و متوسطه و تحصیلات نامتوسطه هستند در هر هزار نفر از اهالی			تعداد افراد دارای تحصیلات عالی و متوسطه و تحصیلات نامتوسطه در هر هزار نفر شاغلین		
	۱۹۷۰	۱۹۵۹	۱۹۳۹	۱۹۷۰	۱۹۵۹	۱۹۳۹
اتحاد جماهیر شوروی :	۱۰۸	۲۱۱	۴۸۳	۱۲۳	۴۲۳	۶۵۳
روسیه	۱۰۹	۲۱۱	۴۸۹	۱۲۴	۴۴۰	۶۵۶
اوکراین	۱۲۰	۲۷۲	۴۹۴	۱۳۹	۴۳۸	۶۶۸
روسیه سفید	۹۲	۳۰۴	۴۴۰	۱۱۳	۳۳۱	۵۹۴
ازبکستان	۵۵	۳۵۴	۴۵۸	۶۱	۴۴۷	۶۶۳
کازاخستان	۸۳	۳۴۷	۴۶۸	۹۹	۴۴۷	۶۵۴
گرجستان	۱۶۵	۴۴۸	۵۵۴	۱۶۳	۴۹۲	۷۱۱
آذربایجان	۱۱۳	۴۰۰	۴۷۱	۱۱۲	۴۷۳	۶۷۴
لیتوانی	۸۱	۲۳۲	۳۸۱	—	۲۵۰	۴۹۶
لتونی	۱۷۶	۴۳۱	۵۱۷	—	۵۰۲	۶۶۱
استونی	۱۶۱	۳۸۶	۵۰۶	—	۴۴۸	۶۶۰
ارمنستان	۱۲۸	۴۴۵	۵۱۱	۱۳۵	۵۲۷	۶۹۷
مداوی	۵۷	۲۶۴	۳۹۷	—	۲۸۰	۵۰۸
قرقیزستان	۴۶	۳۴۲	۴۵۲	۵۶	۴۲۹	۶۴۳
تاجیکستان	۴۰	۳۲۵	۴۲۰	۴۵	۴۰۷	۶۰۲
ترکمنستان	۶۵	۳۸۷	۴۷۵	۷۸	۴۹۷	۶۸۲

مترقی و انساندوستان اروپا معاشرت و مصاحبت میکرد. این تماسها همواره بانگرتشی انتقاد - آمیز و برخورداری جسورانه همراه بود.

کپرنیک علاوه بر فعالیت های علمی خود به سیاست نیز روی آورد و زمانی در فروسو بوسو روك (Frombork) و الشین (Olstyn) به امور اداری، اقتصادی و نظامی میپرداخت . پیشنهاد های کپرنیک در زمینه "رفرم سکه" و تدابیر دفاعی او شایان توجه و نامند به تحول عینی جامعه آنروز است . پیوند زندگی علمی و کارکرد سیاسی یکی از جنبه های ارزنده حیات کپرنیک بشمار میرود و از مسئولیت اجتماعی روشنفکران واقعی در برابر جامعه سخن میگوید.

فعالیت های کپرنیک در ستاره شناسی به اوج اعلا میرسد . اوستاره شناسی را از دکم های ارسطویی - اسکولاستیک کلیسا رهائی بخشید . بیپرده نیست که لودویگ فویرباخ او را نخستین انقلابی دوران نو لقب میدهد . کپرنیک پس از تحلیلی انتقادی ناراستیهای دستگاه بطلیموس، تئوری دستگاه خورشیدی را پایه مینهد . او پس از سالها کار نظری جسورانه و آزمایشهای علمی بی پایان به ارائه و توجیه علمی - ریاضی این تئوری در اثر عده خود " درباره گردش افلاک" (De Revolutionibus Orbium Coelestium) موفق میشود . این کتاب که نخستین بار در سال ۱۵۴۳ انتشار یافت ثابت کرد که برخلاف نظریه بطلیموس زمین در مرکز جهان قرار ندارد ، بلکه همراه با ستاره های دیگر بدور خورشید حرکت میکند . با انتشار کتاب " درباره گردش افلاک" زمین و انسان "اهمیت مرکزی" را ، که دگمهای کلیسائی برای آنها قائل بودند ، از دست دادند . کپرنیک مسئله حرکت عینی - حقیقی راد رگائون بررسی های خویش قرار داد . چنانکه تاریخ معاصر علوم نشان میدهد ، مسئله نامبرده در تحول علوم طبیعی در دورانهای بعد اهمیت روزافزون یافت و به پیدایش سیستم فیزیکی انجامید که بیاری آن میتوان حرکت ماده را یکسک قوانین دینامیکی آن توضیح داد . برخی برآنند که نظریه کپرنیک راه را برای مکانیک فلكسی نیوتون و تئوری نسبیت اینشتاین هموار ساخت .

در جهان بینی کپرنیک جایی برای تقسیم بندی ارسطویی سپهر به دو اقلیم دارای قوانین دوگانه باقی نمیماند . بدینسان بنیاد دگمهای کلیسا در باره تفاوت ذاتی جهان ناکامل ، متغیر و گذرای ارضی و عالم کامل ، دگرگونی ناپذیر جواید آسمانی فروریزد . استنتاجات فلسفی این جهان بینی در روند تحول تاریخی به این اندیشه مائریالیستی می انجامد که جهان ، واحد ، مادی و متحرک است و از قوانین یگانه فرمان میرد . اندیشه های کپرنیک و راهمپه ای او کپلر بر آیه مسیحی - تئولوژیک کلیسا د اثر بروجود و توجیه سلسله مراتب در عالم اولی و آخری خط بطلان کشید .

روشن است که این تدای انقلابی ایستادگی و خشم کلیسا و اربابان فئودال را برانگیخت و به درگیری آتشی ناپذیر ایدئولوژیک منجر شد . از جاع کلیسا نشین بجرم "الحاد" به تکفیر ، سرکوب ، شکنجه و حتی زنده سوزانی بسیاری آزاداندیشان و هواداران کپرنیک از جمله جیوردانو برونو (Giordano Bruno) ، گالیله (Galilei) و غیره دست زد .

نبوغ کپرنیک در آنست که یگانه لغو نارد و دایوینچی را از طبیعت راد رطبیعت جستجو کرد و نه در آیات "از ما برتر ان" و احکام "از ما بهتران" زندگی و سرنوشت کپرنیک نشان میدهد که "دانش" را کرانه ای جز حقیقت نیست و هرگونه تلاشی برای "منع" ، "نفی" و یا پرده پوشی دستاورد های علمی در بازود در "عمل" به تضاد خواهد کشید و محکوم به نیستی خواهد بود . کپرنیک ، ستاره راهنمای حق جوایان و حق گوایان پس از نصد سال همچنان تابناک و جاودانه میدرخشد .

پرتو

نان را محترم بدارید!

مردی بلند بالا با مسوهای روشن و چشمان آبی بود و نمونه يك آلمانی . او پزشك بود و بسیار فروتن و انسان و نشان عضو حزب په یقه كت او میدرخشید .

روزی به مهمانی به خانه ما آمد . سرفره تکه بسیار کوچکی از چنگال او بروی زمین افتاد و پشاشگفتی د پدم که او دولا شد ، آن تکه را برداشت و پیش از آنکه من بتوانم چیزی بگویم به دهان گذاشت . اگر این کار را در رساله های پیش يك ایرانی میکرد ، که همه زندگی نان و یا خوراکی را نعمت آسمان دانسته و آنرا بی اندازه احترام میکند ، شگفتی برایم پیش نمی آمد . مگر نه اینست که خود می اختیار در کوچه و خیابان اگر تکه نانی را روی زمین بینم بر میدارم و در کناری میگذارم که زیر پاله نشود ؟ اما او ، این پزشك آلمانی که همیشه در فراوانی زندگی کرد و هرگز گرسنگی نکشید ، چرا چنین کرد ؟

و اندیشه خود را بزبان آورد م و پرسید م :
چرا این تکه را که شاید هم د پگزالود شده بود خوردی ؟ خوراك به اندازه کافی هست .
لیخندی بیرویی لبان او پیدا شد ، اما نگاه او تاریك و دردناك بود و پس از چند دقیقه ای داستان زیر را گفت :

"میدانم که خوراك هست ، و میدانم که امروز در خیلی از کشورها همه چیز پیدا میشود و ما هم در اینجا در فراوانی زندگی میکنیم . اما من نمیتوانم آنچه را که خوردنی است و ناهش را غذا میگذارم . دور بیاندازم . . ."

جوان بودم و تازه درد انشکده پزشکی به تحصیل پرداخته بودم . یکی از دوستان دیرینم که از کودکی باهم آشنا بودیم م را با خود به جرگه جوانان کمونیست برد . با اینکه میترسیدم ، شور و شوق این جوانان مرا بسوی خود میکشید . کوشیدم که آنها را درک نمایم و از آنشی که در دل آنها نهان شده میکشیدم . تنها خودم را گرم کنم ، بلکه جرقه ای از انرا در دل خود روشن سازم . از کابوس قهوه ای رنگی که اندك اندك بر آلمان سایه شوم خود را افکنده بود و همه چیز و همه جار را در بر میگرفت بی اندازه بدم میآمد و این جوانان میخواستند با آن بچنگند . اندك اندك با آنها نزد یکتر شدم و بیش از پیش با این طاعون سیاه ، که هیپلر و سازمان نازی بود ، آشنا شدم و کینه آنها را در دل گرفتم و دانستم که چه بدبخسی بزرگی ما را در بر گرفته و چه آتیه هولناکی در پیش داریم .

زندگی و کار مرا از این جوانان دور کرد و ترس و بیم آنچنان همه را و همه جا را گرفته بود که من نتوانستم با ران دیگری پیدا کنم و چیزی نگذشت که آتش جنگ برافروخته شد و من هم که د پگر پزشك شده بودم به جبهه فرستاده شدم .

میرفتیم و به هر جا که پای ما میرسید بدبختی و ویرانی ، زجر و شکنجه ، آتش و مرگ را با خود میبردیم و من تك و تنها در میان این سربازان و این افسران ، که به کرده های خود میمالیدند ، رنج میبردیم و تنها کاری که از دستم بر میآمد این بود که نهانی به زندانیان و یا مردهای که بخد مت ماکسارده میشدند کمی كك كنم ، تکه نانی برسانم و یا دایوینی بدهم .

خیلی بودیم سرزمین پهناور شوراها رسیدیم و گاه ما ههاد ریک جامیاندیم . من میکوشیدم که با گرم گرفتن با افسر فرمانده خودم و دوستی با او آزادی بیشتری برای خودم بدست بیاورم تا بتوانم د او و خوراك به زنهاود خترهائی که در خانه های ماکار میگردند ، برسانم و این کار را هم میکردم و دیگر همه به روش من خو گرفته بودند . گاه مراد ست میاند اختند و مرا عاشق پیشه مینامیدند . گاه کنایه میزدند

و مراد کتر سرخ میخوانند. من هم خون سرد خندم و متلك را می پذیرم و نترسم یا بدخ آنها را میدم. چون از کارم راضی نبودند، افسران بالاتر هم با من دوست بودند و من هم از دزد بیبای آنها باخبرم. کسی مرا آزار نمیداد و پرونده ای برابم نداشتند. و شاید بهترین است بگویم بخت با من یاری کرد و گرنه جاسوس و بدخواه در رهمه جایبند. اندک اندک زبان روسی را هم یاد گرفتم. روزی یکی از این دختران سراسیمه و آشفته به سراغم آمد و گفت: دکتر دستم به دامنات اگریست و به مالک بکن.

پرسیدم چه شده و چه کنی از دست من ساخته است؟
گریان پاسخ داد: پدر و مادرم بیمار افتاده اند و از سردرد بسیار سختی مینالند و مانعید انیم چه باید کرد.

خانه آنها در همسایگی ما بود. پسران از میان کارها او رقم و پا خود کمی دارو برداشتم و خوب می دانستم که این سردرد باید از گرسنگی باشد. به خانه ای رسیدم که در آن چیزی نبود. چند پلاس و چند تکه تخم و شاید دوسه دانه کاسه و بشقاب و يك سماور که از هر طرف هزار حکم میکرد. خانهای بود کوچک که جنگ و مهاجرت که ما بودیم در آن چیزی باقی نگذاشته بودند و همانگونه که رسم روسها است روی مخاری و یاتور بزرگ پیرین و بیرمردی که در چهره آنها تنها دو چشم فرو رفته در چشمخانه سو سو میزد پهلوی یکدیگر دراز کشیده بودند و هر دو به زردی مردگان و به لاغری قحطی زدگان مینمودند و توانائی اینکه چیزی بگویند یا حرکتی بکنند نداشتند. دو سه بیچه قد و نیم قد لاغر و نیمه برهنه بسا چشمان هراس زده مرا تماشا میکردند.

آن دو را معاینه کردم و پرسیدم: چند روز است که آنها چیزی نخورده اند؟
دختر اشک ریزان گفت: اکنون يك هفته است که آنها چیزی نخورده اند.
باهر اس پرسیدم: مگر چیزی نداری و چرا زودتر به من نگفتی؟ من از سهم خود امشب بتو چیزی میدهم که به آنها بخورانی.
دختر گفت: دکتر شما خیلی مهربان هستید، اما هر چه میکنم این دو چیزی نمیخورند و تنها گاه بگاه کمی آب مینوشند.

صدای نحیف پیرین را شنیدم، نزد يك شدیم تا بشنوم چه میگوید. او گفت:
ما عرمان را کرده ایم، ما نباید لغه را از دهان این بیچه ها که باید بمانند بگیریم. هر چه هست باید آنها بخورند تا زنده بمانند، تا بزرگ شوند، تا روزهای بهتر ببینند...
آن مادر خاموش شد و دیدم که آن دو پیراز جان گذشته دست یکدیگر را گرفته اند و چشم بر هم گذاشته اند و گویا میکوشیدند که با این نوازش به هم دل بدهند و جلو ناله خود را بگیرند.
بخش گلوئی مرا میفشرد و در برابر این گذشت و این فروتنی بی پایان چیزی نداشتم بگویم. آنها دانسته مرگ را با جان و دل به پیشواز میرفتند. چند قرص آسپیرین دادم تا شاید از سردرد آنها کاسته شود. تنها آرزو میکردم که بنام پلالمانی آستانه این کلیه را بپوسم و در جلو آنها زانو بزنم، اما تنها در برابر آن دیکه دیکر جز مردگان بودند. سرفرو آوردم... و از آنروز دیگر نتوانستم غذا یا خوراکی را، هرگز از هم که ناچیز باشد دور بیاورم و تازه ه هضم چنین کاری را نخواهم کرد. من از نزدك، خیلی نزدك هیولای هولناک گرسنگی را دیدم...
روزی با خانمی از کشور شوراهای از هر دری میگفتم. برایش این داستان را نقل کردم. او از شگفتی من در شگفتی فورفت و گفت: اما... این کار در میان دهقانان ماومردی که نازنها شهرها و هات آنها را گرفته بودند، بسیار عادی بود و هر روز سالخوردهگان، برای اینکه دانسته و خواسته گرسنگی کشیده بودند تا سهم خود را به بچه ها بدهند، میکردند!

چگونه میخواهند



«ملت ورزشکار»

بسازند

سازمان تربیت بدنی ایران سال ۱۳۵۲ را "سال ورزش" اعلام کرده است. انگیزه این "ابتکار" برگزاری هفتمین دوره بازی های آسیائی در شهریورماه ۱۳۵۳ است. بسایین مناسبت روزنامه کیهان در شماره ۲۱ دیماه ۱۳۵۱ خود نوشته است:

"بازی های آسیائی تهران بشکلی انجام میشود که بدعتی تازه برای تمام دوره ها خواهد بود. تربیت بدنی ایران تمام امکانات خود را برای پیوستن ورزشکاران ایرانی بکار خواهد برد، چراکه بازی های آسیائی تهران همانقدر که میتواند از نظر جلب توجه مردم به ورزش موثر باشد بهمان اندازه میتواند باعث دلزدگی مردم نسبت به ورزش گردد..."

مفسر ورزشی کیهان به این نتیجه رسیده است که:

"اگر ورزشکاران ایرانی در این بازی ها پیوسته بدست نیاورند مسلما مردم با لمس شکست در خانه خود برای مدتی بس دراز از ورزش گریزان و بیزار خواهند شد. ولی اگر مردم طعم خوش پیوستن را در زیر دندانهای خود مزه مزه کنند از این پس ورزش را هرگز رها نخواهند کرد."

برپایه این پیش بینی ساده لوحانه نویسنده کیهان افزوده است:

"سازمان تربیت بدنی با سودجویی از این فرصت استثنائی میتواند مردم ایران را به يك ملت ورزشکار تبدیل کند. ولی این مهم به يك زمینه سازی مساعد احتیاج دارد. باید تمام نیرو و امکانات بکار گرفته شود تا ما بتوانیم از این آزمایش سر بلند و پیروز بیرون بیائیم."

این "نیرو و امکانات" بهره گیری از نیرو و امکانات واقعی کشور برای تممیم و گسترش ورزش نیست. نویسنده از تأمین بودجه کافی برای تربیت بدنی، از گسترش شبکه باشگاهها میدانها و مراکز ورزشی و ایجاد شرایط مساعد برای ورزش همگانی صحبت نمیکند. "ملست ورزشکار" را با همین بودجه و در همین دو تا و نصفی باشگاه و میدان ورزشی باید ساخت. برای رسیدن به این هدف "آسانترین، کم خرج ترین و متداول ترین شیوه عمل پیشنهاد میشود. کیهان مینویسد:

"مردم را باید تشویق کرد و ورزش کنند. بعنوان مثال میتوانیم سر تمام چهارراهها تابلوهای بزرگی نصب کنیم که روی هر یک تصویر زیبایی از ورزش همراه جله ای از مزایای ورزش کردن بچشم بخورد." (مانند تابلوهای مبارزه با بیسواد ای که در آغاز "انقلاب آموزشی" تهیه کردند و روی آنها نوشتند: "ای بیسواد تسو کوری و خود نمیدانی"، و بیسوادها بعضی خواندن این تابلوها رفتند و سواد آموختند!)

ولی پیشنهاد از این وسیعتر است:

"یا آنکه عکس های بزرگی از ورزشکاران ایرانی که تاکنون در میدانهای جهانی صاحب افتخار شده اند در سراسر ایران بچسبیم و در زمینه این عکسها، ارزش های قهرمانی و روحیه ورزشکاری را توضیح دهیم."

در کوشش برای ساختن "ملت ورزشکار" روزنامه اطلاعات نیز از همکاری خود عقب نمانده است. این روزنامه نیز برای آنکه "سال ۱۳۵۲ به سال واقعی ورزش تبدیل شود" و "ملت ایران از صورت "یک ملت خودم و گوشه گیر" درآید و به "یک ملت ورزشکار" تبدیل گردد پیشنهاد کرده است:

"به برخی خصوصی نامه نوشته شود ورزش را راج نهد. در راد و تلو بیژن در روزنامه ها و مجلات گفتگوی بیشتری درباره ورزش صورت گیرد."

اگر این "پیشنهادها" جامه عمل بپوشد، بنظر این دو بلندگوی تبلیغاتی دولست "پیروزی مادر بازی های آسیائی حتمی است" و ماناگهان "از یک ملت گوشه گیر و خودم به یک ملت ورزشکار و نیرومند" تبدیل خواهیم شد!

جل الخالق! "انقلاب سفید" چه تفکرینی در دامن خود پروراند است!

روز نهم بهمن ماه ۱۳۵۱ نیز در تهران سمیناری برای "برنامه ریزی ورزش" تشکیل شده. در این سمینار سخن تازه ای گفته نشد. همان حرفهای گذشته بود که تکرار شد. سپهبد علی حجت کاشانی سرپرست سازمان تربیت بدنی گفت:

"در اجرای اوامر شاهنشاه قصد ما اینست که در زمینه ورزش طرح منطقی داشته باشیم. ورزش در گذشته جنبه های قهرمان پروری داشته است... ورزش از این پس باید همگانی شود."

وعد های سپهبد رنگین بود:

"ماکاری خواهیم کرد که کودک دیستانی و پیرمرد خانه نشین به ورزش روی بیاورند. ما ورزشگاههای بزرگ خواهیم ساخت. در کنار همه مدرسه هامیدان - های ورزشی ایجاد خواهیم کرد. ماهمه کارگران رایه میدان ورزش خواهیم کشاند. ما سال ۱۳۵۲ را برای همین سال ورزشی اعلام کردیم."

آقای سپهبد حجت در سمینار "برنامه ریزی ورزشی" نفرمودند که "در عرض یکسال"

این "معجزه" چگونه صورت خواهد گرفت. گفتگوی تیمسار با خبرنگاران، بعد از پایان کار سمیناو برای کسانی که میخواستند ببینند "ملت ورزشکار" را چگونه و با چه وسیله ای میخوانند بسازند، جالب تر بود:

"می پرسید باکدام بود چه؟ منم معتقدم که بود چه کافی نیست. ولی بود چه درد اصلی نیست. مردم باید خودشان همت داشته باشند و ورزش کنند. ما یک پادشاه ورزشکار داریم که وجودش بزرگترین پشتوانه ورزش است. در سال ۳۵۲ کارماتشویق مردم به ورزش خواهد بود. ورزش روحیه انقلابی میخواند. ما ناقد ر جلو خواهیم رفت که همه تعجب نکنند. همه را پشت سر خواهیم نهاد. اگر زنده ماندیم من در سال ۱۳۵۳، در آستانه بازی های آسیائی چهره ورزش واقعی را بشما نشان خواهم داد."

اگر سپهبد حجت کاشانی برای اولین بار با این استحکام "وعد" میداد، میشد یک سال صبر کرد و انوقت به قضاوت نشست. ولی جوانان ما از این "وعد" های سپهبدی "بسیار شنیده اند. زنده خواهیم بود و خواهیم دید که این "ملخ" در انوقت نیز جهشی بلند تر از این نخواهد داشت.

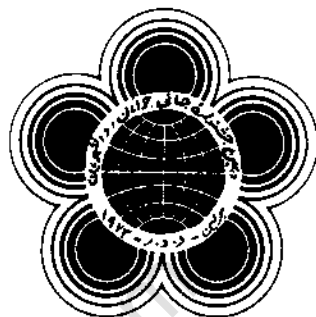
این حقیقت نیاز به گفتن ندارد که ورزش همگانی با "تشویق" خشک و خالی، با "نصب تابلوهای رنگین"، با "وعد" های توخالی، با گفتگو و "معجزه" تحقق نمی پذیرد. وجود "یک پادشاه ورزشکار" نیز، که خود کمتر از هر کس به "ساختن یک ملت ورزشکار" می اندیشد، راهگشای کار نخواهد بود. ورزش ایران به بود چه کافی، کادر فراوان، روش علمی و شرایط مساعد، آنچنان که همه کودکان، جوانان و بزرگسالان بتوانند به وسایل ورزش دسترس داشته باشند و راه آنها به میدانها و باشگاههای ورزشی باز باشد، نیازمند است. تا این شرایط ایجاد نگردد انتظار ساختن یک ملت ورزشکار عبث است. کشورهایی که در این سمت پیش رفته اند فقط با "تشویق" و "نصب تابلو" ورزشکاران ساخته اند. آنها قبل از هر چیز شرایط مادی و معنوی مساعد برای پرورش روحی و جسمی کودکان و جوانان بوجود آوردند. ما با ۲۸ میلیون تومان بود چه که نیم بیشتر آن بود چه پرسنلی تربیت بدنی است و قسمت مهم آن نیم دیگر خرج ایاب و ذهاب و لغت و لباس ایادی دربار در تربیت بدنی میکرد و با یک سازمان کهنه و معیوب، چگونه میخواستیم در عرض یکسال یا بیشتر "ملت ورزشکار" سازیم؟ تابلوی حقیقت گویا تر از انبان ادعاست.

روز نوزدهم آذرماه ۱۳۵۱ در موقع طرح اصلاح بود چه تربیت بدنی در کمیسیون بود چه مجلس سرتیپ وثیق معاون سازمان تربیت بدنی گفت: "ما از ۸ میلیون اعتباریکه امسال داریم حتی یک دینار نداریم... اعتبارات تربیت بدنی سرشکن برای سی میلیون جمعیت کشور پرکاری است در میان دریا..."

در جواب او رئیس کمیسیون گفت: "سازمان تربیت بدنی نباید فقط روی بود چه دولت حساب کند. از کمک، نیرو و علاقه مردم برای توسعه ورزش باید استفاده کرد... ولی همینها خرید چند میلیارد اسلحه را برای برگردن جیب سوادگران مرگ و اجرای نقشه های امپریالیستی در یک چشم برهم زدن تصویب میکنند. با روحیه "انقلاب سفید" میتوان دروغ گفت، ولی با ۲۸ میلیون تومان، در کشوریکه در آن ارتش یک توپ ساده فوئبال ۸۰ تا ۱۰۰ تومانی است و سازمان تربیت بدنی اش ابزار تبلیغات درباری، نمیتوان به استقبال ورزش همگانی رفت."

بهار

فستیوال جهانی جوانان و دانشجویان چگونه پدید شد



در آستانه دهمین فستیوال جهانی جوانان و دانشجویان مفید است بدانیم که این فستیوال چگونه پدید شد.

۲۸ سپتامبر ۱۹۶۱، در بحبوحه جنگ برضد فاشیسم، میتینگ با شرکت نمایندگان جوانان بسیاری از کشورهای جهان در مسکو تشکیل شد. شرکت کنندگان در میتینگ پیاسمی "خطاب به جوانان جهان" صادر کردند که در آن از جمله چنین گفته میشد:

"در آتش نبرد جبهه متحد میهنی جوانان بوجود آمد، است. ما از جوانان جهان دعوت میکنیم که این جبهه متحد را در اتحادت قوت کنند. برشمساره مبارزان ضد بربریت هیتلری بیفزائید! پرووکاتورها، عمال، جاسوسان و همکاران فاشیسم هیتلری را افشا کنید! پیش بسوی نبرد شوار برضد فاشیسم هیتلری! فاشیسم سرکوب خواهد شد! پیروزی از آن ما خواهد بود!"

چند هفته بعد از این میتینگ هزاران نفر از نمایندگان جوانان اروپا، آسیا و آفریقا در آلبرت هال (Albert Hall) لندن گرد آمدند و پایان فوری جنگ راهزنانه را طلبیدند. آنها سوگند خوردند که "برای پیروزی کارکنند، بیاموزند و بجنگند".

از ۲ تا ۵ نوامبر ۱۹۶۲ یک کنفرانس بین المللی دانشجویان با شرکت نمایندگان دانش جوان ۳۷ کشور در واشنگتن تشکیل شد. این کنفرانس جنگ فاشیستی و برانگیزندگان آن، آلمان، ژاپن و ایتالیا را با قاطعیت محکوم کرد.

پدیده نو در این جلسات و کنفرانسهای بین المللی جوانان و دانشجویان این بود که سازمانهای شرکت کنند، دارای جهان بینیهای گوناگون بودند، یعنی کمونیستها،

سوسیالدمکراتها، مسیحیون و غیره در تدارک و برگزاری این اجتماعات همکاری داشتند. رنگ پوست هم نقشی نداشت.

سازمانهای شرکت کنند، در کنفرانس لندن تصمیم به ادامه همکاری گرفتند. کمیته تدارک این کنفرانس به شورای بین المللی جوانان "تغییر نام یافت و در رایتیز ۱۹۶۲ تصمیم گرفت کنفرانس جدیدی در لندن تحت شعار "اتحاد، مبارزه، تعرض، پیروزی"، تشکیل دهد. این کنفرانس در تاریخ ۱۴ و ۱۵ نوامبر ۱۹۶۲ با شرکت ۴۰۰ نفر از نمایندگان جوانان ۲۹ کشور در لندن تشکیل شد. نمایندگان جوانان شوروی نیز در این کنفرانس شرکت داشتند.

در این کنفرانس محافل ارتجاعی آمریکا و انگلستان نخستین کوشش خود را برای برهم زدن وحدت جوانان بکار بردند. ولی بعلمت خطرناک جواز فاشیستی فکرو وحدت جوانان پیرو شد. کنفرانس تصمیم گرفت شورای بین المللی جوانان را تشکیل دهد. مرکز این شورای لندن بود.

زیر ضریات ارتش سرخ ماشین جنگی فاشیسم در راستا لینگراد درهم شکست. در پیرو این پیروزی جوانان دمکرات جهان نخستین هفته صلح را در بهار ۱۹۶۳ برگزار کردند. نقش و اهمیت شورای بین المللی جوانان بیش از پیش افزایش یافت.

در نوامبر ۱۹۶۵ نخستین کنگره جهانی جوانان با شرکت ۴۳۷ نماینده و ۱۶۸ ناظر از ۶۲ کشور در لندن تشکیل شد. شرکت کنندگان در کنگره نمایندگان ۳۰ میلیون نفر از جوانان جهان کمونیستها، سوسیالدمکراتها، لیبرالها، دمکراتها و محافظه کاران بودند. آنها تصمیم بودند که تمام نیروی خود را برای حفظ صلح و تحقق آینده سعادت مند برای همه جوانان بکار برند. کنگره مخالفت قاطع خود را با رژیمهای فاشیستی موجود ابراز داشت و خواستار استقلال ملی برای مستعمرا گردید. مهمترین تصمیم کنگره تشکیل "فدراسیون جهانی جوانان دمکرات" (۱۰ نوامبر ۱۹۶۵) بود که اینک ۲۰۰ سازمان جوانان از ۱۰۳ کشور در آن عضویت دارند.

پس از تشکیل "فدراسیون جهانی جوانان دمکرات" برای نمایندگان جوانان جهان پیوسته این مسئله مطرح بود که چگونه میتوان اتحادی را که در جنگ ضد فاشیستی بوجود آمد، حفظ و تحکیم کرد و گسترش داد. سرانجام در فوریه ۱۹۶۵ فکر تشکیل فستیوالی از جوانان سراسر جهان پدید شد. این فستیوال میبایست جوانان و دانشجویان سراسر جهان را، صرف نظر از ملیت، نژاد، جنس، مذهب و جهان بینی در مبارزه برضد امپریالیسم و بخاطر حفظ صلح و استقرار دوستی متحد کند. از ۱۹۶۵ تا کنون نه فستیوال با همین فکر و با همین شعار تشکیل شده است. موفقیت روز افزون فستیوال جهانی جوانان و دانشجویان بهترین گواه درستی این فکر و این شعار است.

سازمان سازی در کنفدراسیون

دوست دانشجوئی مینویسد :

"در کنگره امسال کنفدراسیون یکی از مسائلی که جلب توجه عدّه زیادی از دانشجویان کرد رسمیت یافتن عضویت "سازمان دانشجویان استراسبورگ" در کنفدراسیون بود . افرادی که از نزدیک با موقعیت این شهر فرانسوی آشنائی داشتند و میدانستند کسسه هیچگونه فعالیتی در زمینه سازمانی در این شهر وجود ندارد ، در مقابل این سؤال قرار گرفتند که چرا و چگونه "سازمان دانشجویان استراسبورگ" بعنوان يك "سازمان فعال" شناخته شده و عضویت کنفدراسیون درآمده است ؟ من میل دارم بوسیله "پیکار" بسهم خود به این سؤال پاسخ گویم ."

در اوایل سال ۱۹۷۲ عدّه ای از دانشجویان شهر استراسبورگ گرد هم آمدند تا برای رفع گرفتاریها و مشکلاتی که در برابر ایرانیان قرار دارد ، دست به اقداماتی بزنند . همگی به این امر معتقد بودند که این اجتماع باید در مسائل ایدئولوژیک و خارج از کادر کنفدراسیون قرار گیرد ، زیرا میدانستند که راه کنونی کنفدراسیون يك راه سالم و مبارزه آن يك مبارزه دانشجوئی نیست . فعالیت آنها نتایج مثبتی داشت ، ولی این فعالیتها خوش آیند گردانندگان کنفدراسیون نبود . برای اخلاف در این فعالیت گرداننده یکی از سازمانهای دانشجوئی در آلمان غربی - ظاهراً برای ادامه تحصیل - به استراسبورگ آمد و چند نفری را در خود جمع کرد . در همان حال عدّه ای هم از آلمان برای باصلاح سازمان دادن دانشجویان به استراسبورگ آمدند . این دو گروه در همین اینکه باهم اختلاف داشتند و به دست بندی در مقابل یکدیگر پرداختند ، هدف و روششان یکی بود باصلاح فعالیت دانشجوئی آنها این بود که با دروغ و فریب به دانشجویان شایست کنند که اتحاد شهری "سوسیال امپریالیست" است و حزب توده ایران "روزیونیست" . بسخن دیگر هدف از تشکیل "سازمان دانشجویان استراسبورگ" ایجاد پایگاه جدیدی برضد نیروهای مترقی بود . و اما خود باصلاح سازمان اصلاً وجود نداشت . همان یک نفر چند نفر دیگر را در خود جمع کرد و تشکیل "سازمان دانشجویان استراسبورگ" را به کنفدراسیون گزارش داد .

چندی بعد خبری در بولتن کنفدراسیون (شماره های ۳ و ۴) و غروردین ۱۹۵۱) درباره فعالیت "سازمان دانشجویان استراسبورگ" ، از جمله جمع آوری امضا و تشکیل کلاس زبان و کلاس ریاضیات درج شد . این اخبار دروغ محض بود . کلاس ریاضیات اصلاً وجود نداشت . کلاس زبان تازمانی وجود داشت که گروه نامبرده غیروابسته به کنفدراسیون فعالیت میکرد . جمع آوری امضا و اعلامیه افشاگرانه نتیجه فعالیت دانشجویان غیر وابسته به "سازمان" بود .

سال تحصیلی بی پایان رسید و "سازمان" از هم پاشید و گرداننده و اعضا آن متفرق شدند . در نتیجه تبلیغات ضد نیروهای مترقی نیز بی پایان رسید و فعالیت سالم دانشجوئی در حال رونق بود . در اواخر تابستان دوباره سروکله آقای گرداننده پیدا شد ، آمادگی تبلیغات او برضد نیروهای مترقی خریداری نداشت . ولی ظاهراً گردانندگان کنفدراسیون بسبب "سازمان دانشجویان استراسبورگ" برای نیل به هدفهای خود ، بویژه در آستانه

تشکیل کنگره ، احتیاج داشتند ، چون آقای گرداننده چند نفر از هواداران خود را جمع کرد و بدون اطلاع اکثریت مطلق دانشجویان ، جلسات مخفیانه ای تشکیل داد ، "نماینده" انتخاب کرد و به کنگره فرستاد . همین "سازمان" است که در کنگره کنفدراسیون بنام "سازمان دانشجویان استراسبورگ" برسمت شناخته شمسد و عضویت پذیرفته شده است ."

صالح

سفارت ایران در ایتالیا به دانشجویان اعمال فشار میکند

چندی است که سفارت ایران در ایتالیا ، بدستور سازمان امنیت و بدون کترین مجوز قانونی ، گذرنامه چند نفر از دانشجویان را ضبط کرده است . این عمل غیرقانونی موجب خشم و اعتراض دانشجویان ایرانی در ایتالیا شده است . اشکالتراشی در مورد گذرنامه - از عدم تمدید گرفته تا ضبط - یکی از وسائل همیگی سفارتخانه ها و سازمان امنیت برای اعمال فشار به دانشجویان ایرانی در خارج از کشور است . با اینکه سفارتخانه ها و سازمان امنیت در گذشته در این زمینه ، در اثر مبارزه دانشجویان ، با شکست مواجه شده اند ، ولی هنوز ، چنانکه معلوم است ، از اشکالتراشی در مورد گذرنامه برای اعمال فشار به دانشجویان ، دست بردارنمیکنند . مابعد عمل غیرقانونی سفارت ایران در ایتالیا و سازمان امنیت ، که عامل اصلی است ، معترضیم و امیدواریم که مبارزه متحد دانشجویان این نوطه ضد دانشجوئی را با شکست مواجه سازد .

پاسخ میدهد

تازه ترین افضاح "رهبردنیای آزاد"

افضاح "واترگیت" (Watergate) که دزدی، رشوه خواری، د روغ، تقلب و جعل رایجاد رخود جمع دارد، تمام کاخ سفید، مقرحکومت رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا را دربر گرفته است. بااین افضاح بارد بکر "مظهر و رهبر دنیای آزاد" ماهیت خود را بعنوان جامعه آبی منحط و درعین حال متجاوز و در نتیجه خطرناک برای مردم آمریکا و برای جامعه بشری برعلا ساخته است. از آنجاکه هرکس با روزنامه و راد یو سروکار داشته باشد از این افضاح بتفصیل باخبراست، لزومی به تکرار دانسته هانیمست. فقط بیقایده ندانستیم که یکی از کارکنان تورهای راکه در روزنامه آمریکائی اینترنشنال هرالد تریبون منتشر شده و جنبه مضحک این افضاح را نشان میدهد، چاپ کنیم.

نیکسن میداند یا نمیداند ؟



۲) اگر من از افضاح "واترگیت" اطلاع داشته ام در کاخ سفید چه میکنم ؟

۱) آقای سخنگوی مطبوعاتی کاخ سفید، خواهش میکنم به این سئوالات جواب بدهید



۴) در کاخ سفید چه میکنم ؟



۳) و اگر از این افضاح هیچگونه اطلاعی نداشته ام ...

دوست دانشجوئی میپرسد :
 "سیاست اقتصادی و اقتصاد سیاسی و فرق آنها با هم چیست ؟"
 اقتصاد سیاسی (*) بمعنای عام آن عبارتست از علم قوانین مسلط بر تولید و مبادله نعم مادی در جامعه بشری. اقتصاد سیاسی بمعنای محدود آن عبارتست از علم قوانین اقتصادی که در طرز تولید معینی عمل میکنند.
 اقتصاد سیاسی قوانین اقتصادی عینی نظامهای گوناگون اجتماعی را مورد بررسی قرار میدهد. بدین معنی اقتصاد سیاسی یک علم تاریخی است. درعین حال اقتصاد سیاسی یکی از علوم اجتماعی و دارای خصلت طبقاتی است. بدینسان اقتصاد سیاسی بردو نوع است : اقتصاد سیاسی مارکسیستی و اقتصاد سیاسی بورژوازی. اقتصاد سیاسی مارکسیستی برخلاف اقتصاد سیاسی بورژوازی خصلت سیاسی و طبقاتی خود را آشکارا اعلام میدارد. اقتصاد سیاسی مارکسیستی تئوری اقتصادی طبقه کارگر و یکی از سه جزء اصلی (فلسفه مارکسیستی، اقتصاد سیاسی مارکسیستی، کمونیسم علمی) مارکسیسم - لنینیسم است.
 اقتصاد سیاسی مارکسیستی خود آزد و بخش تشکیل میدهد : اقتصاد سیاسی سرمایه داری و اقتصاد سیاسی سوسیالیستی. موضوع بررسی اقتصاد سرمایه داری طرز تولید سرمایه داریست. موضوع بررسی اقتصاد سیاسی سوسیالیستی، کشف قوانین اقتصادی حاکم بر جامعه سوسیالیستی و سازماندهی عقلانی (rationell) تولید و مبادله در جامعه سوسیالیستی است.
 اقتصاد سیاسی بحثیه تئوری علمی اقتصادی طبقه کارگر بر اساس انتقاد مارکس و انگلس از اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوازی بوجود آمده. این تئوری بر اساس بررسی و تحلیل سرمایه داری و رقابت آزاد پایه گذار شد. لنین باتکیه به آموزش مارکس و انگلس و بررسی و تحلیل سرمایه داری انحصاری و سرمایه داری انحصاری دولتی، اقتصاد سیاسی مارکسیستی را تکامل بخشید. پس از لنین احزاب مارکسیست - لنینیست و قبل از همه حزب کمونیست اتحاد شوروی نامهای تازه و مهمی در تکامل اقتصاد سیاسی مارکسیستی برداشته اند. بویژه در مورد اقتصاد سیاسی سوسیالیستی، که علم بالتمهه نویسی است، نقش اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی در تنظیم تئوری علمی اقتصاد و ساختمان سوسیالیسم قاطع بود. رجه اول است. سیاست اقتصادی (***) عبارتست از مجموعه تدابیر و روشهای اقتصادی یک دولت برای نیل به هدفهای سیاسی و اقتصادی طبقه حاکم. بدینسان در کشورهای امپریالیستی سیاست اقتصادی دولت برای تأمین تسلط انحصارها و منافع انحصاری تنظیم میشود. در ایران سیاست اقتصادی دولت در جهت تأمین رشد سرمایه داری درکشور است.

سیاست اقتصادی دولتهای سوسیالیستی عبارتست از بکار بردن آگاهانه قوانین اقتصادی سوسیالیسم (در شرایط خاص سیاسی، مادی - فنی، اقتصادی، معنوی - فرهنگی هرکشور سوسیالیستی) در مرحله معین از تکامل خود. برای ارضای نیازهای مادی و معنوی روزافزون زحمتکشان و تکامل همه - جانبه انسان در جامعه سوسیالیستی، از راه گسترش و تکامل تولید برپایه استفاده حد اکثر از نتایج انقلاب علمی - فنی.

(*) Economie Politique, Political Economy, Politische Ökonomie,
 (**) La Politique Economique, Economic Policy, Wirtschaftspolitik,

پیکار و خوانندگان

دوست دانشجوی می نویسد :

" از آنجائی که اینجانب به نشریات حزب توده ایران علاقه خاصی دارم و در این مدت که در خارج از کشور اقامت دارم نشریات این حزب را بطور مرتب و کامل مورد مطالعه قرار داده ام و چون متأسفانه نشریات مسلسل و آران حزب که ارگانهای آن حزب هستند پس از مدتی که از انتشارشان میگذرد دیگر قابل بافتن نمیشوند لذا از آنجائی که آن نشریه محترم اقدام به درج فهرستی برای استفاده منظم و مرتب از مطبوعات حزب توده ایران را کرده است سوالی برای من ایجاد شده که خواهی دارم جواب اینجانب را بدهید. این سوال برای بیشتر دوستان دانشجوی مطرح است و آن اینست که آیا از کجا میتوان نشریاتی که در پیکار برای استفاده از آنها درج میشود و مثلا در چهار سال و یا پنج سال قبل منتشر شده اند بدست آورد. اگر در اداره محترم انتشارات وجود دارد و میتوان اکتیاف کرد که فیها و اگر قابل اکتیاف نیست پیشنهاد میشود که این فهرست مندرج در پیکار را بصورت کتابی مستقل منتشر کنید تا بطور راحت در اختیار عموم دوستان دانشجوی قرار گیرد. باد بودهای فراوان "

پیکار - شما و ما بر دوستان دانشجوی میتوانیم برای دریافت شماره های گذشته نشریات جاری حزب (مردم ، دنیا ، مسائل بین المللی ، پیکار) - که در کتابفروشی ها موجود نیست - مستقیما با " پیکار " مکاتبه کنید. بهای نشریات مورد تقاضا باید به حساب بانکی ما حواله شود و قبض پرداخت آن برای ما ارسال گردد. شایان ذکر است که برخی از شماره های گذشته نشریات جاری تمام شده است و بدینجهت از ارسال آنها معذوریم. در باره پیشنهاد شما مبنی بر چاپ فهرست مندرج در " پیکار " مطالعه خواهیم کرد. ضمنا از شما خواهشمندیم در صورت تمایل و امکان آدرس خود را در اختیار ما بگذارید. متشکراً خواهیم شد .



آدرس حساب بانکی " پیکار "



Sweden
Stockholm
Stockholms Sparbank
N: 0 400 126 50
Dr. John Takman

آدرس مکاتبه با " پیکار "



P. B. 49034
10028 Stockholm 49
Sweden

P E Y K A R

The Review of the Tudeh Party of Iran
for the Students

Druckerei " Salzland "
325 Stassfurt

Price in :

U.S.A.	00.30	dollar
France	1.50	franc
Bundesrepublik	1.00	Mark
Österreich	7.00	Schilling
Italia	160.00	Lire
All other countries	1 West German Mark	

Annual Subscription 6 West German Mark or its equivalent

Second Year, No. 6

پیکار

نشریه حزب توده ایران برای دانشجویان
چاپخانه " زالتس لاند "
۳۲۵ اشتاسفورت
بیهاد رایران ۲۰ ریال